

فهرست مطالب

- پیشگفتار
- ۱- در بیان حالات نفس و شناختن صفات نیک و بد.....
- ۲- در کیفیت شناختن خود.....
- ۳- آدمی از جنس عالم جسمانی نیست.....
- ۴- حقیقت آدمی نفس اوست.....
- ۵- آدمی به واسطه نفس مناسبت با فرشته دارد.....
- ۶- نفس را لذت و الم هست.....
- ۷- در مفسد بیماری نفس و فواید صحت آن.....
- ۸- در علو مرتبه اخلاق و شرافت آن.....
- ۹- در سبب انحراف از طریق پسندیده و.....
- ۱۰- مصدر همه نیکبها و بدبها چهار قوه اند: عقل، شهوت، غضب و وهم.....
- ۱۱- در بیان شأن هر یک از چهار قوه.....
- ۱۲- در مقابل هر صفت حسنه دو رذیله است.....
- ۱۳- اوصاف حمیده حکم وسط دارند.....
- ۱۴- در اشتباه صفات رذیله به صفات حسنه.....
- ۱۵- در نگهداری اخلاق حسنه و خارج نشدن از حد اعتدال و.....
- ۱۶- در بیان اموری که برای سالک راه سعادت لازم است.....

- ۱۷ - در بیان قاعده و معالجه کلیه اخلاق رذیله
 ۱۸ - در بیان انواع اخلاق و شرافت فضایل
 ۱۹ - در بیان شرافت عدالت در جمیع امور
 ۲۰ - در بیان اقسام عدالت
 ۲۱ - کمال هر شخصی به عدالت و میانه روی است
 ۲۲ - در بین گوهر عقل و شرافت قوه عاقله
 ۲۳ - در شرافت علم و علماء
 ۲۴ - در آداب تعلم و تعلیم
 ۲۵ - در اقسام علوم ممدوح و مذموم
 ۲۶ - جهل مرکب و شک و حیرت و معالجه آنها
 ۲۷ - در بیان توحید و فایده هر قسمی
 ۲۸ - در بیان علامات اهل توحید و بیان لاجبر و لا تفویض
 ۲۹ - در بیان خواطر نفسانی و وسوسه های شیطانی
 ۳۰ - در بیان الهام و وسوسه شیطان و علامات هر یک
 ۳۱ - در مذمت وسوسه های شیطانی
 ۳۲ - در معالجه وسوسه های شیطانی و
 ۳۳ - در شرافت افکار حسنه و تفکر در صنع خدا
 ۳۴ - خوف و اقسام آن
 ۳۵ - اطمینان قلبی
 ۳۶ - خوف و خشیت
 ۳۷ - علت کمی خوف از خدا
 ۳۸ - امیدواری (رجاء) به رحمت خدا
 ۳۹ - در عزت و قوت نفس
 ۴۰ - ضعف نفس و سوء ظن به خدا
- ۴۱ - حسن ظن به خدا
 ۴۲ - در عجب و مذمت آن
 ۴۳ - در کبر و بیان حقیقت آن
 ۴۴ - فخر فروشی و نازیدن به اجداد و
 ۴۵ - عفت و شره و
 ۴۶ - غنا و فقر و
 ۴۷ - حرص و قناعت و
 ۴۸ - در بیان بخل و
 ۴۹ - اموال و طریق کسب آن
 ۵۰ - در بیان خیانت و غدر و
 ۵۱ - اهانت به بندگان خدا و تحقیر آنها
 ۵۲ - اهتمام در کار مسلمانان و امر به معروف و نهی از منکر
 ۵۳ - قهر و خشم، صله رحم و
 ۵۴ - سخن چینی و نامی و
 ۵۵ - دروغ گفتن و
 ۵۶ - در مذمت ریا و
 ۵۷ - آفات غرور و
 ۵۸ - طول امل و آرزو و
 ۵۹ - گناهکاری و اصرار بر معاصی
 ۶۰ - غفلت از محاسبه نفس و
 ۶۱ - در بیان حقیقت شوق و
 ۶۲ - در فسق و عبادت و

پیشگفتار

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»

«تو راست خلقی عظیم» (قلم / ۴)

«إِنَّمَا بُعِثَ لِتَتَمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»

«من مبعوث شدم تا مکارم اخلاقی را

تمام و کامل کنم» (حضرت محمد ﷺ)

اخلاق چیست؟ برای پاسخ دادن به این پرسش؛ باید توجه داشت که افعال (کردارهای) انسان به دو نوع تقسیم می‌شود: افعال طبیعی که مقتضای طبیعت انسان است و به طور روزمره از آدمی سر می‌زند و برای جلب منفعت و دفع ضرر انجام می‌پذیرد. این افعال با حیوانات مشترک است؛ مانند: خوردن، آشامیدن و خفتن و... این نوع افعال نه شایسته تحسین‌اند و نه در خور سرزنش و نکوهش.

افعال اخلاقی: افعالی هستند که بالاتر از حد حیوانی می‌باشند و انجام دادن آنها درخور تحسین، و انجام ندادن آنها شایسته توبیخ و نکوهش است مانند: راستی، درست‌ی، امانت و سخاوت و... علم اخلاق: یا تهذیب نفس یکی از شعبه‌های حکمت عملی است که از خوبیهای نیک و بد و بایدها و نبایدها، بحث می‌کند.

حال ببینیم حکمت نظری و حکمت عملی چیست؟

حکمت نظری عبارت است از شناسایی و علم به احوال اشیاء و موجودات آن چنان که هستند. حکمت عملی عبارت است از علم به این که رفتار و کردار آدمی یعنی افعال اختیاری او چگونه باید باشد؛ به عبارت دیگر از ارزشهای بحث می‌شود. حکمت عملی محدود به انسان است و از افعال اختیاری و ارزشهای کلی و مطلق و دائم بحث می‌کند نه از ارزشهای فردی و نسبی و موقت.

اخلاق در اسلام یکی از سه رکن مهم است: اول: عقاید دوم: احکام، سومین رکن، اخلاق است.

در قرآن کریم آیاتی است که هدف از بعثت پیامبران علیهم‌السلام را - تربیت و تزکیه افراد بشر - دانسته و بویژه در سه مورد، تزکیه را بر تعلیم مقدم داشته است. وقتی هدف آفرینش تکامل وجود انسان باشد؛ باید تحت تعلیم و تربیت صحیح که از مبدء وحی سرچشمه می‌گیرد و به وسیله معلّمان دلسوز و راستین بشر: پیامبران الهی و ائمه معصومین علیهم‌السلام که از گناه و خطا بر کنار بوده‌اند؛ به شاهره سعادت سوق داده شوند.

چون هدف از ارسال رسولان الهی و انزال کتب آسمانی تزکیه و تربیت نفوس و پاک شدن از آلودگیهای کفر و بت پرستی است و شک نیست که تا زمینی شایسته نشود و از سنگ و خار و علفهای هرزه پاک نگردد؛ افشاندن بذر در آن بی‌ثمر و تلاش و زراعت بی‌نتیجه خواهد بود؛ از این جهت خداوند متعال در چهار مورد که از تعلیم و تزکیه سخن می‌گوید؛ در سه مورد تزکیه را بر تعلیم مقدم داشته است. * اما فرو خواندن آیات الهی که طریق صحیح سعادت را نشان می‌دهد و از جهت فصاحت و بلاغت و اشتغال بر پند و حکمت و سرگذشت اقوام پیشین و احکام استوار، معجزه باقیه است؛ دل‌های سخت را نرم و افراد سرکش را خاضع می‌سازد؛ ضرورت خاص داشته تا تدبیر صحیح زندگی را بیاموزد و از چشمه سار پر فیض وحی سیرابشان کند. بدین‌سان در رسالت انبیای عظام هم تعلیم صورت می‌گیرد و هم تزکیه و تربیت که

هدف اصلی است تحقق می‌یابد.

قدم اول در تعلیم اعتقاد به مبدء است. در سایه اعتقاد به خدا دوام و استمرار اخلاق حاصل می‌شود. ایمان قلبی اراده را به حرکت در می‌آورد و اراده، رفتار را بر می‌انگیزد.

کوتاه سخن آنکه، برای اخلاق - که موضوع بحث ماست - بدون زمینه اعتقادی نقطه اتکائی نیست و اخلاق با عقیده پیوندی ناگسستنی دارد.

ایمان و یقینی که مایه اطمینان و آرامش نفس برای عمل است، شرط ضروری است. از سوی دیگر، کسی که به خالق جهان هستی ایمان دارد، احساس می‌کند که از طریق فطرت خود با حقیقت زنده و مؤثری در ارتباط است و همواره از آن منبع، قوت و نور می‌گیرد. بدین جهت می‌توان گفت که اخلاق هیچ جایی شکوفاتر از ضمیر مؤمن نمی‌یابد و مفهوم الزام و تکلیف که تکیه‌گاه هر نظام اخلاقی است و مسؤولیت که ناشی از الزام اخلاقی است؛ پایگاهی استوارتر از ایمان قلبی ندارد.

کمال مطلوب افعال اخلاقی در حدّ سود جویی نیست؛ زیرا سر و کار اخلاق با مسأله ارزشهاست و ارزش اخلاقی مستقلّ از سود و گاهی ضدّ آن است؛ مانند ایثار و فداکاری.

* * *

از جهت این که اخلاق یکی از ارکان اسلام است؛ متفکران اسلامی از دیرباز به آن توجه خاصّ کرده‌اند و تألیفات مستقلّی در علم اخلاق نگاشته‌اند؛ مانند ابوالحسن عامری (قرن چهارم هجری) کتابی به نام السعاده والاسعاد نگاشته. ابن مسکویه (قرن پنجم هجری) تألیفی دارد به نام تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق. امام محمد غزالی (قرن پنجم هجری) کتاب احیاء العلوم الدین را نوشت و آن را تلخیص کرد و به زبان فارسی برگرداند و نام آن را کیمیای سعادت گذاشت. خواجه نصیرالدین طوسی (قرن ششم و هفتم هجری) اخلاق ناصری را نگاشت. ملا محسن فیض کاشانی (قرن یازدهم هجری) کتاب المحجّة البيضاء فی احیاء الاحیاء را در اخلاق بر مبنای روایات شیعه تنظیم کرد. این کتاب منقّح شده احیاء العلوم امام محمد غزالی است.

تاراج کنی تا کی ای مغیبه ایمانها
 کافر تو چه می خواهی از جان مسلمانها!
 پروانه صفت گردم، گرد سر هر شمعی
 از روی تو چون روشن، شد شمع شبستانها
 در میخانه بر رویم گشادند
 مگر میخواره ای بر من دعا کرد
 صفائی تا مرید می کشان شد
 عبادتهای پیشین را قضا کرد
 در حیرتم آیا زچه رو مدرسه کردند
 جایی که در آن میکده بنیاد توان کرد
 از بیم ملامت رهم از میکده بسته است
 از خانه ما کاش به میخانه دری بود
 آن آیه که منع عشق دارد
 واعظ بنما به من کدام است؟
 و آن می که به دوست ره نماید
 آخر به کدام دین حرام است

مؤلف ریحانه الادب تصانیف دیگری را از وی بر شمرده است:

۱- اجتماع الامر و النهی ۲- اساس الاحکام در اصول فقه ۳- اسرار الحج ۴- دیوان اشعار و طاقدیس ۵- معراج السعاده در اخلاق و چند اثر دیگر
 کتاب معراج السعاده بر مبنای کتاب جامع السعادات نگاشته شده است. مؤلف در ابتدا در باره نفس انسان و معرفت آن سخن گفته و سپس درباره قوا و غرایز آدمی بحث می کند و هر یک از فضائل اخلاقی را به یکی از قوای نفس اسناد می دهد و هر یک از ردائل اخلاقی را به غریزه ای متصل و مربوط می سازد و آن گاه به شناساندن هر یک از فضائل و ردائل قوا؛ می پردازد و سپس مطالب خود را با آیات و روایات و تعلیمات شرع مقدس اسلام مورد تأیید قرار می دهد و گاه گاه اشعار مناسب و مؤثری

دانشمندان دیگری نیز درین رشته آثار ارزنده ای دارند که ما - برای پرهیز از طول کلام - از ذکر نام و آثارشان در می گذریم و تنها به ذکر کتاب با ارزش «جامع السعادات»^{*} تألیف مولی محمد مهدی نراقی (متوفی به سال ۱۲۰۹ هـ) که از بزرگان علمای اسلام و جامع علوم عقلی و شرعی بوده است؛ اکتفا می کنیم و سپس از کتاب «معراج السعاده» تألیف فرزند دانشمندش مولی احمد نراقی که هم اکنون «گزیده» ای از آن پیش روی شماست؛ سخن خواهیم گفت. کتاب «جامع السعادات» که با سبک و اسلوب ویژه ای نگاشته شده مشتمل است بر جهات عقلی و فلسفی و نظری، که بعضی مؤلفان کتب اخلاقی آن را مد نظر داشته اند؛ و هم جهات دینی و عملی، بدین لحاظ کتابی است جامع، همچنان که نام کتاب از آن حکایت می کند.
 «معراج السعاده»، در حقیقت ترجمه ای است از کتاب «جامع السعادات» که به عربی است و زیاداتی که برای جذب طباع خوانندگان گاه با عباراتی آهنگین و اشعاری دلکش آراسته شده است.

مولی احمد نراقی فرزند مولی محمد مهدی نراقی از دانشمندان و فقهای امامیه در قرن سیزدهم هجری است. وی در فقه و اصول و علوم مختلف مانند اخلاق و شعر و شاعری بر طریق پدرش رفته است. اگر پدر در فقه (معتمد) را می نویسد؛ پسر کتاب (مستند) را می نگارد. پدر در اخلاق (جامع السعادات) دارد؛ پسر (معراج السعاده) را می نویسد. پدر دیوان اشعارش را طائر قدسی می نامد، پسر علاوه بر دیوان اشعار مثنویهایش را در کتاب (طاقدیس) جمع می کند. پدر در علوم مختلفه (مشکلات العلوم) را گرد می آورد؛ پسر کتاب (خزائن) را فراهم کرده که مجموعه ای است مانند کَشکول شیخ بهائی. ملا احمد نراقی اشعار عرفانی فراوانی دارد و در شعر «صفائی» تخلص اختیار کرده است. ما در زیر چند نمونه از اشعارش را که از ذوق و حال وی حکایتها باز می گوید؛ نقل می کنیم:

* این کتاب تحت عنوان «علم اخلاق اسلامی» به وسیله استاد دکتر سید جلال الدین مجتبیوی ترجمه شده است. راقم این سطور از مقدمه آن در نوشتن این «پیشگفتار» بهره گرفته ام.

شود...» (معراج السعاده، انتشارات رشیدی، تهران، ص ۴۵۷) ای جان برادر! گاهی بر خاک دوستان گذشته گذری کن و بر لوح مزارشان نگاه اعتباری نمای، ساعتی به گورستان رو و تفکر کن که در زیر قدمت به دو ذرع راه چه خبر و چه صحبت است، و در شکافهای زهره شکاف قبر چه ولوله و وحشت همجنسان خود را بین که با خاک تیره یکسان گشته و دوستان و آشنایان را نگر که ناله حسرتشان از فلک گذشته ببین که در آن جا رفیقانند ترک دوستی گفته؛ دوستانند روی از ما نهفته، پدران مایند مهر پدری بریده، مادرانند دامن از دست اطفال کشیده، طفلان مایند در دامن دایه مرگ خوابیده و فرزندان مایند سر بر خشت لحد نهاده، برادرانند یاد برادری فراموش کرده، زنان مایند با شاهد اجل دست در آغوش کرده... سنگدلانند به سنگ قبر نرم و هموار گشته، جهانگشایانند در حجله خاک در بروی خود بسته، تا جداراند نیم خشتی به زیر سر نهاده، لشکر کشانند تنها و بی کس مانده، یوسف جمالانند از پی هم به چاه گور سرنگون، نکورویانند در پیش آیین مرگ زشت و زبون... نو عروسانند به جای سرمه خاک گور در چشم کشیده... (همان، صفحه ۵۲۱) در باره عطا و کرم خداوند متعال آورده:

هیچ لذتی نیست که نه از ثمره شجره او باشد و هیچ احسانی نیست که نه در خوان احسان و عطیت او بود، هر نعمتی از دریای بیکران او قطره‌ای است و هر راحتی از بحر بی انتهای آلاء او جرعه‌ای. اسباب عیش و شادی از او آماده و خوان خرمی او نهاده. کدام موردانه کشید که نه از خرمن احسان اوست و کدام مگس نوشی چشید که نه از شهد شکرستان او... (همان، صفحه ۵۶۱)

و از این عبارات زیبا بسیار دارد و حکمت‌های بیش بها فراوان.

مؤلف در جای جای کتاب که از اصناف مختلف، بحث به میان می‌آورد؛ درد دلها و شکوه‌ها دارد. از فقدان اخلاص و عمل و عدالت و شفقت بر زیر دستان و نیازمندان اجتماع خود می‌نالد و از آشفته‌گیهای زمان خود گوشه‌هایی باز می‌گوید که پیداست برخی حاکمان و عالمان و ثروت اندوزان روزگار به طاعات و عبادات و وظایف خلقی و رعایت موازین و احکام اسلامی بی توجهند. و همین وضع نویسنده و «والد

از خود و از شاعران دیگر - بدون ذکر نام آنها و البته بیشتر از مولوی، سعدی و حافظ - نقل می‌کند که بر حلاوت سخنش می‌افزاید؛ در پایان هر بخش راه دستیابی به فضائل و معالجه و درمان رذائل اخلاقی را به شیوه‌ای حکیمانه، همچون روانکاو قابل، باز می‌نماید. جای جای در ضمن نقل مطالب اخلاقی به خواننده آگاه و ناآگاه پند و اندرز می‌دهد و او را به ناپایداری دنیا و توجه به حساب آخرت و عذاب الهی دعوت می‌کند و از سر دلسوزی با کلامی مؤثر که از دل برخاسته او را از غفلت و تعافل و فریب شیطان و نفس اماره بر حذر می‌دارد.

در ضمن نقل برخی مطالب از مردم روزگار خود گله‌ها و شکوه‌ها آغاز می‌کند و از جور و جفای صاحب دولتان و قدرتمداران می‌نالد.

ما درین «گزیده» که در حقیقت ثلث کتاب «معراج السعاده» است. اصول و فصل‌بندی آن را حفظ کرده؛ اما از مطالب تکراری که صبغه زمان خاص نویسنده را دارد و منطبق بر دوران ما نیست صرف نظر کرده‌ایم. آیات را با سوره و آیه در پرانتزهای مقابل و ترجمه روان همراه کردیم که برای دانشجویان دستیابی بدانها آسان باشد.

نثر کتاب عموماً ساده و دور از پیرایه‌های لفظی است؛ اما در برخی موارد مؤلف به سائقه ذوق شعری و ادبی خود جملات آهنگین بسیار زیبایی می‌نویسد که در خور تقلید و تحسین است. اینک به نقل چند عبارت بسنده می‌کنیم:

«پس اگر فی المثل اسکندر زمان و پادشاه ملک جهان باشی از کران تا کران حُکْمَت جاری و به ایران و توران امرت نافذ و ساری باشد؛ کلاه سروریت بر سپهر ساید و قبه خراگهت با مهر و ماه برابری نماید؛ کوبه عزت دیده کواکب افلاک را خیره سازد و طنین طنطنه حشمتت در نه گنبد سپهر دوار پیچد؛ چون آفتاب حیاتت به مغرب ممات رسد و خار نیستی به دامن هستی‌ات در آویزد و برگ بقا از نخل عمرت به تند باد فنا فرو ریزد و منادی پرورگار ندای الرحیل در دهد، مسافر روح عزیزت بار سفر آخرت ببندد، ناله حسرت از دل پر دردت بر آید و عرق سرد از جبینت فرو ریزد و دل پر حسرت همه علایق را ترک گوید... و تخت دولت به تخته تابوت مبدل

ماجدش» را محرک آمده است که برای مردم روزگار کتابی در اخلاق و آداب اسلامی بنویسد و از این طریق به ارشاد مردم بپردازد.

نفس گرم و سخنان از دل برخاسته این مرد بزرگ و پدر بزرگوارش، که هر دو از عالمان و مصلحان زمان خود بوده‌اند در دو کتاب «جامع السعادت» و «معراج السعاده» جلوه خاص کرده است و بیقین آثار خیری از آن دو اثر در اجتماع آن زمان و بعد در اصلاح مردم بروز کرده است. رحمت خدا بر آن دو بزرگ مرد باد؛ رحمتی گسترده و فراگیر. برای کسانی که خداوند بزرگ توفیق‌شان رفیق گرداند و بخواهند راه نجات و طریق سعادت دنیا و عقبی را بجویند؛ کتاب «معراج السعاده» پلکان خوشبختی است و راه روشن تهذیب نفس و پاکیزگی روح و روان.

من این کتاب را بدین امید بازنویسی و تلخیص کردم که در درجه اول برای جوانان عزیز کشور اسلامی ما دستور عمل باشد و آنها را از فریبندگیهای شیطان، نفس امّاره و وسوسه‌های «خویشتن خود» و بدخواهان غرب و شرق برهاند و بدانند ما خود چه نسخه‌های شفا بخشی در دست داریم و پاره‌ای از ما از آن غافلیم؛ در درجه دوم برای همه طالبان سعادت. والسلام علی من اتبع الهدی

اردیبهشت ۷۵ مشهد - احمد احمدی بیرجندی

بازگشت به فهرست

۱ ■ در بیان حالات نفس و شناختن صفات نیک و بد

کلید خوشبختی و سعادت این جهان و آن جهان شناختن نفس یا خویشتن شناسی است خودشناسی انسان را در راه خداشناسی یاری می‌کند. به همین جهت است که پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ «کسی که خود را بشناسد پروردگار خود را شناخته است». روشن است کسی که خود را - که از همه نزدیکتر به اوست - نشناسد؛ به شناختن دیگری نمی‌تواند برسد.

«خودشناسی» انسان را به تحصیل کمالات و پاکی اخلاق و زدودن ناپاکیهای اخلاقی وادار می‌کند؛ زیرا به گوهر و حقیقت نفس خود پی می‌برد و می‌داند که این نفس نفیس و گرانبها را بی جهت به این عالم نفرستاده‌اند. و این گوهر گرانبها را بی سبب در صندوقچه بدن نهاده‌اند.

گاهی ممکن است بگویی: من خود را شناختم. می‌دانم که چشم و گوش و بینی و دست و پا دارم و از ظاهر جسم خود آگاهم و از باطن خود با خبرم. می‌دانم گرسنه‌ام یا تشنه‌ام و نیاز به آب و خوراک یا خواب دارم. اشتباه نکن! اینها که تو می‌گویی شناختن نیست. اینها و امثال اینها را حیوانات هم دارند و با تو شریک‌اند. اگر برتری تو در همین‌ها باشد؛ چرا خداوند متعال می‌فرماید: وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا؛ «ما فرزندان آدم را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم»

۳ ■ آدمی از جنس عالم جسمانی نیست

اگر انسان صفحه دل را از غبار عالم طبیعت و علاقه‌های مادی و شهوات حیوانی پاک کند؛ و گاهگاهی در دل را بر روی اغیار نابکار ببندد و با محبوب حقیقی یعنی خداوند مهربان، خلوتی نماید و با حضور قلب به مناجات حضرت آفریدگار بپردازد؛ برای او حالت نورانی حاصل می‌شود که به سبب آن یقین می‌کند که ذات و گوهر وجود او از این عالم جسمانی نیست، بلکه از عالمی دیگر است. راه دیگر، عالم خواب است که در خواب راه حواس بسته می‌شود و بدن از حرکت باز می‌ماند؛ در این حالت اگر نفس و روح را صفایی باشد؛ در اطراف و آفاق عالم سیر می‌کند و حتی امور آینده را می‌بیند و می‌شناسد و از آنها خبر می‌دهد.

راهی دیگر آن که آدمی را قوت معرفت همه علمها و صنعتهاست و به وسیله آنها به حقیقت اشیاء و امور پی می‌برد. گاه چنان این حقایق بر او روشن می‌شود که نمی‌داند از کجا و چه‌سان بر روح و قلب او وارد شده‌اند؟! گاه در یک لحظه فکر او از شرق به غرب و از عالم خاک به عالم بالا پرواز می‌کند و به امور فراوانی معرفت پیدا می‌نماید.

۴ ■ حقیقت آدمی نفس اوست

دانستیم که هر آدمی مرکب است از نفس و بدن؛ اما حقیقت انسان همان نفس - که به آن نفس ناطقه هم می‌گویند - می‌باشد که امور معقول را درک می‌کند، می‌اندیشد و خوبی و بدی را از هم تشخیص می‌دهد و با آن سخن می‌گوید. سایر حیوانات از این امتیاز محروم‌اند. بدن، امری است عاریتی و موقتی که در حکم مرکبی است برای روح و جان که بر آن سوار است و به او فرمان می‌دهد. نفس به بدن تعلق گرفته است تا در راه معنویت نمودی کند و کمالاتی ببندوزد و بعد به

(اسراء / ۷۰). پس باید بدانی چه کسی؟ از کجا آمده‌ای؟ و به کجا خواهی رفت؟ برای چه تو را آفریده‌اند؟ باید بدانی که سعادت تو در چیست؟ باید صفات خوب و ملکوتی خود را از صفات زشت و حیوانی خود بازشناسی و بدانی که کدام یک از این صفات شایسته حقیقت توست؟ قدم اول همین است که خود را بشناسی و به حقیقت خود پی‌بری تا بسوی منزل مقصود گام برداری.

۲ ■ در کیفیت شناختن خود

اگر بخواهی خود را بشناسی باید بدانی که هر کس را از دو چیز آفریده‌اند: یکی تن که مرکب است از عناصر و امور ظاهری مانند گوشت، پوست، استخوان و رگ و پی. اینها مربوط به عالم جسمانی است و می‌توان آنها را با چشم دید. دیگری نفس است که آن را روح، جان، عقل و دل نیز می‌گویند و آن گوهری است از عالم ملکوت؛ از جنس فرشتگان و مجردات و جدا از عالم جسمانی و ماده که خداوند بزرگ به قدرت خود رابطه‌ای بین آن و عالم جسمانی برقرار کرده و آن را با علاقه‌ای مقید به بدن خاکی نموده است تا مدت معین که اجل فرا می‌رسد و بین جسم و نفس جدایی می‌افتد و نفس به عالم اصلی خود بر می‌گردد. شناختن بدن که با چشم دیده می‌شود و با حواس حس می‌شود؛ آسان است.

اما شناخت نفس و روح که از مجردات و چیزهای نامحسوس است و برای مدتی به جسم تعلق یافته است و از آن جدا خواهد شد، در این عالم ممکن نیست؛ مگر برای کسی که نفس خود را به حد کمال برساند و علاقه او به بدن کم شود؛ دور نیست که تا حدی به معرفت نفس دست یابد.

«و هیچ کس از آن مایه شادمانی خیر ندارد که به پاداش کارهایی که می‌کرده،
برایش اندوخته شده است.» (سجده / ۱۷)

۶ ■ نفس را لذت و الم هست

چون دانستی که آدمی را روحی و بدنی است و هر کسی مرگب از این دو می‌باشد؛ باید بدانی که روح و جسم را لذتی و المی و ناخوشی و خوشی است. دردها و محتتهای بدن بیماریهایی است که عارض بدن می‌شود و بدن را لاغر و ضعیف می‌سازد و آن را از درک لذتهای جسمی باز می‌دارند. علم طب موضوع است برای بیان و شناخت و معالجه همین امراض که اگر سهل‌انگاری شود به مرگ منجر می‌شود.

امراض و بیماریهای روح عبارت است از صفات و اخلاق نکوهیده و زشت که موجب هلاکت و بدبختی می‌شود و روح و جان را از درک لذتهای معنوی و سعادت واقعی باز می‌دارد.

بیان و معالجه امراض روحانی در علم اخلاق است که ما در این کتاب به آنها پرداخته‌ایم. ای عزیز! مبدا بیماریهای اخلاقی و روحی را سهل‌گیری و بدانها بی‌اعتنا باشی و امراض روحی را با بیماریهای جسمی قیاس کنی. اخلاق ذمیمه و زشت که بیماری روح از آنهاست آدمی را از لذت و سعادت ابدی باز می‌دارد. پس صحت جسم و یا بیماری آن امری است موقت و زودگذر که تنها درک لذات جسمی را میسر یا دشوار می‌سازد ولی در برابر صحت روح که حیات ابدی را بدست می‌آورد کم ارزش است و اگر ارزشی دارد از آن جهت است که جسم مرکب و وسیله تکامل روح می‌شود و به کسب کمالات معنوی نائل می‌آید. غرض اصلی تکمیل و تطهیر روح است.

هرگاه روح و جان از بیماریها و کدورتها پاک شود و زنگ اخلاق ذمیمه و نکوهیده از آن زدوده شود پرده‌های تاریک از آن برداشته می‌شود و صورتهای

وطن اصلی خود بر گردد.

بدن امری است فانی که بعد از مردن از هم ریخته می‌شود و چنین هست تا روزی که به امر پروردگار، دوباره برای حساب و عقاب و پاداش جمع کرده شود؛ اما نفس امری است باقی که اصلاً از برای او فنائی نیست.

۵ ■ آدمی به واسطه نفس مناسبت با فرشته دارد

از آن چه گفتیم دانسته شد که انسان دو جنبه دارد: یکی جنبه روحانیت که مناسبت دارد با ارواح طیبه و پاکیزه و فرشتگان. دیگری جنبه جسمانیت که تناسب دارد با حیوانات و جانوران درنده. انسان با این دو جنبه، مدتی کوتاه در این جهان اقامت می‌کند؛ پس به کمک جنبه روحانی مسافرت به عالم اعلی می‌نماید و با ساکنان عالم قدس همنشین می‌شود. آن کس که مشتاق رسیدن به عالم قدس است باید روز بروز در ترقی و تکامل باشد و کدورت‌های جسمانی را از خود بیفشاند تا آثار جزء روحانی وجودش بر جنبه جسمانی‌اش غلبه کند تا هنوز در این جهان مادی است، دلش به نور الهی روشن شود و از مبداء فیض بهره‌های معنوی دریافت کند تا روشنی دل و صفای خاطر پیدا نماید. با چنین حالی، وقتی ساعت جدایی فرا رسد همه پرده‌های تاریک طبیعت از پیش دیده بصیرتش بر داشته می‌شود. به سرور ابدی و راحت سرمدی می‌رسد و هر لحظه نوری تازه بر دلش می‌تابد و شوق عالم بقا بر دلش سرازیر می‌شود و می‌گوید:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی که از آن چهره پرده بر فکنم

بدن او مقیم خطه خاک است و دل او مصاحب عالم افلاک بجز رضای خدا را نجوید و سخنی که نه از برای اوست نگوید و راهی که نه بسوی اوست نیوید تا برسد به جایی که محرم قرب گردد و بیابد آن چه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گویی نشنیده که: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛

عالم قدس در آن ظاهر می‌گردد. علوم و معارف الهی بر قلب می‌تابد و آن را روشن می‌سازد و به حقیقت یقین دسترسی پیدا می‌شود.

۷ ■ در مفساد بیماری نفس و فواید صحت آن

هر نفسی در آغاز زندگی از جمیع صفات و ملکات خالی است مانند صفحه‌ای پاک و سپید. بعدها بر اثر تکرار اعمال - کم‌کم - اثری و آثاری از آن اعمال بر دل ظاهر و بر اثر تکرار ثابت و راسخ می‌شود. تغییر اخلاق و ملکات در کودکی و جوانی آسان است؛ اما در دوران کهولت و پیری بسیار دشوار است. آدمی که غفلت و غرور بر او چیره شده وقتی به روز مرگ نزدیک شود و خواه ناخواه دل از علاقه‌های دنیوی بکند به کشت آفت رسیده‌اش متوجه خواهد شد و هرگاه ازین جهان رخت به سرای آخرت کشد و پرده از دیدگانش برداشته شود؛ همه اعمال خود را با چشم تیزبین مشاهده خواهد کرد: **فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَائِكَ فَبَصُرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا**؛ «تو از این غافل بودی، ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است» (ق / ۲۲) و به او گفته می‌شود: **...إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا**؛ «بخوان نامه [عملت] را امروز تو خود برای حساب کشیدن از خود بسنده‌ای» (اسراء / ۱۴) آنها که بر اثر معصیت بسیار و اشتغال به لهو و لعب و خوشیهای جسمی یکباره به خود می‌آیند؛ چون چشمشمان به نامه عملشان می‌افتد؛ بی‌اختیار می‌گویند:

مَالِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَيْهَا؛ «گناهکاران [وقتی نامه عمل خود را می‌بینند] می‌گویند: وای بر ما، این چه دفتری است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را حساب نشده رها نکرده است؟!» (کهف / ۴۹).

آن روز کشت آفت رسیده را مانی که جز به درد سوختن نمی‌خورد.

۸ ■ در علو مرتبه اخلاق و شرافت آن

چون توجه کردی که حیات ابدی و سعادت سرمدی وابسته است به دفع اخلاق زشت و نکوهیده و کسب صفات قدسیه ملکوتی و شایسته؛ پس باید در شناخت صفات خوب و عادات و اخلاق زشت وجود قدم پیش گذاری. و این کار هم میسر نمی‌شود و نتیجه نمی‌دهد مگر رذایل صفات و فضایل ملکات اخلاقی را از هم تمیز دهی و برای تهذیب و پاکیزگی نفس از ناپاکیها به درمان و معالجه بیماریهای روحی - که در علم اخلاق از آن سخن گفته‌ایم - بپردازی.

موضوع علم اخلاق (نفس ناطقه) انسانی است. نفس ناطقه مخصوص آدمیان است که آنان را می‌تواند از پست‌ترین مراحل حیوانی به عالم ملکوت و قرب الهی؛ اوج دهد. علم اخلاق به جهت شرافت موضوعش از سایر علوم برتر است.

به همین جهت گذشتگان، علم اخلاق را «اکسیرا عظم» می‌گفته‌اند؛ زیرا با این اکسیر مس وجود آدمی زر می‌شود.

با توجه به این امر مهم عالمان بزرگوار ابتدا شاگردان خود را با این علم آشنا می‌کردند و تهذیب اخلاق را مقدم بر هر چیز می‌دانستند.

۹ ■ در سبب انحراف از طریق پسندیده

و حصول اخلاق زشت و ناهنجار و بیان قوای نفس

نفس انسان مانند کشوری است که در اختیار روح قرار گرفته - روح در این مملکت قوای ظاهری مانند اعضا و حواس دارد و نیز قوای باطنی که لشکریان روح‌اند. هر یک از این لشکریان خدمتی معین و شغلی مقرر دارند.

چهار قوه باطنی: عقل، شهوت، غضب و وهم از خادمان نفس و روح‌اند.

این چهار قوه مانند سران و فرماندهان‌اند و بقیه قوا زیر فرمان آنها می‌باشند. عقل حقایق امور و خوبیها و بدیها را تشخیص می‌دهد، امر به انجام دادن کارهای

غضب، شهوت و وَهْم را با یکدیگر - به خودی خود - نزاعی نیست. همچنان که حیوانات چون از عقل یا نفس ناطقه محروم‌اند در درون خود اختلافی ندارند و تنها به کمک فطرت بسوی مطلوب خود رانده می‌شوند.

فرشتگان نیز از این نزاع برکنارند زیرا قوه آنان منحصرأً، عاقله است. تنها آدمی است که از یک سو به آسمان و از سوی دیگر به قعر زمین پیوسته است:

آدمیزاده طرفه معجونی است از فرشته سرشته وز حیوان
گر رود سوی این شود کم ازین ور رود سوی آن شود به از آن
«سنائی»
عظمت آدمی در همین است که بتواند به کمک عقل بر قوای شهوی و بهیمی و غضبی خود غلبه کند.

۱۰ ■ مصدر همه نیکبها و بدبها چهار قوه‌اند:

(عقل، شهوت، غضب و وَهْم)

وقتی دانسته شد که آدمی را چهار قوه است: عقل، شهوت، غضب و وَهْم و خیال؛ باید بدانیم که هر یک از این قوا را لذت والمی است. لذت هر یک در آن چیزی است که به مقتضای طبیعت آن قوه باشد و آلم در جهت خلاف طبیعت آن. مقتضای عقل و سبب ایجاد آن در آدمی معرفت امور و حقایق است پس لذت عقل هم در علم و معرفت و آلم آن در جهل و حیرت می‌باشد.

لذت غضب در غلبه و قهر و انتقام است و آلم آن در مغلوبیت و شکست. لذت شهوت در دسترسی به غذاهای الوان و خوراکیها و نوشیدنیها و بر آوردن

خیر می‌کند و ما را از کارهای بد باز می‌دارد. شهوت موجب بقای بدن است که آلت تحصیل کمال نفس می‌باشد. بدن نیاز به غذا و آب و زناشویی و داشتن نسل دارد.

غضب مانند شحنه و داروغه شهر وجود است. وی می‌تواند مضرتهای خارجی را از بدن دفع و در برابر امور ناسازگار بایستد. وَهْم یا قوه وهمیه مامور فهمیدن امور جزئی است و دقایق کارهایی که آدمی را به مقاصد صحیح می‌رساند، در می‌یابد.

به عبارت دیگر: عقل وزیر روح است که بدون صوابدید وی کاری انجام نمی‌شود و تدبیر امور مملکت آدمی وابسته به تشخیص اوست.

شهوت مانند کارگزار و عامل خراج است، طمعکار است و دروغگو. همیشه می‌خواهد با وزیر که عقل است مخالفت کند. مانند دزدی راهزن می‌خواهد روح را به ورطه لذت و شهوات زودگذر بکشاند و فسادی را موجب شود. غضب مأموری است که پیوسته می‌خواهد از اطاعت عقل خارج شود و مانند درندگان همه را بزند و بکوبد و پاره کند و آزار رساند و تندی کند. کار وَهْم مکر و خدعه و خیانت و فتنه جویی است.

به علت وجود این فرمانروایان چهارگانه و اختلافی که بین آنان است، کشور وجود آدمی میدان محاربه و جنگ و ستیز و گریز می‌شود؛ گاهی در آن آثار فرشتگان دیده می‌شود و زمانی نشانه‌های پست شیطانی و حیوانی.

اگر غلبه در این جنگ و جدال با عقل باشد در کشور نفس آدمی آثار فرشتگان جلوه می‌کند و اگر پیروزی از آن دیگر قوا باشد کشور وجود خراب و معاش و معاد اختلال به هم می‌رساند و صاحب آن وجود داخل در ردیف بهایم و درندگان و از پیروان شیطان می‌گردد.

منشأ این نزاع قوه عاقله است؛ زیرا اوست که مانع سایر قوا می‌شود و نمی‌گذارد که از حد خود تجاوز کنند و نفس را مطیع خود سازند. آن سه قوه دیگر:

خواهشهای شهوی و نفسانی و آلم آن در محرومیت از این امور.

لذت وهم و خیال در رسیدن به امور جزئی و دقایق کارها و آلم آن در نرسیدن بدانهاست. اما، بالاترین لذتها، لذات عقلی است که به اختلاف احوال مختلف نمی‌شوند و سایر لذتها در برابر آن قدر و مقداری ندارند.

در آغاز انسان دستخوش قوای شهوی و غضبی و وهمی است، البته بر اثر کسب دانایی و تجربه و کمالات، عقل مسلط بر سایر قوا می‌شود و به اوج اعتلا می‌رسد.

شگفت است که بسیاری از افراد لذات حسی را منتهای کمال خود می‌دانند و در آخرت نیز تنها حور و غلمان و خوردن میوه‌های بهشتی را نهایت آرزوی خود می‌شمارند؛ و اگر طاعت و عبادتی می‌کنند به طمع همین لذات است. غافل از اینکه این نوع عبادت، عبادت مزدوران و بندگان است. کمال حقیقی انسان و باعث قرب به پروردگار در لذات عقلی و روحانی است. چنان که سید اوصیا، علی علیه السلام می‌فرماید: ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ «خداوندا! من تو را به جهت ترس از آتش دوزخ یا به سبب طمع به بهشت عبادت نمی‌کنم؛ بلکه ترا سزاوار پرستش می‌دانم و ازین جهت تو را عبادت و بندگی می‌نمایم».

باری، در نظر اهل بصیرت، لذت‌های جسمانی را اعتبار و قدر و مقداری نیست؛ زیرا انسان در این لذت‌های جسمانی با حیوانات مشترک است و در حقیقت درک لذات جسمانی، دفع آلامی است که برای بدن حاصل می‌شود و گرنه در آنها کمالی نیست.

از سوی دیگر انسان از جهت لذات عقلی با فرشتگان عالم بالا شریک است بلکه از آنان والاتر و هر چند بدن سو رود کمال حقیقی است.

پس ای عزیز! پیش از آن که قوای شهوی بر تو مسلط شود و تو را به گرداب خطر در اندازد و قوه غضبی بر تو چیره شود و ترا به بستن و شکستن و کشتن و

قوه وهمیه ترا به فکر مکر و حيله و جستن راههای پنهان برای هموار کردن راه غضب و شهوت بکشاند. بر خود رحم کن و از خواب غفلت بیدار شو و با کمک قوای عقلی برین دشمنان خانگی پیروزشو.

از عنایت خداوند هرگز نباید مأیوس شد. باید با مجاهده و ریاضت با اعمال حسنه آثار سوء معصیت را محو کرد. گرچه ممکن است آن صفا و پاکی قبل از ارتکاب معاصی حاصل نشود ولی به هر حال موجب نجات است.

۱۱ ■ در بیان شأن هر یک از چهار قوه

باید بدانیم که شأن قوه عقلی و وهمی ادراک امور است؛ قوه عقلی ادراک کلیات را می‌کند؛ اما قوه وهمیه به ادراک امور جزئی می‌پردازد. چون هر فعلی که از بدن صادر می‌شود جزو افعال جزئی می‌باشد؛ پس مبدء تحریک بدن در جزئیات افعال به کمک قوه وهمیه است؛ از این جهت آن را قوه عامله یا عقل عملی نیز می‌نامند و قوه عقلی را عقل نظری دانسته‌اند.

کار قوه غضبی و شهوی تحریک بدن است. قوه غضبی مبدء حرکت بدن بسوی دفع امور ناسازگار است و قوه شهوی مبدء حرکت آن است بسوی امور ملائم و سازگار اگر قوه عاقله بر سایر قوا غالب شد و همه را مطیع خود گردانید؛ آثار و افعال همه قوا بر طریق صلاح و درستی خواهد بود و در کشور وجود انتظام و تعادل حاصل خواهد گردید و هر یک از قوا را به تهذیب و پاکیزگی راهی خواهد بود تا بدان جا که قوه عاقله صفت حکمت می‌یابد و از تهذیب قوه عامله ملکه عدالت ظاهر می‌گردد و از تهذیب قوه غضبی صفت شجاعت پدید می‌آید و از تهذیب قوه شهوی، عفت به هم می‌رسد.

باری، از این چهار صفت اخلاق و صفات حسنه دیگر حاصل می‌شود.

چنان که حکمت منشأ فطنت و زیرکی و فراست و حسن تدبیر و ... است. شجاعت باعث صبر و بلندی همت و حلم و وقار می‌شود و عفت سبب سخاوت و

خواهد داشت. انحراف از هر فضیلتی - به هر مقدار - موجب سقوط در رذیلتی خواهد شد. چون استقامت در طریق اوصاف خوب و پسندیده در خط مستقیم است، ناچار انحراف از این خط مستقیم به خطوط منحنی و کج و معوجی مبدل خواهد شد که تعداد آنها بسیار است. به همین جهت گفته‌اند اسباب و راههای بدی و شرور بسیار بیشتر است از راههای خیر و نیکی. یافتن راه وسط و مستقیم در میان راههای فراوان کاری سخت و دشوار است، و استقامت بر آن طریق دشوارتر. همین استقامت است که وقتی به پیامبر عالیقدر اسلام وحی شد که: فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ همچنان که به تو امر شده است استقامت داشته باش؛ حضرت فرمود: شَبَّيْتَنِي سُورَةُ هُودٍ. آری سوره هود [که این دستور عظیم در آن است] مرا پیر کرد.

حدّ وسط را نیز دو نوع دانسته‌اند: حد وسط حقیقی مانند مرکز دایره و یا عدد چهار نسبت به دو و شش حد وسط اضافی و نسبی که از نزدیکتر چیزی به وسط حقیقی آغاز می‌شود؛ اما در احوال و اشخاص مختلف است. بدین جهت یافتن حد وسط حقیقی و استقامت بر آن دشوار و متعذر است. اما حد وسط اضافی در افراد و مواقع بسیار مختلف است؛ بدین جهت که اوصاف حمیده و پسندیده گاه به اختلاف اشخاص و احوال مختلف می‌شود. بسا که مرتبه‌ای از مراتب اضافی در موردی خاص فضیلت محسوب شود ولی نسبت به اشخاصی دیگر رذیلت باشد.

۱۳ □ اوصاف حمیده حکم وسط دادند

دانستی که اوصاف حمیده حکم نقطه وسط دارند و دو طرف آن چه به طرف افراط و چه به جهت تفریط رذیله و اخلاق زشت‌اند. پس چون فضایل چهاراند دو رذیله برای هر یک خواهد بود که در مجموع هشت می‌شوند.

چنان که در حکمت دو ضد حکمت وجود دارد: یکی جُربزه کار فرمودن فکر است در امور زائد و ناشایسته و عدم ثبات فکر در موضعی نامعین و این از طرف افراط است. و دیگری بلاهت و جهل و آن به جهت معطل گذاشتن فکر و کار

حیا و امانت و گشاده‌روی و مانند این صفات است. پس منشأ بروز همه اخلاق حسنه این چهار فضیلت است.

اول حکمت و آن عبارت است از شناختن موجودات و آن دو قسم است: حکمت نظری و آن علم به حقایق موجوداتی است که وجود آنها به اختیار ما نیست. حکمت عملی و آن علم به حقایق موجوداتی می‌باشد که در اختیار ماست مانند افعالی که از ما صادر می‌شود.

دوم عفت که عبارت است از اطاعت قوه شهوانی از قوه عاقله و سرکشی نکردن از امر و نهی آن تا صاحب آن از بندگی هوا و هوس رهایی یابد.

سوم شجاعت و آن عبارت است از فرمانبرداری قوه غضبیه از قوه عاقله تا آن که آدمی از امور هلاکت باری که عقل جایز نمی‌داند احتراز کند و بسوی اموری که قوه عاقله آن را سزاوار می‌داند، برود و نهراسد.

چهارم عدالت و آن عبارت است از اطاعت قوه عامله از قوه عاقله در تمام امور و بازداشتن آن از شهوت و غضب در تحت اقتدار عقل و شرع.

۱۲ □ در مقابل هر صفت حسنه دو رذیله است

شک نیست در مقابل هر صفت نیکی خلق و صفت بدی نیز وجود دارد. و چون دانستیم که اجناس همه فضائل چهار است پس رذایل و اخلاقیهای زشت نیز چهار خواهد بود. در برابر حکمت ضد آن جهل و در برابر شجاعت جُبن و در برابر عفت شره و آزمندی و در مقابل عدالت جور و ستم است. از سوی دیگر، برای هر فضیلتی حدی معین است که به منزله حد وسط می‌باشد و تجاوز از آن، چه به طرف افراط و چه به جانب تفریط به رذیلت و صفت مخالف آن می‌پیوندد. چون هر فضیلتی که در حدّ وسط قرار دارد در مرکز دایره‌ای فرض شود و اوصاف رذیله به منزله نقطه‌هایی دانسته شود که در داخل دایره یا در محیط دایره قرار دارند؛ بنابر این به تعداد این نقاط پایان ناپذیر رذیلتها و صفات ناپسندی وجود

نفرمودن آن در حدّ ضرورت که این در جهت تفریط است.

در برابر شجاعت هم در جهت افراط تهوّر است و آن روی آوردن به اموری است که عقل احتراز از آنها را واجب دانسته و دیگری در جهت تفریط و آن جُبْن است که روی گردانیدن از چیزهایی است که نباید - به حکم عقل - از آنها روی گردانید.

در برابر عَفْت نیز شره است که غرق شدن در لذّتهای جسمی و شهوی است بدون ملاحظه شرع و عقل و این در جهت افراط است دیگری خمود و سستی و میرانیدن قوه شهوت است و آنچه برای حفظ بقای نسل لازم است و این در جهت تفریط است. در عدالت نیز جهت افراط ظلم و تجاوز به امور مردم است بدون هیچ حقی. و تفریط در عدالت نیز از جهت پذیرفتن ظلم و قبول ذلّت و خواری و زبونی - با وجود قدرت بر دفع آن - که زشت و ناپسندیده است.

همچنان که برای فضائل و صفات نیک انواع بسیاری است که در تحت این صفات مندرج اند و برای رذیلتها و صفات زشت که در جهت افراط یا تفریط هستند رذیلتها و صفات نکوهیده بسیاری مندرج می باشد. چنان که از جرّزه مکر و حيله و از بلاهت حمق و جهل مرگب و از تهوّر تکبر و لاف زدن و گردن کشی و عجب و از جُبْن سوء ظن و بدگمانی و پستی و از شرّه حرص و بی شرمی و بخل و اسراف و ریا و حسد و از خمود قطع نسل ناشی می شود.

۱۴ ■ در اشتباه صفات رذیله به صفات حمیده

قبل از آن که به تفصیل اخلاق و صفات نیک و اخلاق بد، و راه معالجه آنها بپردازیم؛ لازم است بدانیم که بسیار اتفاق می افتد در بعضی مردمان صفات و افعالی چند به ظهور می رسد که در ظاهر نیک و صاحب آنها دارای اخلاق حسنه به نظر می رسد و حال آن که در حقیقت چنین نیست بنا بر این باید میان فضائل و صفات و آن چه شبیه بدانهاست فرق گذاشت تا فریب نخوریم و بظاهر فریفته نشویم.

آنکه موافق و مطابق عقل و شرع عمل می کند و به آنچه مصلحت معاش و معاد باشد بر آن اقدام می نماید و از هر چه موجب مفسده می باشد پرهیز می کند براستی طالب کمال نفس و بزرگی ذات یا تحصیل سعادت دنیا و آخرت است.

صاحب عقل و کمال کسی است که با وجود صحت قوا و قوت آنها و دانستن کیفیات لذّتها و مهیّا بودن اسباب و آلات و عدم تشویش از مرض و آفات بی آنکه مانعی از خارج بوده باشد در بهره بردن از لذّات دنیوی یا از جاده عقل و شرع بیرون نگذارد.

تشخیص حدّ اعتدال در هر یک از صفات از حکمت، عفت، شجاعت، عدالت و سخاوت وابسته است به اینکه موارد را بدرستی باز شناسیم. چنان که در مورد شجاعت کسی که خود را در امور هولناک اندازد و به تنهایی بر لشکر سهمناک تازد و پروا از صاعقه و زلزله و درندگان آدمیخوار نکند یا... چنین شخصی را شجاع نمی توان گفت. اما یکه تازان معرکه مذهب و آیین که در دفاع از حریم دین؛ شمشیر می زدند و سرانجام در خون می تپیدند و به سعادت ابدی می رسیدند و به فوز شهادت می رسیدند - اگر چه در نظر ظاهر بینان خطر کردن می نموده است - شجاعان واقعی بوده اند که قوه غضبیه خود را مطیع عقل کرده اند.

سخاوت مال نیز اگر در غیر مورد استحقاق و همراه اسراف باشد و محافظت اهل و عیال و تحصیل کمال مورد غفلت قرار گیرد، مورد قبول قوه عاقله نخواهد بود و سایر صفات نیز چنین است.

به هر حال، چشم به ظواهر زندگی دوختن و برای شهرت و آوازه یا لذّتهای زودگذر دنیوی از مقاصد اخروی و کمالات معنوی چشم دوختن به صفات حمیده زیانی جبران ناپذیر می رساند.

۱۵ ■ در بیان نگهداری اخلاق حمیده و خارج نشدن از حد اعتدال و معالجه اخلاق ناپسندیده

برای کسب فضائل و صفات تربیتی است شایسته که تجاوز از آن نباید نمود. حرکت از سوی نقص به کمال یا از اختیار ما بیرون است که آنها را حرکات طبیعی می‌نامند و مانند نطفه که در مراحل گوناگون به مرتبه حیوانیت می‌رسد. کودک می‌بالد و رشد می‌کند از شیر مادر از مجرای ناف بهره می‌برد یا از پستان مادر همین طور تا مراحل بالاتر. یا در اختیار ماست که آن را حرکات صناعی می‌گوییم مانند قطعه‌ای چوب که به وسیله نجار به تخت و در و پیکر تبدیل می‌شود.

حرکات طبیعی پیوند دارد به مصادر و مبادی عالی که مطابق است با مصلحت و حکمت و نظام کمال و تمام جهان خلقت.

آدمیان باید در حرکات صناعی و اختیاری پیروی از حرکات طبیعی کنند.

در حرکات طبیعی نخستین چیزی که در اطفال پیدا می‌شود؛ قوه طلب قوت و غذاست. این حرکات کودک در آغاز بر اثر قوه شهوی حاصل می‌شود که پستان مادر را می‌مکد و گاه با گریه خود را به لذت شیر و خوراک مناسب می‌رساند. بعد از آن قوه غضبی در وی پدید می‌آید که از خود، جانوران مودی را دفع می‌کند. کم‌کم این قوه در او نیرومند می‌شود که میل به برتری بر امثال و همسن و سالان خود پیدا می‌کند.

سپس قوه تمیز و ادراک در او پیدا می‌شود تا قابل تعلیم علوم و صناعات گردد. در این وقت عمل طبیعت در تدبیر قوا به مرتبه کمال می‌رسد و ابتدای مرحله‌ای فرا می‌رسد که آدمی باید به تکمیل نفس پردازد. اگر انسان درین مرحله به تکمیل صناعی وجود نپردازد؛ در همین حالت باقی خواهد ماند و به کمال حقیقی خود که هدف از خلقت است نخواهد رسید. چون دانستیم که طبیعت، اوّل قوه شهوت را به ظهور می‌آورد و بعد قوه غضبیه و سپس قوه عقل و تمیز؛ در اعمال صناعی و اختیاری نیز باید از تهذیب قوه شهوت آغاز کرد و صفت عقّت را

در خود بوجود آورد و بعد به قوه غضبیه روی آورد و به تهذیب آن پرداخت تا شجاعت که از کمالات این قوه است بدست آید. آن گاه باید در تهذیب و تکمیل قوه عاقله سعی کرد تا فضیلت حکمت حاصل شود. هرگاه این ترتیب را در تهذیب نفس رعایت کردیم یعنی ابتدا به تهذیب و رام کردن شهوات در خود اقدام نمودیم مطیع کردن قوه غضبی در ما آسانتر بوجود خواهد آمد و چون این دو قوه رام شدند، نیروی عاقله و ملکه حکمت به آسانی ممکن خواهد گردید.

پس طالب سعادت ابدی نباید در هیچ حالی دست از طلب بدارد و از رحمت خداوند متعال و امدادهای غیبی مأیوس باشد.

همچنان که در علم طب دو مطلب منظور نظر است: بخشی از آن در حفظ صحت است و بخشی دیگر در دفع و معالجه امراض. علم اخلاق هم که طب حقیقی است بر دو قسم منقسم می‌شود: یکی کسب فضایل اخلاقی و دیگری دفع رذایل و صفات ذمیمه و زشت.

در اخلاق که طب روحانی است مداومت در حفظ صفات کمال مانند حفظ صحت در طب جسمانی پس دفع رذایل اخلاقی مانند امراض جسمانی واجب است.

۱۶ ■ در بیان اموری که برای سالک راه سعادت لازم است

برای کسی که طالب پاکی نفس و آرایش آن به صفات نیکوست چند چیز واجب است: اوّل: دوری کردن از همنشینی بدان و شنیدن قصّه‌ها و سرگذشت‌هایی که در آنها از زشتی‌ها سخن گفته می‌شود؛ و مجالست و نشست و خاست با نیکان و صاحبان اوصاف حسنه و پسندیده و شنیدن سخنان پند آموز و عبرت آمیز آنان. صحبت نیکان و بدان در آدمیزاده بسیار مؤثر است.*

* تاثیر اخلاق خوب و بد در دوران کودکی و نوجوانی بسیار بیشتر است؛ به قول سعدی:

شاعر گوید:

نار خندان باغ را خندان کند صحبت نیکانت از نیکان کند
در نفس انسان قوه‌های زیادی است که مایل به خیرات اندو بعضی نیز گرایش
به بدیها و رذایل دارند و این دو پیوسته با یکدیگر در نزاع و کشمکش اندو هر کدام
غالب شد؛ دیگران را تحت اقتدار خود در می‌آورد. وقتی معاشرت پیش آمد نفس
به همان جهتی می‌رود که زمینه آن مساعدتر است. اما چون قوای انسان اکثر طالب
شور و شهوات است و راه رسیدن به شور و بدیها گویی از فراز به نشیب است؛
بنابراین افتادن در بدیها آسان‌تر است از کسب فضائل اخلاقی که راهش از نشیب
به فراز می‌باشد. به همین جهت پیامبر گرامی اسلامی می‌فرماید: حُفَّتِ الْجَنَّةُ
بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ؛ «[رفتن به] بهشت با ناملایمات همراه است و
جهنم سوزان با شهوات و خواهشهای نفسانی قرین می‌باشد».

دوم: آن که مواظبت بر اعمال خود کند و صفات پسندیده را در نفس خود
تقویت نماید و اگر صفت ناپاکی در وی بخواند مجال بروز یابد؛ نفس را مورد
عتاب و ملامت قرار دهد. این کار نوعی ریاضت است و به قدرت اراده و همت
نیاز دارد.

سوم: آن که پیوسته مراقب احوال و متوجه اعمال خود باشد و قبل از هرکاری
درباره آن اندیشه و تأمل کند و عاقبت آن را پیش چشم دل بیاورد؛ تاسعادت ابدی
را با مشتکی خاک و خَزَف معامله و معاوضه نکند.

چهارم: آن که، از آن چه باعث تحریک قوه شهوت و غضب می‌شود دوری کند
و از تصور آثار شهوی و تخیل اموری که مایه خشم و غضب می‌شود اجتناب

چوب تر را چنانکه خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش را ست
اخلاق کودک و نوجوان را همه نوع می‌توان پرورش داد ولی این تغییر در دوره پختگی و
پیری کمتر امکان دارد.

نماید.

پنجم: آن که فریب نفس خود را نخورد و در طلب عیبهای خود تجسس و
سعی نماید و پنهانیهای نفس بد فرمای خویش را بکاود؛ از آن جا که هر نفسی
عاشق صفات و احوال خود است گول نخورد و گمراه و غافل نشود. حتی از
دوستان صمیم بخواند که بدون پرده پوشی عیبهای او را به وی گوشزد کنند تا در
صدد اصلاح نفس خود بر آید و از این کار خوشحال شود و از چیزهایی که در
دیگران است و آنها را عیب می‌پندارد؛ پند گیرد و سعی کند آن چه را نمی‌پسندد و
عیب می‌داند از آنها دوری جوید. از لقمان حکیم پرسیدند: ادب از که آموختی؟
گفت: از بی‌ادبان.

آدمی باید همیشه محاسبه نفس خود کند و هر شب که به بستر خواب می‌رود
دفتر اعمال روزانه خود را - مانند دفتر روزانه یک بازرگان - پیش خود بگشاید و
ببیند چه کرده است و چه کارهایی را باید روز و روزهای بعد انجام ندهد و چه
کارهایی را باید انجام دهد.

۱۷ ■ در بیان قاعده و معالجه کلیه اخلاق رذیله

همان طور که در امراض جسمانی باید طبیب ابتدا مرض را تشخیص دهد،
سپس علت تولید آن را بشناسد؛ سپس در صدد معالجه آن مرض بر آید؛ طبیب
روحانی یا طبیب نفس نیز باید ابتدا مرض روحی را مشخص کند؛ سپس علت
بروز آن را دریابد.

صفات ناپسندی که امراض روح هستند عموماً از انحراف و تجاوز از حد
اعتدال حادث می‌شوند. گفتیم که قوای انسانی که اخلاق و صفات متعلق به
آنهاست؛ سه نوع است:

اول: قوه تمییز و ادراک. دوم: قوه غضب که آن را قوه دفع هم می‌گویند. سوم:
قوه شهوی که آن را قوه جذب هم می‌نامند.

انحراف هر یک از اینها یا در کمیت است یا در کیفیت.

انحراف در کمیت بر دو قسم است: یا به طرف افراط است یا در جهت تفریط و نقص. مثال ساده در مرض جسمانی پرخوری بیش از حد است که شخص مریض می‌شود و یکباره اشتها را از دست می‌دهد و میل به غذا نمی‌کند. از جهت کیفیت مثل این که طبع او مایل به چیزهایی است که مزاج صحیح آنها را نمی‌طلبد، مانند: خوردن زغال و گل و خاک و مانند اینها.

افراط در قوه ادراک و عاقله مانند تجاوز در نظر و فکر یا اندیشیدن در چیزهایی که حد او نیست و تفریط آن ابله‌ی و نادانی و قصور نظر از فهمیدن امور ضروری.

از جهت کیفیت مانند میل به دانستن علمی که از آنها کمالی برای نفس حاصل نمی‌شود. مانند کهانت (فالگیری و ساحری) و شعبده بازی و مانند آنها. افراط در قدرت غضب چنان است که شخص مانند درندگان می‌شود و در انتقام از حد اعتدال خارج می‌گردد. در جهت تفریط مثل این است که غیرت و حمیت را از دست می‌دهد. و از هر کس ذلت و اهانت را تحمل می‌کند.

از جهت کیفیت هم قدرت غضب چنان می‌شود که شخص بر جمادات و حیوانات خشمگین می‌شود؛ و لباس خود را پاره می‌کند و کاسه و کوزه خود را می‌شکند.

افراط در قوت شهوی آن است که بدون توجه به انجام کار، شهوترانی بیش از حد کند و بدون رغبت، طعام و خوراکیهای متنوع بخورد و خود را به بیماریهای ناشناخته دچار سازد و تفریط درین قوه آن است که ترک ازدواج کند و نسل خود را منقطع سازد و پستی در کیفیت این قوه آن که به پسران و جنس خود میل کند و از لقمه‌های حرام - به هر صورت - دوری نماید.

اما سبب‌های امراض نفسانی و انحراف اخلاق از حد اعتدال بر سه قسم است: نفسانی، خارجی و جسمی. علت‌های امراض نفسانی ممکن است از آغاز خلقت

و مربوط به فطرت باشد؛ مانند این که قوه ادراک او ضعیف باشد یا در او قوه شهوت اصلاً وجود نداشته باشد.

اسباب و علت‌های خارجی مثل این است که عوارضی از خارج در فردی اثر کرده و یا تأثیر محیط یا معاشرت در او عوارضی بوجود آورده باشد.

علت‌های جسمانی آن است که ممکن است در اثر بیماری و مرض در فرد؛ صفات بدی حاصل شده باشد. باری، معالجه کلیه امراض نفسانی آن است که پس از آن که سبب آنها را شناختیم؛ اگر از علت‌های جسمانی بود درصدد معالجه آنها بر آییم، چه از طریق غذاها و چه از طریق دواهای خاص و ناگوار که طبیب تجویز می‌نماید.

معالجه امراض نفسانی و دفع صفات رذیله و پست نیز به همین طریق حاصل می‌شود.

در معالجه امراض نفسانی نیز باید حد انحراف را شناخت و همچنانکه در امراض جسمانی معالجه را با ضد آن انجام می‌دهند مانند دادن غذاهای گرم به مریضی که در خوردن غذاهای برودت‌زا اسراف کرده یا بالعکس تجویز غذاهای برودت‌زا برای مریضی که در خوردن غذاهای گرم افراط کرده است؛ یا گاهی طبیب بعضی دواها و سموم را در معالجه تجویز می‌نماید یا داغ کردن یا قطع عضوی را در بدن جایز می‌داند؛ در امراض نفسانی نیز چنین باید کرد. در برابر هر صفت رذیله‌ای باید صفت حسنه و پسندیده را جایگزین کرد؛ مانند بخل را که می‌توان با سخاوت در حد خردپسند معالجه کرد و مداومت بر بخشش به جای خود و در حد اعتدال و به فرمان عقل انجام داد و برین کار مداومت کرد. در مرحله دوم به نکوهش و ملامت نفس پرداخت و «خویشتن خویش» را تنبیه نمود؛ و او را از عاقبت بد که شقاوت و بدبختی ابدی است ترساند.

گاه با دست زدن به کارهایی که پایین‌تر از شأن آدمی است دست زد و این کار مانند خوردن سموم است برای معالجه. چنانکه بار بر پشت بگیرد یا جاروکشی

کند تا صفت رذیله تکبر در او کاهش یابد و بتدریج از بین برود. یا اعتراف به جهل و گناهکاری خود کند برای درمان غرور و عجب که بر او مسلط شده.

انسان باید برای کاهش امراض شهوی، خود را به محرومیت از غذا و گناه خواب و استراحت وادارد. و برای علاج امراض غضبیه خود را به ضبط نفس و تحمل بعضی اهانتها و ملامتها صبور و پر تحمل نماید. چون در طریق درمان امراض نفسانی حدّ دقیقی باید در همه حال رعایت شود و تشخیص مرض و راه علاج روشن گردد؛ سالک راه سعادت ناچار است از پیری و پیشوایی حاذق و راهبر و راهدان بهره جوید و مشکل خود را بر پیشوا عرضه کند و راه درمان بخواهد؛ تا او حدّ اعتدال و راه علاج را به وی نشان دهد.

۱۸ ■ در باب انواع اخلاق و شرافت فضائل و کیفیت اکتساب آنها

پیش از این دانستیم که قوای انسانی که دخالت در صفات و اخلاق دارد چهار است:

قوه عاقله، قوه عامله، قوه غضبی و قوه شهوی.

کمال قوه عامله اطاعت از قوه عاقله و به راه آوردن سایر قوا در اعمال حسنه است. بر اثر کمال قوای نفس عدالت حاصل می شود. عدالت امری است جامع جمیع صفات کمال و به همین جهت شریفترین فضائل و کمالات است.

۱۹ ■ در بیان شرافت عدالت در جمیع امور

وقتی عدالت در نفس پدید آمد به سبب آن انسان می تواند جمیع افعال و صفات خود را تعدیل کند و بین قوای مخالف اتحاد و الفت بر قرار نماید و همه آنها را در حد وسط نگاهدارد. وقتی عدالت و تعدیل قوا به دست آمد هر جزئی از اجزاء نفس از دیگری کسب نور و روشنایی می کند و دیده های نفس گشوده

می شود و شایسته بساط قرب مبدء کل، حضرت باری تعالی، می گردد. عدالت گرد نزاع و جدال را از چهره قوای مخالف می زداید و همه آنها را به حدّ وسط راهبر می شود؛ بدین طریق نوعی وحدت در نفس حاصل می شود. می دانیم که هر نوع وحدتی که در عالم امکان بوجود آید سایه وحدت حق است:

یکتائی تو باعث جمعیت ما جمعیت ما شاهد یکتائی تو

هرچه را در جهان، حُسن و شرافتی است به واسطه اعتدال و وحدت و جمعیت است. چنان که اگر برای بدن انسان اعتدال مزاج حاصل نشود روح ربّانی و نفس قدسی به آن تعلق نمی گیرد و از آن جدا می شود.

این اعتدال و وحدت به اختلاف محلّ جلوه ای خاص پیدا می کند؛ چنان که در بدن آدمی، به آن اعتدال مزاج می گویند و در اعضا و جوارح، حسن و جمال در آواز و اصوات، موسیقی و نغمه دلربا و در گفتار، فصاحت و در اخلاق نفسانی عدالت و اعتدال نامیده می شود. این اعتدال و وحدت در هر مظهری که ظهور کند مطلوب است و به هر لباسی که جلوه کند محبوب. از هر روزنی که سر بدر آرد منظور نظر می باشد و اهل ذوق و شوق را به اهتزاز در می آورد و مشام اهل حال را معطر می سازد.

چون شرافت عدالت را دانستیم باید به این امر توجه کنیم که عدالت کارش در افعال و اعمال و قضاوت و حکومت و سیاست میان مردمان، عبارت است از تسویه و رعایت حدوسط، بدور از افراط و تفریط یا تبعیض.

اما اشکال در شناختن حدوسط و پرهیز از جهت نامتعادل افراط و تفریط است. این بستگی دارد به داشتن میزان و معیار و ترازوی دقیق.

میزان عدل در همه امور شریعت حقّه الهی و سنت نبوی است که از سر چشمه وحدت حقیقی صادر شده است. بدین جهت عادل واقعی حکیمی است دانا به شریعت الهی و سنتهای روشن نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

علمای اخلاق عُدُول (= عادلها) را به سه نوع تقسیم کرده اند:

۲۰ ■ در بیان اقسام عدالت

عدالت را بر سه قسم دانسته‌اند:

۱- عدالت بین بندگان و خالق متعال. خداوند سفره کرم و نعمت خود را یکسان برای همگان گسترده و آن چه بندگان در دنیا و آخرت دارند همه از اوست. وجود هستی و نعمتهای بیکرانی که به شمارش در نمی‌آیند. به دلیل همین نعمتهای بیشمار، حقوقی بر بندگان از جانب خداوند واجب گشته است. عدالت خداوند در فیض‌رسانی به بندگان خود مسلم است. در برابر این نعمتها که به مخلوقات ارزانی فرموده اگر افراد بشر مکافات و سپاسی بجای نیاورند ظالم خواهند بود. و گرچه حضرت باری تعالی از احتیاج به اعانت بندگان منزّه است:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

با این همه عنایت و فیض الهی، بر بندگان واجب است که کسب معرفت کنند و محبت او را حاصل نمایند و از فرمان او که به وسیله پیامبران ابلاغ شده و از بکار بستن احکام شریعت و آداب دین او سرپیچی ننمایند و شکر نعمتهای او را بجا آورند و ظایف و طاعات و دوری از معاصی و اعمال ناشایست را رعایت کنند و از اختیاری که آن هم از نعمتهای الهی است، حسن استفاده و کمال بهره برداری را بنمایند.

۲- عدالت مردم نسبت به مردم و مخلوقات خداوند مانند: ادا کردن حقوق دیگران - ردّ امانت - وفای به عهد - انصاف در معاملات - بزرگداشت بزرگان - احترام پیران - فریادرسی از مظلومان - دستگیری ضعیفان - گذشت و عفو از برادر مؤمنی که خطایی کرده باشد - مهربانی و نوازش برادر غریب و دور افتاده از وطن و خانواده - عیب‌پوشی - اگر برادر مؤمن عذرخواهی کند؛ عذر او را بپذیرد - غیبت برادر مؤمن نکند و دیگران را از غیبت باز دارد و اگر به نصیحت کردن نیاز داشته باشد؛ او را نصیحت کند - دوستی را رعایت کند و شرایط دوستی را بجا آورد - اگر برادر مؤمن مریض شد به عیادت او برود و اگر مؤمنی بمیرد در تشییع جنازه او

۱- عادل اکبر یا شریعت الهی که از جانب حق تعالی صادر شده تا محافظت مساوات میان بندگان نماید.

۲- عادل اوسط: فرمانروا و ولی امری که تابع شریعت محمدی ﷺ بوده باشد و جانشین شارع شود.

۳- عادل اصغر: معیار و ترازویی است که مبادله کالاها را درحد عادلانه بین مردم برقرار می‌سازد تا بر کسی ستمی نرود و اعتدال در معاملات و مبادلات برقرار باشد.

در کتاب الهی، قرآن مجید، به این سه اشاره شده است:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ...؛ «همانا ما پیغمبران خود را با دلیلهای روشن و معجزات (به خلق) فرستادیم و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند و آهن را که در آن هم سختی (جنگ و کارزار) و هم منافع بسیار برای مردم است (نیز برای حفظ عدالت) آفریدیم...» (حدید / ۲۵).

کتاب همان قرآن است که شامل احکام شریعت است و ترازوی عدل میزانی که همه چیز با آن سنجیده شود و رعایت حدّ میانه و اعتدال در معاملات و دادوستدها بشود و آهن که مظهر قدرت اجرای احکام است (در جنگ و جهاد و قصاص و...) که ولی امر و حاکم عادل در موقع خود از آن بهره ببرد؛ در عین اینکه شامل منافع دیگری نیز می‌باشد.

کسانی که به احکام خدا و معجزات و دلایل روشن انبیاء تسلیم نشوند کافراند و آنان که از احکام حاکم عادل سرپیچی کنند طاعی و یاغی‌اند و کسانی که به میزان عدل تسلیم نگردند خائن و سارق‌اند و در خور مجازات.

شرکت کند - اگر هدیه‌ای برای او بفرستد قبول کند و به موقع تلافی کند. اگر نعمتی از وی دریافت کند سپاسگزاری نماید - ناموس و عرض و آبروی او را حفظ کند و چشم از خیانت ببوشد - سلام کند یا سلام دیگران را بخوبی پاسخ دهد - به گفتار پسندیده با او سخن گوید - آن چه را برای خود دوست دارد برای برادر مؤمن خود دوست داشته باشد و آن چه را بر خود نمی‌پسندد بر او نیز نپسندد.

۳ - عدالتی که بین مردم و صاحبان حقوق آنان که ازین جهان رفته‌اند وجود دارد؛ مانند قرضی که باید پرداخت کنند. یا اگر وصیتی کرده‌اند بجای آورد و آنان را پیوسته با تصدق و طلب مغفرت یاد کند و با بازماندگان به نیکی و ملاحظت رفتار نماید.

۲۱ ■ کمال هر شخصی به عدالت و میانه‌روی است

از آنچه بیان شد دانستیم که نهایت کمال سعادت برای هر شخصی داشتن صفت عدالت است و میانه‌روی در جمیع صفات و افعال ظاهری و باطنی؛ خواه از اموری باشد مخصوص ذات او و متعلق به او یا امری که بین او و دیگران است. از سوی دیگر نجات در دنیا و آخرت حاصل نمی‌شود مگر با استقامت بر حدّ وسط و رعایت عدالت و اعتدال.

پس ای عزیز! ابتدا سعی کن میان علم و عمل متوسط باشی و جامع هر دو. اکتفا به یکی از این دو (علم و عمل) نکنی؛ زیرا علم بدون عمل مایه خسران و وبال است. از جاهل هفتاد لغزش اگر کند، در گذرند؛ ولی از عالم که مسؤولیت بیشتر دارد در نمی‌گذرند.

عمل بی علم هم زحمت بی فایده است؛ زیرا عمل واقعی آن است که از علم و معرفت صادر شود. عالم باید در عمل هم حدّ وسط بین ظاهر و باطن را رعایت کند؛ نه اینکه ظاهر خود را به عبادت و طاعت بیاراید و در باطن به انواع خباثت و پستی آلوده باشد و نه آنکه در نیکی ذات و پاکی باطن خود سعی کند و بکلی از

رعایت ظاهر خود غافل باشد. باید ظاهر، آئینه باطن باشد. و باطنت از جمیع کثافات و آلودگیها پاک باشد. به هر حال باید در تمام صفات باطنی و افعال ظاهری حدّ متوسط را نگهداری و از جانب افراط و تفریط در هر یک از این دو پرهیز نمایی. در تحصیل علوم نیز باید میانه‌روی و اعتدال را رعایت کرد. بین علوم عقلی و باطنی از سویی و علوم ظاهری شرعی از طرف دیگر عدالت را باید اختیار کرد. نه بر ظواهر آیات و اخبار جمود و تعصب داشت و به مجرد تقلید دل خوش داشت. و از باطن حقایق و معارف شریعت غافل بود.

برای اینکه جامع میان علوم عقلی و نقلی باشی باید در هر دو میانه‌روی اختیار کنی. مسلم است که با عقل بدون راهنمایی شرع قدمی بر نمی‌توان داشت. آنچه عقل صریح و نقل صحیح دستور می‌دهد، اختیار باید کرد تا امر معاش و معاد نظم گیرد و سعادت ابدی حاصل شود.

۲۲ ■ در بیان گوهر عقل و شرافت قوه عاقله

عقل گوهر با ارزشی است که خلیفه خداست و باید بر سایر قوای نفس غالب باشد و هر یک از قوای غضبی و شهوی و ... را به کاری وادار کند تا نظام مملکت وجود انسانی فاسد نشود. کسی که نتواند قوا و صفات خود را اصلاح کند و عدالت را در مملکت نفس و بدن خود ظاهر سازد قابلیت اصلاح دیگران را نخواهد داشت:

طیبی که باشد و را زرد روی ازو داروی سُرخ رویی مجوی
پس هر که قوا و صفات خود را به اصلاح آورد و در شهر بند نفس خود عدالت را بر قرار کند و به مدد عقل بر هواهای نفسانی غالب شود و بر جاده اعتدال و وسط قدم نهد؛ سزاوار آن است که بر معاد و معاش و تدبیر منزل خود و حتی بر شهر و دیار خود حاکم و فرمانروا باشد. در تحت فرمانروایی چنین حاکمی همه چیز روی به آبادانی خواهد نهاد و دین و دنیای مردم اصلاح خواهد شد. در نتیجه،

الْمُؤْمِنِينَ وَالْجَلْمَ وَزِيْرُهُ وَالْعَقْلَ دَلِيْلُهُ...؛ «دانش، که دانش یار مؤمن است و بردباری و زیرش و عقل راهنمای اوست...» (نهج الفصاحة).

از حضرت رضاعلیؑ نقل شده است که فرمود: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. پس از کسانی که اهل علم‌اند دانش فراگیرید؛ زیرا علم آموختن برای خدا، حسنه است و طلب آن عبادت و ذکر و بحث علم تسبیح و یاد کردن پروردگار و عمل کردن به علم جهاد در راه خدا و یاد دادن آن به کسی که جاهل است تصدق کردن است.

با آموختن و تعلیم علم راه حلال از حرام باز شناخته می‌شود و کسب سعادت روشن می‌شود و طریق مستقیم به سوی بهشت خداوندی آشکار می‌گردد.

۲۴ ■ در آداب تعلیم و تعلّم

تعلّم و تعلیم آداب و شروطی دارد:

شرط تعلّم (یاد گرفتن) آن است که از پیروی هواهای نفسانی باید پرهیز کرد و با اهل هوا و هوس نباید معاشرت نمود؛ زیرا آلوده شدن به هواهای نفسانی، طالب علم را از انوار قدسی بی نصیب می‌کند.

هدف طالب علم در درجه نخست باید تقرّب به خدا و رسیدن به سعادت بی‌منتها باشد. مقصود دانشجو نباید جدال و خودنمایی و فخر فروشی و استهزا و خفت رساندن به دیگران باشد. بهترین طالب علم کسی است که دانش را برای تحصیل بصیرت و کمال نفسانی و عقلی بیاموزد؛ اگر تحصیل علم در درجه نخست برای رضایت حق و تکمیل نفس و عقل نباشد موجب مکر و فساد و تباهی دین و دنیا و عقبی می‌شود. رعایت حق معلّم که پدر روحانی است بر طالب علم و متعلّم واجب است. احترام و تواضع نسبت به استاد و حتی نسبت به کسانی که از کتابهای آنها بهره برده و آنان - غیر مستقیم - بر او حق تعلیم دارند؛ واجب است.

طالب علم باید دل خود را از صفات رذیله و پست، پاک کند تا انوار حق و

تحصیل علوم و معارف و تهذیب نفس که در سایه فراغ بال و اطمینان خاطر، بدست می‌آید، ممکن خواهد گردید. چون عدالت همه افراد انسان و تدبیر منزل و معاد و معاش وابسته به عدالت حاکم و ولی امر مردمان است؛ وقتی حاکم، حکیم و صالح باشد؛ انتظام امور معاش و معاد حاصل می‌شود و برکات و خیرات افزایش می‌یابد. حاکم صالح چون سعی در ترویج دین و احکام شریعت می‌نماید؛ آثار خیر آن در همه بلاد و خانه‌ها ظاهر می‌شود و نسیم خوش به مشام جانها می‌رسد و همه را چون دم عیسیؑ زنده می‌کند.

۲۳ ■ در شرافت علم و علما

حکمت نیز گوهری است بیش‌ها که عبارت است از علم و حقایق اشیاء. علم برترین صفت کمال و اشرف اوصاف جمال برای نفس انسان است. به وسیله علم، آدمی به شرف جوار ربّ العالمین می‌رسد و سعادت ابدی را در می‌یابد و به عالم تجرّد و ملکوت دست می‌یابد. علاوه بر اینکه علم، خود مایه لذّت و سرور است در دنیا نیز مایه عزّت و اعتبار و احترام در نزد همگان می‌باشد. در مقام علم و عالم، آیات و احادیث بسیار است که ما درین مقام به نقل برخی از آنها بسنده می‌کنیم:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ «هر آینه از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند» (فاطر / بخشی از آیه ۲۸).

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ «آیا آنهایی که می‌دانند با آنهایی که نمی‌دانند برابرند؟» (زمر / بخشی از آیه ۹).

وَمَنْ يُوْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا؛ «و به هر که حکمت و دانش دهد درباره او مرحمت و عنایت بسیار فرموده این حقیقت را (که علم بهترین عطاست) جز خردمندان در نیابند» (بقره / ۲۶۹)

از حضرت رسول ﷺ نقل شده است که فرمود: عَلَيْكَ بِالْعِلْمِ فَإِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلٌ

حقیقت در آن بتابد.

اما آداب تعلیم: معلّم نیز باید در تعلیم قصد قربت به خدا داشته باشد؛ نه شهرت و فخر فروشی و سودجویی.

معلم باید نسبت به متعلّم دلسوز باشد و در تعلیم بخل نرزد و از نصیحت و آموختن کمالات و معارف حقّه به متعلّمان خودداری نکند. اما در آنچه نمی‌داند سعی به ظاهر آرایبی نکند؛ بلکه با اخلاص - بعد از مطالعه و تحقیق - نتیجه علم خود را به طالب علم یاد دهد.

گرچه همه علوم، روح را کمال‌اند و نفس را جمال؛ اما در مراتب شرافت، مختلف‌اند. علوم را از جهتی می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

۱ - علوم دنیایی که فایده آنها - در درجه اول - مربوط است به امور دنیوی؛ مانند طب و ریاضیات و علوم طبیعی و...

۲ - علوم اخروی که ثمره اصلی آنها تحصیل سعادت اخروی است - بی آن که از فواید دنیوی نیز برکنار باشند - و اینها سه علم‌اند که آنها را علم دین می‌گویند:

۱ - علم الهی که به آن اصول دین و احوال مبدء و معاد شناخته می‌شود.

۲ - علم اخلاق که به آن راه تحصیل سعادت شناخته و نیز راه نجات یا هلاکت روشن می‌گردد.

۳ - علم فقه که به آن کیفیت عبادات و معاملات و حلال و حرام و آداب و احکام شناخته می‌شود.

تحصیل این سه علم واجب است.

۲۵ ■ در اقسام علوم ممدوح و مذموم

آنچه از علوم الهی باید دانست این که:

برای عالم آفریدگاری است موجود و واجب الوجود که در هستی خود به کسی وابسته نیست. شریکی ندارد. از اجزاء و ترکیب منزّه است. از جسمیت و عوارض

آن مقدّس و برکنار است. وجود او عین ذات او و ذات او عین صفاتش - بر زمان و مکان مقدم و از آنها بالاتر و والاتر است. آرایش زمان و مکان از دامن کبریايش کوتاه می‌باشد. زنده‌ای است ازلی و قدیم و ابدی است و انتهای برای ذات مقدّسش وجود ندارد. بر هر چیزی قادر است و بر هر امری که می‌کند اراده و اختیار تام دارد. هر چه را خواهد خلق می‌کند. هیچ چیزی از کتم عدم به فضای وجود نمی‌آید مگر به اراده و مشیت او. علم او به همه چیز احاطه دارد. حکم او عدل است و وعده او صدق. مثل و مانند ندارد و جامع و مستجمع تمام صفات کمال است و نقص و نقصان را در ساحت اقدسش راهی نیست. و باید دانست که حضرت محمد ﷺ پیغمبر اوست و قرآن کتاب او و کلام اوست. آن چه را پیامبر ﷺ آورده از احکام شریعت و تعیین ائمه معصومین  از آن چه مربوط به بعث و نشر و آخرت است و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و کیفیت آمرزش و عذاب و صراط و میزان و نامه اعمال همه حق و ثابت است. و گرد شک و تردید بر دامنش نمی‌نشیند.

از سوی دیگر فطرت آدمی - به خودی خود - حکم می‌کند به وجود صانع این عالم که با گردنده گرداننده‌ای هست. حتی جانوران اگر در جنگل آسیبی به آنها روی آورد؛ می‌فهمند که کسی یا جانوری موجب این آسیب شده است و غریزه و فطرت آنها را بسوی مطلوب می‌کشاند و از زیان و ضرر باز می‌دارد.

اما در صفات خداوند متعال باید اعتقاد داشته باشد که خداوند حیّ، قادر، عالم، مُرید و متکلم است و چیزی مانند او نیست و شنوا و بیناست و لازم نیست که درباره حقیقت صفات خدا بحث کند.

اگر کسی بخواهد به نورانیت یقین برسد و پرده از پیش بصیرتش برداشته شود؛ باید به تزکیه نفس پردازد و ورع و تقوا را پیشه کند و نفس را از هوا و هوسها و مفسد بدور دارد و به مجاهدت و ریاضت پردازد و از خداوند بزرگ مدد جوید تا آن که نور الهی بردلش بتابد. وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا « کسانی که در

۲۶ ■ جهل مرکب و شک و حیرت و معالجه آنها

در برابر علم دو آفت بزرگ دامنگیر افراد می‌شود: ۱ - جهل مرکب است که دارنده آن نمی‌داند که نمی‌داند.

۲ - تردید و شک است که یا بر اثر تعصب یا غفلت از درک حقیقت و سر باز زدن از عرضه کردن معلومات و مجهولات خود بر معیار و میزان تحقیق پیش می‌آید و به جایی می‌رسد که اگر در مسائل ایمانی و اعتقادی باشد و در آن حال بماند و از دنیا برود کافر از جهان چشم بر بسته است.

این چنین شخصی باید با اهل علم بنشیند و بدون تعصب؛ استدلالات خود را بر آنها عرضه کند، تا پرده شک از پیش چشمش برداشته شود یا مواظبت بر طاعت و عبادت نماید و از خداوند مهربان بخواهد با نوری که بر دلش می‌تاباند شک و تردید را بیک سونهد. در برابر این دو آفت: جهل مرکب و شک و حیرت؛ یقین است که نتیجه آن اعتقاد جازم قطعی است.

یقین، نفس انسانی را کمال است و شاهد روح را حُسن و جمال. یقین موجب وصول به سعادت است؛ زیرا ایمان اصل یقین است و عین آن و سایر علوم شاخ و برگ آن و رستگاری در آخرت بدون آن حاصل نمی‌شود. بنابر این یقین اشرف فضایل و اعظم صفات است.

یقین کیمیای سعادت دو جهان می‌باشد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: عمل اندک با یقین و دوام بر یقین بهتر است در نزد خدا از عمل بسیار بدون یقین. آن که یقین دارد اگر گناهی کند استغفار و از گناهش توبه و انابه می‌کند و بسوی خدا باز می‌گردد. یقین و اهل یقین را چند علامت است:

۱ - در کارهای زندگی و نیازمندیهایش جز به خدا توجه نکند و همه چیز را از او خواهد و از او داند. در سختی و شدت و فقر یا رفاه و غنا تسلیم خواست خدا باشد. خدا را خیر محض داند چشم از وسائط بپوشد و همه چیز را از یک سرچشمه و منبع که خداست طلب کند.

راه ما مجاهده کنند ما راههای روشن را به آنان می‌نماییم.» (عنکبوت / ۶۹).

بذر صالح و صحیحی که از آغاز در دل افکنده می‌شود باطاعت و عبادت - کم کم - به ثمر می‌نشیند و با تلاوت و فهم قرآن و شنیدن عقاید درست و مصاحبت با مردان خدا بارور می‌شود و نور یقین بر دل می‌تابد.

اما علم اخلاق که علم کمالات و آفات نفس است، واجب عینی می‌باشد و بر هر کسی به قدر استعداد و حوصله‌اش لازم می‌باشد زیرا هلاکت نفس در بی اعتنائی بدان است و رستگاری او در تهذیب و پاکیزه نگهداشتن آن. خداوند متعال می‌فرماید: **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا**؛ «هر که در پاکی آن (نفس) کوشید، رستگار شد و هر که در پلیدیش فرو پوشید نومید گردید» (شمس / ۹ و ۱۰).

و غرض کلی از بعثت نبی صلی الله علیه و آله آموختن مکارم اخلاقی است: **إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**؛ «همانا من برای تمام کردن مکارم و فضایل اخلاقی برگزیده شده‌ام».

پس هر کس باید بعضی از اوقات خود را صرف شناختن معایب نفس و کمالات آن کند. طریق معالجه معایب و پستی‌های اخلاق را بداند و بدان اقدام کند. اما علم فقه نیز به قدر حاجت و ضرورت در عبادات و معاملات و سایر اعمال عبادی یا اجتماعی واجب عینی است و از طریق تقلید از مجتهد کامل و جامع شرایط می‌تواند در مشکلاتی که برای وی پیش می‌آید رجوع کند.

اگر طالب علم است ابتدا باید به تحصیل مقدمات مانند: صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و منطق بپردازد سپس به فقه و سایر مسائل اصولی روی آورد تا به مرحله استنباط برسد.

۲ - پیوسته در مقام طاعت و عبادت و در پی انجام دادن اوامر الهی است زیرا می‌داند که در مقام شهود خداوند است و در قبضه قدرت اوست.
پیوسته در مقام رضا و تسلیم است و از قضا و قدر خداوندی تغییری در او حاصل نمی‌شود و لب به شکایت نمی‌گشاید، بلکه زبانش به شکرگزاری ناطق و به سپاسگزاری مشغول است.

۳ - دعاهايش مستجاب است و صاحب کرامات است. هر مقداری به یقین نزدیک شوند قدرت تصرف در جمیع مواد کاینات و عناصر موجودات برای آنان بیشتر حاصل می‌شود. چنین کسانی چون محبوب پروردگارانند و از بندگان خاص خداوند متعال، دعوات آنها را مستجاب می‌کند و قدرت تصرف در اشیاء را به آنها مرحمت می‌فرماید.

برای یقین سه مرتبه است:

۱ - علم اليقين: عبارت است از اعتقاد ثابت جازم و مطابق واقع که از ترتیب مقدمات و استدلال حاصل می‌شود. مانند مشاهده دود که ما را به وجود آتش یقین می‌شود.

۲ - عين اليقين: که عبارت است از مشاهده مطلوب و دیدن آن به چشم بصیرت که به مراتب، روشنتر از دیده ظاهر است. چنان که علی عليه السلام در جواب ذعلب یمانی که از آن حضرت پرسید: آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟ فرمود: خدایی را که ندیده باشم بندگی نمی‌کنم و برای روشن شدن مطلب اضافه می‌فرماید: دیدن با چشم دل و بصیرت باطنی و این حال مانند دیدن آتش است با چشمان ظاهر.

این مرحله‌ای است که جز با تصفیة باطن و تهذیب نفس و تجرد حاصل نمی‌شود.

۳ - حق اليقين است که بین عاقل و معقول ربط حقیقی حاصل شود، بطوری که عاقل ذات خود را رشحه‌ای از سحاب فیض معقول و مرتبط به او ببیند. چنانکه

شخص در آتش داخل شود و سوزندگی آن را دریابد.
باید درین مرحله خود را از همه ناپاکیها پاک کرد و از هواهای نفسانی با ریاضت و طاعت، گسست تا شایسته دیدار گردید؛ زیرا:
او را به چشم پاک توان دید چون هلال

هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست
از جهل مرکب و حیرت و شک سخن گفتیم که از صفات رذیله و مایه پستی و سقوط می‌شود. صفت سوم شرک است و آن عبارت است از این که غیر از خدا دیگری را هم منشأ و مصدر اثری در عالم بداند و او را عبادت کند. چنین شرکی شرک جلی خواهد بود و اگر او را در نفس خود طاعت و اطاعت نماید شرک خفی است و بدون شک، شرک - به هر صورت - بزرگترین باعث و موجب هلاک و شقاوت ابدی است و در قیامت جاودانگی در جهنم خواهد بود. خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّ الشَّرْكَ أَظْلَمُ عَظِيمٌ**؛ «همانا شرک ظلم بزرگی است.»

۲۷ ■ در بیان توحید و فایده هر قسمتی

ضد شرک توحید است یعنی اعتقاد به یگانگی خدا و آن چند قسم است:

۱ - توحید در ذات: یعنی ذات حق را یگانه و منزّه از ترکیب خارجی و عقلی و صفاتش را عین ذات مقدّسش بداند.

۲ - توحید در واجب الوجود: یعنی وجود خدا را منحصر کردن در خدا و نفی شریک برای ذات مقدّس او.

۳ - توحید در تأثیر و ایجاد و افعال: یعنی مؤثر در وجود را منحصر در پروردگار بداند.

اعتقاد به توحید نیز مراتبی دارد:

مرتبه اول که قشر قشر است در آن تنها آدمی به زبان کلمه توحید را بگذرانند و لیکن دل او از این معنی غافل باشد و گاه منکر آن، مانند توحید منافقین که

فایده‌ای بر آن مترتب نیست.

مرتبۀ دوم که قشر است. آن که اعتقاد قلبی داشته باشد و تکذیب آن نکند مانند عقیده اکثر عوام مسلمین که گرچه باعث صفای قلب نمی‌شود و لیکن صاحب خود را از عذاب ابدی محافظت می‌کند.

مرتبۀ سوم که لُب و مغز است و از پوست به مغز رسیده است. این معنی بر دل او ظاهر شده و نوری از جانب حق بر دل او تابیده است و در پرتو آن همه چیز را صادر از یک مصدر می‌بیند. این مرتبه خاصّ مقرّبین است.

مرتبۀ چهارم لَبْلَب است که به غیر از یک موجود و موجد نبیند. این مرتبه را اهل معرفت فناء فی الله می‌گویند. این مرتبه غایت وصول به توحید است. وقتی این حالت دست دهد و بر دل شدت استغراق در دریای عظمت جمال و جلال حق غلبه کند و انوار وجود مطلق بر آن احاطه نماید، سایر موجودات از نظر بصیرتش غایب می‌شوند مانند ستارگان که در برابر اشعه خورشید ناپدید می‌گردند و همچون عاشقی که محو جمال معشوق باشد غیر او را نمی‌بیند.

۲۸ ■ در بیان علامت اهل توحید و بیان لاجبر و لاتفویض

از علامات ترقّی از مرتبۀ اول و دوم توحید و وصول به مرتبۀ سوم آن است که آدمی در تمام امور توکل بر خدا کند و چشم از همه وسائط پیوشاند؛ زیرا بعد از آن که دانست که غیر از ذات مقدّس حق هیچ مؤثری در امور جهان از آفرینش و رزق و روزی و ذلت و عزّت و موت و حیات نیست؛ در هیچ چیز ملتفت به غیر او نشود. بیم او از خدا و امیدش به او باشد. وقتی دلش از وسوسه‌های شیطان و زنگارهای مادّی پاک شد؛ خواهد دانست که زمین و آسمان و ابر و باران و رشد زراعت و انسان و حیوان همه مقهور امر خداوندی است که شریک و وزیر ندارد. خوشی و ناخوشی از او می‌باشد.

سری را که او بر خاک افکند که می‌تواند بر داشت؟

بلند آن سر که او خواهد بلندش نژند آن دل که او خواهد نژندش
آن کس را که در سایه رحمت خود آورد؛ همه نعمتی بر او ارزانی دارد:

آن که او از آسمان باران دهد هم تواند کو ز رحمت نان دهد
اگر کسی روزی خود را از باران بداند و یا از کاغذ و مرکّبی بداند که بر آن
جیره او را رقم کرده‌اند؛ به جای خداوند رزاق، به وسایطی همچون باران یا کاغذ و
مرکب متوسّل شده باشد؛ در حقیقت اسیر وسوسه شیطان شده و راه را گم کرده
است.

اما انسان را در اعمال تکلیفی و امکانی و انجام دادن خیر و شرّ اختیار است
همچنانکه وجود انسان امکانی است و مشوب به عدم و عدمی است مشوب به
وجود. به همین جهت قدرت و اختیاری که به انسان ارزانی شده است مانند
وجودش محدود است نه اختیار صرف است و این مقدار هم برای ابتلاء و امتحان
آدمی است تا چه راه را - در پرتو عقل و درک و تمیز خود - برگزیند. اما در امور
تکوینی مجبور است و در موت و حیات و خلقت خود یا دیگری اختیار ندارد و
مجبور است. به همین جهت است که معصوم عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ
بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ. نه جبر است نه اختیار بلکه امری است بین این دو.

در هر حال باید انسان سعادت‌مند خردمند، بداند که اگر برای او اختیاری است
به حکم شریعت مقدّس اختیار خود را در راه اصلی بکار برد و بداند که اختیار و
قدرت کامل از آن خداوند متعال است و در هر حال از او مدد و توفیق بخواهد و به
لطف و رحمت او امیدوار باشد. و دست از کار و کوشش بر ندارد و در راه هدف
بجوشد و بکوشد و از تزکیه و تهذیب نفس غفلت نرزد.

۲۹ ■ در بیان خواطر نفسانی و وسوسه‌های شیطانی

دل آدمی هرگز خالی از خیالی و فکری نیست و پیوسته محل خطور خواطر
است و محل ورود خیالات و افکار. گاه شخص خود نمی‌داند یا نمی‌خواهد ولی

دلش همچون حوضی است که از جویها و راه آبهای مختلف به آن آب وارد می‌شود. بعضی از این خیالات و افکار فاسد و برخی ملکّی و ملکوتی است. اشاره به همین نکته است که حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: فِي الْقَلْبِ لُئْتَانٌ لُئْمَةٌ مِنَ الْمَلِكِ اِبْعَادُ بِالْخَيْرِ وَ تَصْدِيقٌ بِالْحَقِّ وَ لُئْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ اِبْعَادُ بِالشَّرِّ وَ تَكْذِيبٌ بِالْحَقِّ؛ «در دل آدمی دو نوع اندیشه و خیالات وارد می‌شود، یکی از جانب ملک و آن که افکاری است مشتمل بر عزم بر امور خیر و تصدیق امور حقیقی و حقّه می‌باشد؛ دیگری افکاری است که بنای آن بر شرّ و تکذیب امور حقّه است و از جانب شیطان تلقین می‌گردد.»

گاه به ذهن انسان افکاری می‌رسد که منشأ خیر و صلاح‌اند و آدمی را تحریک بر انجام دادن اعمالی می‌کنند که درخود و خانواده و جامعه اثر نیکو دارند؛ گاه افکاری بر خاطر خطور می‌کند که منشأ فساد می‌شوند. آرزوهای باطل و دور و درازی که عملی نیستند و یا زمان آنها گذشته است حوزه فکری را گاه چنان تسخیر می‌کنند که گویی شخص از وجود اصلی خود کنده می‌شود و دستخوش طوفانهای خیال‌انگیز می‌گردد؛ مانند چوپانی که کوزه‌ای روغن برای خود و خانواده‌اش فراهم کرده بود و آن را در عالم خیال به بازار می‌برد و با پول آن گوسفندی ماده خریداری می‌کند و یک گوسفند بر اثر زاد و ولد گله‌ای می‌شود و چوپانی اجیر می‌کند، سپس همچنان که در عالم خیال غرق است؛ تصوّر می‌کند چوپان او خطایی کرده و گرگ را رها کرده است که به گله او حمله کند در عالم خیال چوب را بلند می‌کند که او را تنبیه نماید. از قضا چوب به کوزه روغن می‌خورد و روغن‌ها روی زمین می‌ریزد و بیچاره چوپان به آرزوهای نرسیده، سرمایه را هم از دست می‌دهد.

گاه شخص با تطیّر و فال زدن خود را سرگرم می‌کند و بدون دلیل وجود خویش را اسیر اوهام و خیالات باطله و خرافات می‌نماید و گاه با مگر و اگر در خانه خیالی می‌نشیند و یا خود را به گذشته‌ای از دست رفته سرگرم می‌کند مانند

این که می‌گوید: اگر پسر زنده بود به کمک او چنین و چنان می‌کردم! در حالی که پسرش چند سال پیش درگذشته است.
گاه چنین خیالاتی انسان را در مسائل اعتقادی به وادی شک وارد می‌کند و سرانجام به خارج شدن از مرز ایمان و اعتقاد می‌کشاند.

۳۰ ■ در بیان الهام و وسوسه شیطانی و علامات هر یک

افکار و خیالاتی که به ذهن و دل می‌رسد، گاه محرک بر اعمال خیرند و پسندیده می‌باشند و به آنها الهام می‌گویند. گاه خیالاتی هستند که محرک بر کارهای شراند و آنها را وسوسه می‌نامند. وقتی خیالات باطل و وسوسه در دل قرار گرفت شیطان زمینه را مساعد می‌بیند و فعالیت خود را آغاز می‌کند و به مقاصد خود می‌رسد.

آن افکاری که منشأ خیرات می‌شود الهامی و از جانب فرشتگان الهی است و نتیجه آن ورع و تقوا و نجات است. اما آن افکار و خیالاتی که فاسد است به هوا و هوس و افکار وسوسه‌آمیز و به مقاصد شیطانی منتهی می‌شود که نتیجه آن بدبختی و عذاب است. اگر دل متوجّه خدا شد و به تقوا و پرهیز از گناه پرداخت؛ ساحت دل در اختیار الهامات ربّانی و ملائکه قرار می‌گیرد و جای شیطان برای ورود به دل تنگ می‌شود؛ اما اگر به فساد و تباهی و گناه میل کرد لشکریان شیطانی به دل حمله می‌آورند و آن را تسخیر می‌کنند و وسوسه‌ها و شک و تردیدها راه را بر ملائکه و الهامات پاک می‌بندند.

اینست که دل پیوسته جولانگاه این دو لشکر است. گاه این پیروز می‌شود و گاه آن. اگر قوای واهمه، شهوئه و غضبیه کمک رسانند شیطان و وسوسه‌های او ظفر می‌یابد؛ اما اگر قوه عاقله مدد رساند و الهامات غیبی پشتیبان شود شکست با شیطان است و نور ایمان و فیض رحمانی بر در و دیوار دل می‌تابد و آن را روشن می‌سازد.

۳۲ ■ در معالجه وسوسه‌های شیطانی

چون زبان وسوسه‌های بیهوده نفسانی را شناختی؛ باید درصدد معالجه آن بر آبی و دل را از آن پاک‌سازی. برای درمان راههایی است:

۱- اگر وسوسه‌هایی درباره انجام دادن گناهان است؛ باید در بدی و عاقبت گناهان بیندیشی و عذایهای الهی را در باره آن گناهان پیش نظر آوری تا شیطان را از خود برانی و راه او را سد کنی.

۲- اگر از این راه معالجه نشود باید با ذکر و فکر و مجاهده در ترک وسوسه‌ها و هواهای نفسانی بکوشی. نماز گزاردن با حضور قلب و یکسره به خدا پیوستن راهی است که آدمی را از شر شیطان حفظ می‌کند. چشم بر مواظبت طاعت خدا دوختن دل را از وسوسه‌های شیطانی می‌رهاند. شیطان پیوسته در رگهای آدمیزاد در حرکت و هیجان است و از قوای شهویه، غضبیه و واهمه کمک می‌خواهد. چگونه شیطان بشر ضعیف را وامی‌گذارد و دست از او بر می‌دارد. و حال آنکه در برابر امر خداوند تکبر می‌کند و خود را که از آتش آفریده شده بر آدم که از خاک خلق شده است برتر می‌نهد - شیطان بر همه می‌خواهد تسلط یابد جز بر بندگان مخلص که ریشه علایق دنیوی را از زمین دل بر کنده و آستین همت بر کون و مکان افشانده‌اند و تنها به یاد خدا مشغول‌اند. هر لحظه آدمی از ذکر خدا غافل باشد، شیطان که پیوسته در کمین است از راههای آشکار و پنهان به دل حمله می‌کند.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: **وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ**؛ «هر کس از یاد خدای رحمان روی گرداند؛ شیطانی بر او می‌گماریم که همواره همراهش باشد.» (زخرف / ۳۶).

بیکار نشستن و دل خود را جولانگاه شیطان ساختن نوعی تسلیم در برابر این دشمن جان اوبار است. به همین جهت رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ الشَّابَّ الْفَارِغَ**؛ «خداوند دشمن دارد جوانی را که بیکار باشد» وقتی بیکار نشستنی

راه ملائکه و الهامات غیبی یکی است؛ اما راههای شیطان به دل بسیار است که در برابر تقوا انواع کجرویها و ناپاکیها وجود دارد. در قرآن کریم آمده است:

وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...؛
«و این است راه راست من. از آن پیروی کنید و به راههای گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد...» (انعام / بخشی از آیه ۱۵۳).

باری:

هر طرف غول و بیابان و جرس جنبانی است

در ره عشق به هر زمزمه از راه مرو

رسیدن به راه حق بسیار دشوار است و به راهنمایی حاذق و رهبری حق بین نیاز دارد ولی راههای شیطانی بسیار است و گشاده و راههای رسیدن بدان آسان است. باید در هر حال از حق مدد جست:

صد هزاران دام و دانه است ای خدا ما چو مرغان حریص بینوا
شیطان به عزت خداوند سوگند خورده است که جز بندگان مخلص را همه از راه بدر می‌برم و آنها را به وادی گمراهی و گناه در می‌اندازم. گاه شیطان باطل را چهره حق می‌دهد و گاه باطل و گناه را با لباس چشم نواز می‌آراید. باید در عین توکل به حق بیدار و هشیار بود که راه بس لغزنده و مخوف است.

۳۱ ■ در مذمت وسوسه‌های شیطانی

وسوسه‌های شیطانی مایه ضرر و زیان است و عاقبت آن موجب تیرگی دل و ظلمت نفس می‌باشد و لحظات عمر عزیز را ضایع و هدر می‌سازد. این در صورتی است که افکار و خیالات درباره امور مباح باشد. اما اگر این افکار و خیالات و وسوسه‌ها در امور غیر مجاز باشد، مانند حيله‌گری و طرح نقشه‌هایی مخرب و مهلك برای افراد بیگناه؛ اگر چه به عمل نرسد؛ به خودی خود آدمی را از یاد خدا غافل می‌کند و بر دل زنگار تیره می‌نشانند و سزاوار عذاب است.

آرامش یافته خشنود و پسندیده بسوی پروردگارت باز گرد و در زمره بندگان من داخل شو و به بهشت من درآی» (فجر / ۲۷ / ۲۸ / ۲۹ / ۳۰). در مقابل آنها نفس منکوسه است که از صفات زشت انباشته شده و راههای ملکی و ملکوتی بر دل مسدود گردیده است. نشانه چنین افرادی آن است که نصیحت و انذار از عذابیهای الهی در آنها بی اثر است. گویی بر دلهاشان پرده‌ای کشیده و گوشه‌اشان را بسته‌اند که جز حرف خود را نمی‌شنوند و هیچکس را خیر خواه خود نمی‌دانند و جز کار شر و فاسد از دست آنها بر نمی‌آید.

در بین دو طایفه، مردم عوام‌اند که گوشه با رحمن دارند و گوشه با شیطان - گاهی بدین سوی مایلند و زمانی بدان سوی راغب‌اند. بین اینها مراتب مختلف است.

۳۳ ■ در شرافت افکار حسنه و تفکر در صنع خدا

در مقابل وسوسه‌های شیطانی افکار حسنه و نیکوست که شرعاً و عقلاً مستحسن است. این افکار یا انگیزه اعمال خیر در انسان می‌شوند و یا منشأ عملی نیستند ولی در هر حال نیکو و سرانجام منتهی به خیراند. مانند: ذکر و یاد خدا یا تفکر در آثار و شگفتی‌های صنع الهی که خود عبادتی است ارزنده. یا اندیشیدن در مبدء و معاد و احکام و اوامر و نواهی به اخلاق عباد و کیفیت حشر و نشر و امثال آن یا تذکر فنای جهان ظاهر و دنیای دنی و بیوفایی آن با گذشتگان و عبرت گرفتن از احوال آنان، و تفکر در حال و احوال خود و آنچه بر او گذشته و خواهد گذشت و سرانجام تفکر در عجایب صنع و قدرت پروردگار در خلقت آسمان و زمین و کرات بی‌شمار آسمان و آمدن و رفتن شب و روز و چهار فصل سال یا عجایب دریاها و خشکیها و حیات و ممات جانوران.

شرافت تفکر روشن است؛ زیرا تفکر عبارت است از این که از راه دل در آیات و آفاق و انفس سیر کنی و از آنها پی به آفریننده آنها ببری و او را بشناسی و به

شیطان در دلت آشیانه می‌کند و زاد و ولد می‌نماید. و ترا از شش جهت فرو می‌گیرد و اسیر می‌کند.

۳ - پس از آن که به خدا بازگشتی باید صفات ذمیمه و زشت مانند: شهوت، غضب، حرص و حسد و کبر و طمع و بخل و جبن و بیم از فقر و فاقه و عصبیت را که لشکریان شیطان‌اند - با مجاهده و ریاضت - از دل برانی؛ وقتی بدین امر مهم توفیق یافتی به حکم آنکه: دیو چو بیرون رود فرشته در آید. باید دل را به صفات پسندیده و ملازمت بر تقوا و مواظبت بر عبادت آراسته سازی. چنان که خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ**؛ «کسانی که پرهیزگاری می‌کنند چون از شیطان وسوسه‌ای به آنها برسد، خدا را یاد می‌کنند، و در دم بصیرت یابند.» (اعراف / ۲۰۱)

با یاد خدا دل را بصیرتی دست می‌دهد که راه شیطان را در ورود به دل سد می‌کند. ذکر قلبی و قدرت و عظمت و تقدس و صفات جلال و جمال خداوند را پیش چشم دل آوردن دیده بصیرت را روشن می‌سازد. البته اگر ذکر قلبی با ذکر زبانی توأم گردید؛ فایده آن بیشتر است. وقتی دل به ذکر خدا آباد شد، انس به خدا حاصل می‌شود و از انس، شوق به لقای خدا و محبت او که اعظم مراتب است بدست می‌آید و ابواب معارف از عالم فیض بر دل گشوده می‌شود و اطمینان و آرامش بر دل سایه می‌افکند. خداوند متعال می‌فرماید: **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**؛ «آگاه باشید که دلها به یاد خدا آرامش می‌یابد.» (رعد / ۲۸).

بعد از تخلیه دل از صفات رذیله و وسوسه‌های شیطانی و تحلیه و آراسته شدن به ذکر خدا و مداومت بر این امر؛ نفس را صفائی و بهجتی حاصل می‌شود و قوه عاقله آن چنان نیرومند می‌شود که قوای دیگر را در تحت تصرف خود در می‌آورد. همین دل‌های آرام به یاد خداست که عمری را با سعادت می‌گذرانند. و سرانجام هم به خطاب خداوند سرافراز می‌شوند که: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ إِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرضِيَةً فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي**؛ «ای روح

قدرت کامله‌اش در خلقت بیندیشی. بارها در قرآن مجید خداوند متعال بندگان را به تفکر کردن پند داده است. از جمله می‌فرماید: **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ؛** «آیا در پیش نفوس خود تفکر نکردند که خدا آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست، همه را جز به حق نیافریده است...» (روم / ۸).

و از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرموده است: **تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً؛** «یک ساعت فکر کردن بهتر است از هفتاد سال عبادت»
بهترین عبادات تفکر است در عجایب صنع و آفرینش مخلوقات به امر خالق متعال نه تفکر در ذات مقدس پروردگار که از آن منع شده است.

اما تفکر در هر یک از موجودات چه درباره پشه لاغر و ضعیف یا شیر درنده و فیل. از کشور افلاک تا خطه خاک همه جا پر است از آثار قدرت حق که به هر یک از موجودات رشحه‌ای از دریای فیض قادر مطلق رسیده است. اوست منشأ وجود همه کاینات:

ای ز وجود تو، وجود همه	پرتوی از بود تو، بود همه
صفحه خضراز تو آراسته	عرصه غبراز تو پیراسته
غیب ازل نور شهود از تو یافت	لوح عدم نقش وجود از تو یافت
روشنی لعل بدخشان ز تو	پرتو خورشید درخشان ز تو
جنبشی از بحر وجودت سپهر	پرتوی از عکس رخت ماه و مهر

چه بسیار عجایب در عالم امکان است که دست ما هرگز به دامن آنها نخواهد رسید و تفکر ما بدان سرا پرده راه نخواهد یافت. هر یک از این عوالم جولانگاه اندیشه صاحبان اندیشه و اولوالالباب تواند بود.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتری است معرفت کردگار هر یک از آثار طبیعت و خلقت محل تفکر و عبرت و باعث بصیرت و معرفت کردگار است و همه آنها گواهان صادق‌اند بر وحدانیت خالق و کمال قدرت و

عظمت او.

تفکر درباره پشه با آن کوچکی جثه که می‌تواند با خرطوم خود خون موجودات دیگر، همچون انسان را بمکد و با دو بال ظریف خود براحتی از این سو بدان سو پرواز کند.

تفکر درباره مورچه و موریانه و زنبور عسل که هر کدام به صورتی رمز آمیز زندگی می‌کنند. مورچه نقبهایی می‌زند و در زیر زمین گندم و دانه‌ها را در تابستان جمع می‌کند تا در زمستان و مواقع نامساعد از آنها تغذیه کند. موریانه نیز زندگی اسرارآمیزی دارد. از چوب بهره می‌برد و از ماده چسبنده‌ای که از این طریق فراهم کرده است پناهگاهی محکم برای خود آماده می‌کند.

زنبور عسل را زندگی بسیار اسرارآمیزی است. کندوهای مسدسی که بهترین شکل ممکن برای زندگی زنبوران عسل ساخته و پرداخته این جانور ظریف است. زنبورهای نر و ماده تحت نظر ملکه زنبوران زندگی مسالمت‌آمیزی دارند. زنبورها بامداد از کندو خارج می‌شوند و گلها را می‌مکند و به کندو بر می‌گردند. هیچ زنبوری حق ندارد گل بدبویی را بمکد. از همکاری زنبورها موم و عسل شفابخش فراهم می‌شود.*

خداوند متعال در خلقت انسان، از جهت روح و جسم، رمز و رازهایی نهاده است که بسیاری از آنها، حتی برای عالمان سترگ، حل نشده است. از جمله، بین زن و مرد، و بطور کلی بین جنس نر و ماده محبت و جاذبه‌ای قرار داده است که این دو را به سوی هم می‌کشاند. بر اثر نزدیکی این دو جنس در رحم زن آبی می‌ریزد که پس از امتزاج با آب زن بتدریج می‌بالد از صورت علقه به مضغه یعنی از صورت خون بسته به صورت گوشت پاره‌ای در می‌آید و سپس استخوانها در آن

* درباره زنبور عسل و مورچه‌ها دانشمندان زیست‌شناسی و جز آنها مانند موریس مترلینگ فیلسوف بلژیکی کتاب نوشته و پژوهشگران در این وادی بسیار سیر کرده‌اند.

از جهان جسم اگر به عالم روح در آیی می بینی این عالم بسی پیچیده تر از عالم جسمانی است.

خداوند متعال به پیامبر عظیم الشان خود در قرآن مجید می فرماید: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي**؛ «از تو درباره روح می پرسند بگو روح جزئی از امر پروردگار من است [و کسی را بدان سرا پرده راهی نیست] و شما را جز اندک دانشی نداده اند» (اسراء / ۸۵)

اما آثار روح و روان را می توان با تفکر - تا حدی - دریافت. به قدرت خیال بنگر که در لحظه ای از شرق به غرب می رود و در زمین و آسمانها جولان می کند. به قدرت واهمه بنگر که چه چیزها را با هم ترکیب می کند و چه امور و آلات تازه ای را اختراع می نماید. به قدرت اندیشه نگاه کن تا کجا راه پیدا می کند. از ملک تا ملکوت را در می نوردد. قوای دیگر نفسانی هر کدام وادی دیگری دارند و هر کدام در کاری هستند. از سوی دیگر در آسمانها و خورشید و ماه و ستارگان و کهکشانها بنگر که شمار و اندازه آنها را جز خدا نمی داند. همه در نظمی معین و مسیری مشخص در حرکتند. خورشید در جایگاه و مسیر خود قرار دارد؛ که اگر جزین می بود یعنی نزدیکتر به زمین یا دورتر از آن؛ ما چه وضعی داشتیم یا از شدت گرما می سوختیم یا از شدت سرما فسرده می شدیم.

ماه همچون ساعتی دقیق از حالت هلال به بدر می رود و از بدر به صورت هلال بر می گردد. عالم دریاها و اقیانوسها منبع عجایب است که هنوز بشر قدرت دسترسی به آنها را پیدا نکرده است. کوهها و دره ها و خشکیها، حیوانات ذره مانند و غول پیکر در لابلای کوهها و بیابانها زیست می کنند و هر کدام از عجایب و غرایبی خاص حکایت دارند.

به هر ذره بدن رویی و راهی است بر اثبات وجود او گواهی است این همه ستاره ها و کهکشانها که منظومه های مختلفی را تشکیل می دهند پیوسته در فضای بیکران شناورند و در پی انجام دادن وظیفه ای که به آنها محول

تولید می شود. نقشبند ازل از این پاره گوشت بچه ای که یا زن است و یا مرد می آفریند. به محض این که زن حامله شد خون حیض قطع می شود و از طریق بند ناف به تغذیه بچه اختصاص می یابد؛ بعد از نه ماه - گاه کمتر - که بچه از رحم مادر خارج شود، این خون در غده های پستان مادر به صورت شیر به جریان می افتد و بچه با مکیدن پستان مادر غذایی آماده و مقوی می آشامد و رشد می کند.

تفکر در باره عضلات و استخوانها و مغز سر و اعصاب و رگها که هر کدام عالمی است شگفت انگیز که خود مایه اعجاب و حیرت است.

بُود نقش دل هر هوشمندی که باشد نقشها را نقشبندی

اگر بادیده بصیرت به حرکت منظم قلب و کار آن و سایر اعضا مانند ریه و کلیه و معده و کبد و لوزالمعده و کیسه صفرا و جوارح مانند دست و پا و عضلات و استخوانهای بدن و بویژه چشم و گوش و ساختمان آن دو که اولی از مقداری پیه و پرده و دومی از استخوانهای ریز متصل به هم آفریده شده است بنگریم برآستی به عظمت خلقت و خالق بیشتر پی خواهیم برد.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

تا مدتی که طفل شیر می خورد، رشد دندانها به تأخیر می افتد تا کودک با دندانهای تیز خود پستان مادر را آزار ندهد؛ وقتی دو سال گذشت و استخوانها و عضلات بدن کودک استوار شد، دندانها بتدریج رشد می کند و کودک می تواند از غذاهای مختلف بهره مند شود. دقت در خلقت آدمیزاد و برنامه ای که - در کمال حکمت و دقت طراحی شده است - انسان متفکر را به یاد خالق علیم، سمیع و بصیر می اندازد و با تمام وجود به او ایمان قلبی می آورد. البته این درک و فهم اگر در زیر پرده های جهل و تعصب و کژاندیشی پدر و مادر و محیط تاریک خرافات و موهومات قرار نگیرد؛ بیقین به راه روشن خدانشناسی و به سعادت دنیا و عقبی خواهد پیوست.

شده است؟ می‌باشند:

خبر داری که سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک؟
 چه می‌خواهند از این محمل کشیدن چه می‌جویند از این منزل بریدن
 از این آمدن مقصودشان چیست؟ در این محرابگه معبودشان کیست؟
 همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آرند خود را طلبکار
 حال که به این همه عظمت و جلال در آفاق نگرستی، جا دارد به روح و روان
 و نفس خود برگردی و طومار و لوح دل را در برابر خود بگشایی و هر روز و هر
 شب به محاسبه نفس بپردازی و دل را از کدورتها و زنگارها صیقل دهی تا با دلی
 روشن و قلبی تابناک به این همه آثار روشن‌نگری و بیندیشی و در تهذیب نفس
 بکوشی و از تأمل خود که آن را مراقبت و محاسبه گویند؛ فراموش نکنی. اگر دل
 خود را که آشیانه صفات رذیله است مانند کبر و غرور و بخل و کینه از آنها پاک
 دیدی سپاس خدای را بجای آور و گرنه دل را از این صفات شیطانی پاک کن و
 خود را در معرض امتحان درآور، و بتدریج در وادی تهذیب و ریاضت گام نه تا
 جلوه‌های تابناکی در دل و جان خود ببینی و بتوانی خود را از اهل ایمان بشماری.
 حتی برخی از صالحان گذشته این محاسبه نفس را ثبت جریده اعمال خود
 می‌کردند و هر روز آنچه را از معاصی و اعمال خیر انجام داده بودند می‌نوشتند؛
 سپس به اصلاح آن می‌کوشیدند و نفس را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دادند و
 سعی می‌کردند آن سخن لغو یا غیبتی که کرده بودند تکرار نشود. اگر تکبری
 ورزیده بودند دیگر بار انجام ندهند و با محاسبه دقیق و رسیدگی به تیات و اعمال
 خود به تهذیب نفس توفیق می‌یافتند. ما نیز باید در این امر مهم دقیقاً اهتمام خاص
 کنیم.

بخشی از ساعات عمر را به تفکر در صنع الهی، بخشی را به عبادت و اعمال
 خیر اختصاص دهیم و سعی کنیم آنچه خیر و صلاح دنیا و دین ماست بر فکر و
 ذهن و جوارح و اعضای ما جاری شود.

از صفات رذیله‌ای که از قوه عاقله بر می‌خیزد و منشأ رو سیاهی می‌شود؛ مکر
 و حیله است که شخص سعی می‌کند از راههای پنهانی به اذیت و آزار و گمراه
 کردن دیگران بپردازد. گاهی شخص مکار اظهار قدس و تقوا می‌کند تا اعتماد ساده
 لوحان را به خود جلب نماید؛ زمانی اظهار درستی و ایمان می‌کند تا مال مردم را
 تصرف کند و به تزیین حقوق آنان بپردازد. اما عاقبت مکر و حیله آتش جهنم
 است. به همین جهت حضرت مولی الموالی علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرمودند: من راههای
 حيله‌گری افراد پلیدی مانند معاویه را بهتر از خودش می‌دانم ولی چون راه
 حيله‌گری به آتش دوزخ می‌رسد؛ صبر بر حق می‌کنم و دست به حيله دراز
 نمی‌نمایم.

حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: از ما نیست کسی که نسبت به مسلمانی حيله و مکر
 کند.

مکاری که برای دیگران چاه می‌کند خود در آن می‌افتد: مَنْ حَفَرَ بئراً لآخيه
 وَقَعَ فِيهِ چاهکن همیشه در ته چاه است.

صفات زیادی از قوه غضبیه منشأ می‌گیرد که ما به دو صفت در این جا اشاره
 می‌کنیم:

۱- **تهور** که طرف افراط در شجاعت است و آدمی را به هلاکت می‌رساند.
 باید شخصی که این صفت زشت را دارد به حکم عقل به محافظت نفس خود
 اقدام کند و بر خلاف صریح قرآن مجید که می‌فرماید: لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى
 التَّهْلُكَةِ؛ «خود را با دستهای خود به ورطه هلاک نیندازید» از نابودی جان خود
 پرهیز کند. آنها که خود بسوی هلاکت می‌روند به شقاوت دنیا و عقبی دچار
 می‌شوند.

۲- **جبن** و بد دلی است که طرف تفریط شجاعت است. صاحب این صفت از
 چیزهایی که نباید پرهیز کند، دوری می‌کند و خود را خوار و ذلیل و زندگانی را بر
 خود تلخ و ناگوار می‌سازد؛ مردم به جان و مال او طمع می‌ورزند و او را از درک

۲ - خوف از چیزی که وقوع آن احتمالی ولی دفع آن از نیروی بشر خارج است. این نوع خوف از اولی بدتر است زیرا رسیدن از امر احتمالی است و به هر حال از قدرت انسان بیرون است. این نوع خوف نیز خلاف مقتضای عقل است و از جهالت سرچشمه می‌گیرد.

۳ - خوف از امری که سبب آن در دست شخص می‌باشد اما هنوز سبب آن یافت نشده باشد. و از این ترسد که مبادا آن کار از وی سرزند و فلان نتیجه وخیم را بیار آورد. در این نوع خوف - چون سبب آن در دست اوست - باید سعی کند مراقب احوال باشد که عملی را که از عاقبت آن می‌ترسد؛ به وقوع نپیوندد.

۴ - خوف از چیزهایی که سبب آن موهوم و خیالی است. این نوع خوف از قدرت و اهمه سرچشمه می‌گیرد. مانند: خوف از میت یا جن و امثال اینها. این نوع خوف نیز خلاف عقل است. شخص باید در این نوع خوف بی‌جهت، مراقبت بیشتری کند و بداند که هرگز جنازه فردی که مرده است به آدم زنده حمله نکرده و به او آزاری نرسانده است. ترس از جنّ نیز چنین است و آن امر متیقنی نیست. برای این که چنین خوفی از او دور شود باید نفس خود را عادت دهد به خوابیدن در تنهایی و در مجاورت مرده یا چیزهایی که از آنها در دل وی ترسی ریشه کرده و او را اسیر نموده است. هرگاه بدین کارها اقدام کند بتدریج خوف از امور موهوم در او کم می‌شود و از بین می‌رود.

دیگر خوف از مرگ است که برای آن چند علت می‌توان جست:

۱ - اول آن که تصوّر کند که با مرگ بکلی معدوم می‌شود. منشأ این خوف عدم اعتقاد به جهان بازپسین و جهل به مبدء و معاد است.

راه علاج این خوف تحصیل اصول عقاید و استحکام آنها با دلیلهای و برهانهای عقلانی و اعتقادی است تا یقین برای وی حاصل گردد که پس از این جهان، جهان دیگری است بسی عظیم‌تر و بهجت آفرین‌تر. مرگ، جز اینکه نفس، جامه بدن را از خود دور می‌کند و قطع علاقه از بدن خاکی می‌نماید، چیزی نیست. روح و جان از

سعادت باز می‌دارند و خود نیز به این راه ذلّت و خواری تن در می‌دهد و در عالم خیال خویش را به محرومیت از اکتساب فضایل دچار می‌سازد.

ضدّ این دو صفت مذموم شجاعت است که از قوه غضبیه منشأ می‌گیرد و تحت راهنمایی قوه عاقله، بر مبنای شریعت مطهره عمل می‌کند.

شجاعت از صفات کمالیه است. شخص شجاع از آنچه نباید ترسد نمی‌ترسد و همچون کوه استوار است. در وصف شجاعان صدر اسلام و دلاوران میدان جهاد خداوند متعال می‌فرماید: **أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ**؛ «پاران محمد ﷺ نسبت به کافران بسیار تند و سختگیر و خشن اما نسبت به یکدیگر مشفق‌اند.» اینها همان زاهدان شب و شیران دلاور میدان جهاد بودند. از صفات رذیله دیگری که از قوه غضبیه منشأ می‌گیرد خوف است.

خوف عبارت است از افسرده شدن و متألّم شدن از تشویش رسیدن امر ناخوشی که حصولش محتمل باشد و یا یقین و یا مظنون و این همه از ضعف نفس سرچشمه می‌گیرد و موجب هلاکت است. خوف خود دو نوع است: خوف ممدوح و پسندیده و آن خوف از خدا و عظمت باری تعالی و از ارتکاب گناه است که مؤمن و مسلمان از آن پرهیز دارد. دوم خوف مذموم و نکوهیده که نتیجه صفت جبن و بز دلی است.

۳۴ ■ خوف و اقسام آن

خوف را اقسامی است:

۱ - خوف از امری که البته واقع خواهد شد ولی دفع آن در قوه بشر نیست. بدون شک چنین خوفی از جهل و نادانی بر می‌خیزد و جز آن که دل آدمی را به خود مشغول کند و او را از کار دنیا و آخرت باز دارد فایده دیگری بر آن مترتب نیست. فرد عاقل با ایمان در چنین مواردی خود را به قضای الهی می‌سپارد تا راحت حال و سعادت مآل داشته باشد.

نه فایده‌ای می‌بخشد. دشمن در بلا و نکبت و در حیات نیز چنین رفتاری دارد. باید در رفتار خود اصلاحی کرد و دشمنان را - نیز - به نوعی - راضی کرد؛ تا از دشمنی‌های بی‌سبب دست بردارند.

۵- خوف از اینکه زن و فرزندانش پس از مرگ بی‌سرپرست و محتاج خواهند شد. علت این خوف عدم توکل به ذات حق است که رزاق جمیع مخلوقات است. روزی رسان حقیقی خداوندی است که:

چنان پهن خوان کرم گسترده که سیمرخ در قاف روزی خورد
در زندگی بسا کودکان یتیم را دیده‌ایم که به مقامات بلند رسیده و بسیاری از
نازپروردگان بوده‌اند که با همه ثروتی که در دست داشته‌اند سرانجام دست به
اسراف و تبذیر زده و ثروت پدر را - در مدتی اندک - هدر کرده‌اند. با تکیه بر لطف
و مکرمت خداوند متعال می‌توان از چنگ چنین خوفی رهایی یافت.

۳۵ ■ اطمینان قلبی

ضد این صفت مذموم یعنی خوف، اطمینان قلبی است که شخص در برابر مخاوف چون کوه بایستد و در برابر تند بادهای زندگی مقاومت و استقامت داشته باشد. افرادی که از این فضیلت انسانی بهره‌مندند و صاحب قلوب استوار و نفوس مطمئن می‌باشند در نظر مردم حشمت و وقاری احترام انگیز دارند. اینان هرگز - جز خوف از خدا را به دل راه نمی‌دهند.

صفت رذیله دیگری که ریشه در قوه غضبیه دارد ایمنی از مکر پروردگار است. کسی که با نیروی ایمان و معرفت، از عذاب و امتحان و از عظمت جلال ایمن نشیند، دچار جهل و غفلت یا غرور و عجب است. چنین شخصی به اعمالی که در راه طاعت حق انجام داده مطمئن و مغرور می‌گردد و هرگاه به اعمال حسنه خود می‌اندیشد دچار عجب و خودپسندی می‌شود یا اطمینان به سعه رحمت خداوند او را از امتحان الهی غافل می‌سازد.

قفس تن پرواز می‌کند و در عالم قدس قرار می‌گیرد. یا به عذاب ابدی دچار می‌گردد یا در بهشت عدن جایگزین می‌شود.

۲- آن که تصور کند که مرگ نقصی به او می‌رساند و تنزلی برای وی حاصل می‌شود. این تصور زائیده غفلت و جهل نسبت به حقیقت مرگ است. مرگ موجب کمال مرتبه انسانی است. به قول ملائی رومی:

از جمادی مردم و نامی شدم مردم از نامی به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
باردیگر هم بمیرم از بشر تا بر آرم از ملائک بال و پر
بار دیگر از ملک پُران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
انسان کامل و کمال خواه همیشه مشتاق مرگ و طالب مردن است. علی‌الغالب
می‌فرمود: به خداوند سوگند که فرزند ابی طالب آن چنان به مرگ انس دارد که
طفل به پستان مادر؛ بلکه انس علی‌الغالب به مرگ از انس کودک به پستان مادر
بیشتر است.

مرگ، نیم جانی از تو می‌ستاند و ملک ابدی و نعیم آخرت را به تو ارزانی می‌دارد: پس بال و پر روح قدسی را بر هم زن، گرد و غبار کدر عالم جسمانی را از خود بیفشان و قفس تنگ خاک را در هم شکن و به آشیان قدس پرواز کن:

شاهد دولت در آغوش خودآر دست از این معشوق هر جایی بدار
مرغ زیرک باش و بشکن دام را خاک ره بر سر فکن ایام را
۳- خوف از مفارقت و دوری آن چه از زر و زیور دنیا و ملک و منزل و باغ فراهم کرده است. برای از بین بردن چنین خوفی شایسته است عاقل دیندار و معتقد به آخرت تفکر کند که زخارف و تعلقات دنیوی ارزش این همه دلبستگی را ندارد و دیر یا زود باید از آنها دل کند و آنها را برای دیگران رها کرد.

۴- خوف از شماتت دشمنان و تصور خوشحالی آنان. شکی نیست که منشأ این خوف از وسوسه‌های شیطان است و این امر نه به دین شخص ضرر می‌زند و

به هر حال و به هر صورت که ایمنی از مکر خدا در دل وی آشیانه کرده باشد، چه غرور و چه عجب سبب آن شده باشد؛ سرانجامش نکال و خسران است. در قرآن کریم آمده است: **فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْخَاسِرُونَ**؛ «از مکر (عذاب و آزمایش) خداوند ایمن نمی‌شوند مگر قوم زیانکار و برگشته بخت» (اعراف / ۹۸).

پیامبران الهی عليهم السلام با آن عظمت مقام از مکر خداوند و عذاب دردناکش ایمن نبودند و از خوف خدا پیوسته می‌گریستند. شبها به نماز و مناجات می‌ایستادند و از خواب و آسایش چشم می‌پوشیدند. همه پیامبران از جمله حضرت ابراهیم عليه السلام مورد ابتلاء و امتحان الهی قرار گرفت. وقتی آن حضرت را در منجنیق گذاشتند و بسوی خرمی از آتش انداختند، خداوند متعال ملک مقرب خود جبرئیل را فرستاد تا به وی کمک کند. جبرئیل گفت: ای ابراهیم اگر حاجتی داری بگو - ابراهیم جواب داد: حاجت دارم اما نه به تو! جبرئیل گفت: حاجت خود را به خدا بگو. ابراهیم گفت: **عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي عَنِّ مَقَالِي**: با وجود علم او به حال من به گفتن نیازی نیست. حضرت ابراهیم عليه السلام پس از این آزمایشها سر بلند بر آمد و بدین جهت خداوند متعال در حق وی فرمود: **وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى**؛ «حضرت ابراهیم عليه السلام کسی که وفادار ماند (نجم / ۳۷). بنده مومن نباید هرگز از مکر و امتحان الهی ایمن و با خاطری مجموع بنشیند و به غرور و عجب خود فریفته شود. در برابر ایمنی از مکر الله خوف از خداست که بر سه قسم منقسم می‌شود:

۱ - خوف بنده از عظمت جلال و کبریا خداوند که آن را خشیت می‌گویند.
۲ - خوف بنده از اعمال زشتی که قبلاً انجام داده و گناهایی که مرتکب شده است.

۳ - خوف از هر دو یعنی هم از عظمت جلال حق و هم از معاصی.

هر قدر معرفت بنده نسبت به عظمت و جلال خداوند بیشتر باشد و به عیوب و گناهان بیناتر باشد، ترس و خوف او زیادتیر خواهد بود. خداوند متعال در قرآن

کریم می‌فرماید: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**؛ «از اصناف مردم تنها عالمان و آگاهان‌اند که از خدا می‌ترسند» (فاطر / ۲۸).

رسول گرامی اسلام صلى الله عليه وآله می‌فرماید: **أَنَا أَخَوْفَكُم مِنَ اللَّهِ**؛ «ترس من از خدا از همه شما بیشتر است». نتیجه خشیت و ترس از خدا پرهیز از گناهان و رغبت به طاعات و عبادات است.

این مرتبه انسان را به ورع می‌رساند و در زمره صدیقین در می‌آید.

۳۶ ■ خوف و خشیت

خوف و خشیت از خدا از مراتب رفیع و درجات منیع است؛ زیرا فضیلت هر صفتی به قدر اعانت کردن آن است بر تحصیل سعادت ابدی و هیچ سعادت بالائی از رسیدن به مقام قرب الهی نیست. خوف از خداوند می‌تواند آدمی را از شهوات دورسازد و به انس و ذکر و فکر در جلال و عظمت خدا دعوت کند. خوف از خدا از لوازم ایمان به حق است. خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ**؛ «همانا مؤمنان کسانی هستند که وقتی خدا را یاد آورند دلهاشان دچار ترس شود و چون آیات الهی بر آنان خوانده شود ایمان شان افزوده گردد.» (انفال / ۲)

در جای دیگر برای کسانی که خوف از خدا دارند بهشت جاودان و نعیم بی‌پایان آن را وعده فرموده: **وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ**؛ «و اما آن کس که از مقام حضرت ربوبیت ترسید و نفس سرکش را از هوا و هوس بازداشت همانا بهشت جاودان جایگاه او خواهد بود» (نازعات / ۴۰).

و در جای دیگر می‌فرماید: **وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ**؛ «و هر کس از قهر و کبریا الهی بترسد از برای او دو بهشت خواهد بود.» (سوره رحمن / ۴۶).

چشمی که از خوف خدا گریان شود در قیامت خندان خواهد بود:

ز ابر گریان شاخ سبز و تر شود نور شمع از گریه روشنتر شود
ای خنک چشمی که آن گریان توست وای همایون دل که او بریان توست

۳۷ ■ علت کمی خوف از خدا

علت کمی خوف از خدا سه چیز است:

- ۱- بی خبری از عظمت و جلال خداوند متعال و جهل نسبت به مؤاخذه و عقاب روز جزا و سستی اعتقاد و ضعف یقین.
- ۲- غفلت از محاسبه روز قیامت و بی توجهی به احوال و عذابهای آن روز پر خطر.

۳- از اطمینان و خاطر جمعی به رحمت کامله خداوند یا مغرور شدن به طاعات خود. برای علاج این علتها می توان کوشش در تحصیل یقین و ایمان به خدا و روز پاداش نمود. وقتی حالت یقین پیش آمد در دنیا صبر بر مشقت و زحمت می کند و چون قوه صبر پیدا کرد؛ به مجاهده و ذکر خدا و طاعت و بندگی می پردازد و انس و معرفت به خداوند به وی رضایت به مقدرات الهی می دهد. چنین بنده ای باید پیوسته متذکر انواع عذاب الهی باشد و مرگ را پیش نظر آورد. باید به احوال خائفین و اولیاء حق بیندیشد، حضرت داوود علیه السلام حضرت یحیی علیه السلام پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام و حضرت زین العابدین علیه السلام سید سجاد علیه السلام و سایر پیشوایان ما پیوسته در مناجات و دعا و راز و نیاز با حق تعالی بودند و از خوف و خشیت خداوند گریه می کردند و گاه بیهوش می افتادند. این بزرگواران با معصوم بودن خود چنین بودند. حال ما که معصیت کاران و آلودگانیم چگونه است؟ انسان ضعیف از احوال آینده خود سخت بیخبر است نمی داند اعمال او در ترازوی حق چه ارزشی دارد؟ بنابر این مغرور و مطمئن شدن از آینده سرنوشت خود، کار خدا جویان و دینداران واقعی نیست. باید به خدا نالید و از او یاری خواست. گاه بندگان خدا در آخرین روزهای حیات و حتی سكرات و بیهوشیهای مرگ؛ به

حسن عاقبت یا به سوء خاتمت و بدی عاقبت دچار می شوند.

توبه و انابه از سر صدق و ندامت بر اعمال سوء گذشته و به خدا نالیدن، ممکن است بنده ای را نیک فرجام سازد.

گاه شک و تردید در امور اعتقادی و حتی بر اثر جدا شدن از عزیزان و فرزندان و مال و خواسته، ممکن است چنان حالتی به شخص دست دهد که حتی سخنان کفرآمیز بر زبانش جاری گردد و آنچه را از آغاز زندگی رشته است پنبه کند و حتی کافر از دنیا برود.

در قرآن کریم آمده است: **قُلْ إِنْ كَانَ آبَاءُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ أُفْتَرِئْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ؛** «(ای رسول ما) بگو امت راکه ای مردم اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی که جمع آورده اید و مال التجاره ای که از کساد آن بیمناکید و منازلی (عالی) که به آن دل خوش داشته اید؛ بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می دارید؛ منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد.» (توبه آیه ۲۴).

هنگامی فرد از آغاز زندگی مطیع شهوات و هواهای نفسانی بود و تصوّر و تفکرش به صحنه های شهوت آمیز یا جمع مال و منال متوجّه بود؛ در سكرات موت هم نمی تواند خود را از زیر سلطه افکار پلید و هوس آمیز رها سازد.

بر عکس آنها که از آغاز حیات طوق بندگی خدا را در گردن افکنده و جز به خدا نیندیشیده اند؛ در آخرین لحظات عمر هم همچون عاشقی که بسوی معشوق می رود، تبسمی که حکایت از شوق دیدار است بر لب آنها نقش می بندد.

نشان مرد مؤمن با تو گویم چو مرگ آید تبسم بر لب اوست
از صفات مذموم بلکه مهلک، یاس از رحمت خداست. در قرآن مجید آیاتی است که از یأس از رحمت خدا صریحاً نهی فرموده و آن را برابر گمراهی و حتی کفر نهاده است: می فرماید:

يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ؛ «ای رسول رحمت) بدان بندگانم که (به عصیان) اسراف بر نفس خود کردند بگو هرگز از رحمت (نامنتهای) خدا نا امید مباشید...» (زمر / ۵۳).

در جای دیگر می‌فرماید: قَالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ؛ «ابراهیم گفت: آری هرگز بجز مردم (نادان ماذی) گمراه، کسی از لطف خدا نا امید نیست.» (حجر / ۵۶).

و نیز می‌فرماید: لَا يَأْتِسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ؛ «هیچ کس جز کافران از رحمت خدا مأیوس و نا امید نیست.» (یوسف / ۸۷).

حضرت علی عليه السلام به فردی که بسیار گناه کرده و مأیوس بود فرمودند: هرگز مأیوس از رحمت پروردگار مباش زیرا یأس تو از گناهانی که کرده‌ای بدتر است. یأس، بندگان را از دوستی و محبت به خداوند باز می‌دارد و این زیبایی است جبران ناپذیر.

۳۸ ■ امیدواری (رجاء) به رحمت خدا

ضدّ یأس از رحمت خدا امیدواری است که به آن رجاء گویند. رجاء عبارت است از انبساط و سرور دل به جهت انتظار امر محبوبی. رجاء وقتی حاصل می‌شود که انسان بسیاری از اسباب رسیدن به محبوب را تحصیل کرده باشد. طاعت و عبادتی در حدّ توان و قدرت ایمان خود انجام داده باشد. حال چنین کسی به مانند کشاورزی است که بذری عیبی را در زمین صالحی بپاشد و آن را در وقت خود آب دهد و علفهای هرزه و مزاحم را از آن مزرعه برچیند بعد از مواظبت بسیار و آب دادنهای زیاد امید خرمن داشته باشد.

دنیا مزرعه آخرت است. دل مانند زمین صالح است و ایمان مانند بذری صحیح و طاعات و عبادات مانند اعمال شایسته و علفهای هرزه مانند اخلاق ذمیمه و صفات ناپسندی: مانند بخل، حسد، کینه و بددلی است که باید از مزرعه دل

برچیده شوند؛ تا محصول مرغوب و خرمن مطلوب حاصل آید.

اما وقتی اسباب کار را فراهم نکرده و بذری ایمان را نکاشته و علفهای هرزه را از دل خود دور نکرده باشد؛ آن را رجاء نمی‌گویند بلکه نامش غرور و حماقت است.

و اگر کسی برخی از اسباب آمادگی زمین را فراهم کرده و از برخی غفلت کرده است آن را امل و آرزو نامند. مانند کسی که از آب دادن مزرعه غافل شده است و طاعت و عبادتی که شایسته باشد، بموقع، انجام نداده است.

رجاء برای کسی که آمادگی دل را فراهم کرده و با آب طاعت آن را سیراب کرده شرعاً و عقلاً مستحسن است. البته فضل و کرم الهی شامل حال چنین فردی می‌شود.

صالحان و عابدان عمری در طاعت پروردگار کوشیدند و شربت محبت و بلا را نوشیدند و از خوف خدا پیوسته می‌لرزیدند؛ اما به فضل و کرم او هم رجاء واثق داشتند و نیک می‌دانستند که بدون اسباب کار نمی‌توان به ساحت قدس ربوبی راه یافت.

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند
رجاء و حسن ظن به خداوند متعال داشتن که او حکیم، علیم، قدیر و رازق و ستار العیوب و غفار الذنوب است؛ از لوازم ایمان به وحدانیت حق است و خداوند با بنده به قدر حسن ظنش نسبت به خود عمل می‌کند.

محبت خدا و پیامبر عالیقدرش، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهل البیت بزرگوار او که همه معصومین علیهم السلام و اسوه و نمونه و برگزیده افراد بشر بودند و اولیاء حق که قدمی جز بهر خدا نهادند و سخنی جز برای خدا و مصلحت خلق نگفتند و نفسی جز به یاد او نکشیدند؛ بیقین مایه نجات است. شفاعت از بندگان عاصی به اذن خداوند متعال؛ بندگان را به صفت رجاء و حسن ظن به خدای تعالی متصف می‌کند

و به همان راهی می‌روند که آنها رفته‌اند:

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان

چه بیم از موج بحر آن را که باشندوح کشتیبان

۳۹ ■ در عزّت و قوّت نفس

بزرگی و عزّت نفس آن است که انسان در برابر شدائد تحمّل داشته باشد و بیدی نباشد که به هر بادی بلرزد. خداوند متعال می‌فرماید: **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ** «عزّت خاصّ خدا و رسول و مؤمنان است» (منافقون / ۸). بنده مؤمن نباید زبون و خوار باشد و به ضعف نفس و سستی اراده و ذلّت و مهانت دچار شود. خود را در نزد خدا و خلق خوار سازد. مؤمن واقعی از دوستی ابنای روزگار شادمانه و مغرور و از دشمنی آنان اضطرابی به خود راه نمی‌دهد. از تغیر و تبدل روزگار متزلزل نمی‌شود و از اقبال و ادبار زمانه بیمی به دل راه نمی‌دهد.

این خوی پسندیده و فضیلت قابل ستایش، میدانی است که جز یگه سواران معرکه مردانگی در آن جولان نکنند و راهی است که بجز شیردلان قدم در آن ننهند.

در برابر عزّت نفس، ضعف و سستی است و در برابر دنائت همّت و پستی طبع که شخص به شغلای پست تن در می‌دهد و از طلب کارهای بزرگ باز می‌ماند؛ علو همّت است. صاحبان همّت بلند در صدند به کارهای بزرگ و مشاغل عالی دست یازند. کسی که همّت او عالی است در برابر زخارف دنیوی و منافع ظاهری فریبنده سر فرود نمی‌آورد.

غلام همّت رندان بی سر و پایم

که هر دو گوئن نیرزد به پیششان یک کاه

مردان و زنان با همّت در راه رسیدن به مقصود؛ از هیچ کوشش و فداکاری باز

نمی‌ایستند؛ و در راه تحقّق هدف عالی خود از بذل جان و مال دریغ نمی‌ورزند:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید

چنین افراد بلند همّتی از مرگ نمی‌هراسند، بلکه از آن استقبال می‌کنند.

فداکاران و شهیدان از این گروه مردم‌اند که در حقیقت شمع جمع بشریت‌اند. اینان می‌گویند:

جانی است به عاریت مرا داده خدا تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید

حافظ شیرازی نیز درین مقال چه خوش گفته است:

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست

روزی رخس بیبیم و تسلیم وی کنم

شهامت نیز از صفات حسنه است که از علو همّت سر چشمه می‌گیرد.

از صفات ذمیمه دیگر بی‌غیرتی و بی‌حمیّتی است که عبارت است از اهمال کردن در محافظت آن چه نگاهبانی آن لازم است از دین و عرض و اولاد و اموال. ضدّ آن غیرت و حمیّت است در آن چه ضرورت دارد.

غیرت در دین این است که خود مواظبت در طاعات کند و در برابر آنچه بدعت و خلاف دین است ایستادگی کند و در نهی از منکر و امر به معروف اهمال ننماید. در نشر دین و ترویج حلال و حرام جدّ و جهد کند و با کسانی که مجاهر معصیت‌اند و در انجام دادن اعمال خلاف شرع جری و گستاخ‌اند؛ معاشرت نکند. و اما غیرت در اهل و عرض این است که آنها را از معاشرتهای ناروا و پوشیدن لباسهای خلاف عفت و تقوا و رفت و آمد بی‌جهت در بازارها و مجامعی که در مقام تهمت‌اند؛ باز دارد. سخن گفتن در حدّ ضرورت و فعالیت در حدّ شرع اشکالی ندارد ولی افراط در سخن گفتن و فعالیت خارج از حدّ شرع برای زنان مجاز و مستحسن نیست.

گرچه صفت غیرت نیکو و مستحسن است اما نباید به افراط انجامد و بی‌جهت

فرد مسلمان بر اهل و عیال خود سخت بگیرد و دائماً تجسّس احوال آنها کند. این

امر، سوء ظنی بیشتر از آن چه تصوّر شود بر می‌انگیزد و امر خانواده را به فساد می‌کشاند و آنها را به ظاهر سازی و ریا وادار می‌کند.

امّا غیرت و حمیت بر اولاد این است که از ابتدای شیر خواری وی مراقبت نمایی که اگر زن شیر آوری دارد؛ زنی نجیب و با شرافت و عفت باشد. وقتی کودک به حد تمیز رسید باید آداب نیک به وی بیاموزی. آداب خوردن و گفتن و شنیدن و نشستن و برخاستن را باید به فرزند یاد دهی. کودک باید با دست راست غذا بخورد و هنگام شروع کردن به خوردن غذا بسم الله الرحمن الرحیم بگوید. از پیش خود غذا بردارد، پیش از دیگران به غذا دست نبرد، تند غذا نخورد، به غذا خوردن دیگران نگاه نکند. با شتاب نخورد و نیشامد، غذا را آرام و درست بجود، دست و جامه خود را به غذا آلوده نسازد، از پرخوری باید پرهیز کند. به هر چه درخانه است قانع باشد و از زینت و خودآرایی پرهیز کند. از مجالست با نوجوانان و جوانانی که ناز پرورده و فخر فروشند، یا فساد اخلاق دارند او را باید بدور داشت تا بد ادا و بد تربیت بار نیاید.

باید به کودک یاد داد در نشستن و ایستادن پشت به کسی نکند و بی حرمتی نسبت به بزرگترها روا ندارد. از انداختن آب دهن و بینی در حضور دیگران پرهیز کند. انگشت به بینی نبرد. با دستمالی که در جیب دارد، بر کنار از دیگران، بینی و دهن را پاک کند. از خمیازه کشیدن، روبروی دیگران، پرهیز کند و دست بر دهن گذارد. کودک را باید از دروغ‌گویی، پرسختن، و بهتان و تحقیر دیگران بر حذر داشت. از مزاح و استهزاء دیگران، بویژه بزرگتران، باید خودداری کند. در آغاز تعلیم به کودک باید قرآن، کلام خدا، را بیاموزی و او را با آداب مذهبی و کم‌کم، نماز و روزه عادت دهی. بعد از کلام الله مجید. باید حکایات شیرین پند آموز و سخنان گهربار ائمه دین را به بچه‌ها یاد داد و آنها را از شنیدن و دیدن اعمال لغو زشت بر حذر داشت. گاهگاهی، در حدّ ضرورت، باید بچه‌ها را اجازه داد با همسالان خود بازی و نشاط کنند تا دل مرده و پژمرده بار نیابند. هر چقدر کودک

بیشتر رشد می‌کند، صفات حسنه از قبیل صبر و شکر و توکل و رضا و شجاعت و سخاوت و صدق و صفا به بچه‌ها بیاموزی و از کسانی که چنین صفاتی دارند یا داشته‌اند سرگذشتها بگویی و آنان را تحسین کنی که کودکان از چنین کسانی پیروی کنند.*

طهارت، نماز، آداب شریعت و اصول عقاید را حتماً باید به نوجوانان تعلیم داد که در زندگی حیران و جاهل بار نیابند.

اگر کار نیکی از بچه به بروز و ظهور آمد باید او را تشویق و تحسین کنی و جایزه‌ای در خور به او بدهی. اگر کار زشتی از او سر زد، در آغاز، چشم‌پوشی کنی و او را با ملامت بسیار، پیش برادران و خواهران گستاخ‌سازی که قبیح و زشتی کار بد، در نظرش از بین برود. امّا اگر کار بدش تکرار شد، حتماً در تنبیه وی کوشا باشی و از تکرار آن ممانعت نمایی. باید در تنبیه وی، تا ممکن است، افراط نکنی و آبروی او را نیز می‌زدی و حرمت فرزند را حفظ کنی و شخصیت وی را در انظار بزرگ جلوه دهی.

در تربیت دختر نیز باید با کمک مادر، در عفت و سلامت نفس وی بکوشی و زودتر از پسر به تعلیم و تربیت وی اقدام کنی تا عقیف و پاکدامن و باحیا و آزرم بار آید.

وقتی کودکان به حدّ رشد رسیدند باید به آنها کار و کسب و صنعتی بیاموزی که در آن استعداد دارند تا از هدر کردن عمر و زندگی آنها بر کنار باشی و به وبال بیکارگی آنان در دنیا و عقبی مبتلا نشوی.

* امروز که رادیو و تلویزیون در بیشتر خانه‌ها پیدا شده است. می‌توان با نمایش و تصویر، داشتن صفات نیک را عملاً - در لباس نما یشنامه و غیر مستقیم - به بچه‌ها تفهیم کرد تا به نتایج آداب و صفات خوب عملاً پی‌برند. کتابهای قصه، متناسب با سن کودکان نیز که تصوّر و با کاغذ و تصویر زیبا باشد؛ به آشنایی بچه‌ها به آداب و اخلاق اسلامی و ملی، کمک فراوان می‌کند.

الظَّنَّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِنْهُ؛ «ای اهل ایمان از بسیاری گمانها (در حق یکدیگر) دوری کنید زیرا بعضی از بدگمانیها معصیت و گناه است» (حجرات / ۱۲).

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: باید امر و عمل برادر مؤمن خود را به بهترین چیزی حمل کنی و به وی گمان بد نبری مادام که محمل خوبی برای آن بیایی. پیداست که وقتی انسان - بدون سبب و دلیل درستی - به برادر مؤمن گمان بد ببرد، در حقیقت به حریم عرض او تجاوز کرده است، طبعاً به چنین کسی بی احترامی خواهد کرد و این عمل شایسته مسلمان نیست. ممکن است این سوء ظن به غیبت از او منتهی شود. کسانی که نفس خبیثی دارند و بد باطن اند؛ به سوء ظن می پردازند و دیگران را به خود قیاس می کنند.

مرا پیر دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آن که بر نفس خود بین مباش دگر آن که بر خلق بد بین مباش

غالباً سوء ظن نتیجه وسوسه های شیطان است که ما را به گناه و معصیت در می اندازد. پیامبر عالیقدر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: اِتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهْمِ؛ «از جاهایی که باعث تهمت است باید پرهیز کرد». نه خود را با رفت و آمد در چنین جاهایی به تهمت دچار کرد و نه در باره دیگران قضاوت شتاب زده نمود. شاید شخصی که مورد تهمت ما - ظاهراً - قرار گرفته؛ نیت خیری داشته باشد. جز خداوند متعال از باطن افراد خبر ندارد و ظاهر افراد هم نمی تواند مبنای قضاوت صحیح باشد. بهتر است از تهمت زدن و سوء ظن نسبت به افراد مسلمان پرهیزیم و بطور کلی سوء ظن و بدگمانی را - اگر دلیل عقل پسندی نداشته باشیم - از خود دور کنیم.

تنها در موردی که قراین خارجی و دلیلهای روشن ما را یاری کند و به یقین برساند؛ می توان در مورد کسی که عمل ناروایی کرده است، قضاوت کرد یا او را محکوم نمود.

از حضرت سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که روزی حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد معتکف بودند؛ صفیه دختر حبیبی اخطب به دیدن آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مسجد آمد و

اما غیرت در اموال این است که چون آدمی - در هر حال - برای حفظ جان خود و زن و فرزندش به مال و اموال احتیاج دارد؛ باید در محافظت آن جدّ بلیغ و سعی کافی کند و از تلف شدن ثروت خود در راه اسراف و تقلید از دیگران افراط ننماید. تا زنده است از مال خود متمتع و بهره مند شود و آن را در راههای خیر مصرف نماید.

صفت مذموم دیگری که انسان را به دام شیطان می اندازد؛ عجله و شتابکاری است. عجله صفتی است شیطانی و تأمل و تأنی صفتی است رحمانی و از صفات پیامبران و اولیاء حقّ است. فریفته شیطان و دنیا شدن و دین را به متاع قلیل دنیا فروختن گاه از عجله منشأ می گیرد. باید فرد عاقل مسلمان و مؤمن دور اندیش در عاقبت کارها تأمل و تأنی کند مبدا مصداق این سخن شود که گفته اند:

لعاب عنكبوتان مگس گیر همائی را نگر چون کرد نخچیر!؛

حیف باشد آدمی که لایق قرب پروردگار است به دام شیطان درافتد و با شتابکاری ریشه عمرش را قطع کند و خود را از عزّت ابدی آخرت محروم سازد. ضدّ صفت عجله و شتابکاری وقار و تأمل است و آن عبارت است از اطمینان نفس و سکون آن در گفتار و کردار و حرکات و سکنت پیش از آن که در یکی از آنها شروع کند؛ تأمل در انجام دادن هر عملی به جای خود به موقع خود، از صفات نیکویی است که از آن به نیکی یاد شده است. از صفاتی که به پیامبر والا شأن اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده شده است: صاحب الوقار و السکینه می باشد.

۴۰ ■ ضعف نفس و سوء ظن به خدا

از صفات زشت و نکوهیده، سوء ظن و بد دلی نسبت به خدا و خلق است. این صفت از جبن و ضعف نفس سرچشمه می گیرد؛ زیرا هر جبان ضعیف النفسی آن چه به خاطرش می رسد به قوه واهمه آن را بزرگ می کند و بدان اعتقاد پیدا می کند. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنْ

بعد از شام خواست به خانه‌اش برود. حضرت رسول ﷺ او را در مقداری از راه همراهی فرمودند. در راه به مردی از انصار بر خورد کردند. حضرت به آن مرد فرمودند: این صفتی زن من است.

مرد انصاری تعجب کرد و عرض نمود، چه جای این سخن است؟
حضرت فرمودند: شیطان در کمین بنی آدم است زود باشد که او را به هلاک نزدیک کند... و به سوء ظن دچار شود باید بیدار و هوشیار بود!

۴۱ ■ حسن ظن به خدا

ضد سوء ظن به خدا و خلق، حسن ظن است.

اگر کسی حسن ظن به خدا داشته باشد از فوائد آن که نشاط و امیدواری و مهربانی و محبت خداوند است در دل احساس سرور خواهد کرد. محبتی خاص نسبت به خداوند متعال در دل احساس می‌کند و عبادتی همراه عشق و علاقه انجام می‌دهد که عاقبت، مایه نجات و رستگاری وی می‌گردد.

بنده باید بداند که مهر و محبت خداوند نسبت به وی چندین برابر محبت مادر است نسبت به فرزند دل‌بندش. این حسن ظن را بندگان باید پیوسته در دل خود راسخ و عمیق سازند تا ملکه و خصلت همیشگی آنها گردد.

مسلمانان باید نسبت به برادران و خواهران خود، همیشه، حسن نیت و حسن ظن داشته باشند و اگر عملی از آنها دیدند که غیر منتظره و بر خلاف توقع باشد آن را حمل بر خیر و صلاح نمایند؛ مگر این که خلاف توقع مکرر شود و دلایل و قراین خلاف حسن ظن را ثابت نماید. از مهالک و صفات بسیار بد، خشم و غضب است که باعث حرکت روح حیوانی می‌شود بسوی غلبه بر کسی یا انتقام گرفتن از شخصی. بر اثر شدت غضب حرارتی در دماغ و رگها حاصل می‌شود و گویی دودی از آن حرارت بر می‌خیزد که چشم عقل را می‌پوشاند.

هرگاه غضبناک بر کسی غلبه کند؛ نصیحت و پند در او مؤثر نیست گاه نتیجه

معکوس می‌دهد و بر غضب و قدرت انتقام شخص می‌افزاید.

گاه غضب برای امری است که هنوز وقوع نیافته و جنبه پیشگیری از آن امر دارد. زمانی غضب به خاطر امری است که وقوع یافته است و غضب به جهت انتقام یا تنبیه شخص است. اگر فرد بر انتقام توانا باشد، خون از درون به بیرون سرایت می‌کند؛ و صورت شخص غضبناک قرمز می‌شود ولی اگر قادر بر انتقام نبود، حالت سرخوردگی و ناامیدی دست می‌دهد و خون از خارج به درون جریان پیدا می‌کند و صورت شخص زرد می‌شود.

افراد از جهت غضب بر سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- برخی در طرف افراط هستند و در موقع غضب از اطاعت عقل و شرع و عرف خارج می‌شوند.

۲- برخی قدرت غضب ندارند و حتی درجایی که غضب لازم است از جای نمی‌جنبند.

۳- گروهی هستند در حد اعتدال که در جای خود غضبناک می‌شوند و در جایی که لازم است؛ آرام‌اند. این نوع غضب بجا، مستحسن است و نوعی شجاعت و قوت نفس بشمار می‌آید. در مورد کسانی که اصلاً دچار غضب نمی‌شوند گاه از جن است و زمانی از بی‌غیرتی و بی‌حمیتی است و این نیکو و شایسته نیست. غضب در جای خود - مستحسن و دفاع از حریم ناموس و آبروست. غضب مفرط و زیاده از حد از مهلکات است و ممکن است به شقاوت ابدی منتهی شود و باعث قتل نفس یا قطع عضو کسی گردد. به همین جهت گفته‌اند: غضب شدید و در غیر مورد جنون دفعی و موقت است و آفات بسیاری دارد. گاه اتفاق افتاده است که غضب باعث سکت و مرگ مفاجات می‌شود. غضب کلید زشتی‌هاست.

حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند: غضب ایمان را فاسد می‌کند. شخص غضبناک دشنام و ناسزا می‌گوید و حتی کلمات کفرآمیز بر زبان می‌راند و موجب تهمت زدن و سخریه دیگران می‌شود و احترام و عزت خود را از بین می‌برد:

خشم و شهوت مرد را احوال کند ز استقامت روح را مبدل کند
حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند: شجاع کسی است که بر خشم بی‌موقع و بی‌مورد خود مسلط شود. برای درمان بیماری غضب باید برخی از صفات رذیله که منشأ غضب‌اند مانند: تکبر و عجب و غرور و بخل و حسد را از نفس دور کرد.
سخنان حکماء و اولیاء حق را در مذمت غضب پیش نظر آورد که همه از حلم و وقار تمجید کرده و از غضب به بدی یاد کرده‌اند. چون غضب همیشه به پشیمانی و ندامت شخص منتهی می‌شود؛ شخص باید در عواقب غضب بیندیشد و بداند که ضرر غضب همیشه از فایده آن بیشتر است.

توجه به خداوند متعال کردن و او را قادر و قهار دانستن و اینکه مبدا به انتقام الهی دچار شود و بزودی ثمره غضب خود را ببیند و بداند که بر بندگان خدا - بی سبب - غضبناک شدن ناپسند است؛ تا حدّ زیادی آتش غضب را در وی فرو می‌نشانند. وضو گرفتن با آب سرد و غسل کردن و به نماز و دعا و مناجات با حق ایستادن آثار غضب را از بین می‌برد.

در برابر غضب صفت پسندیده حلم و وقار است. حلم از صفات حسنه پیامبران می‌باشد. علم بدون حلم بی فایده است. علم و حلم پا بیای یکدیگرند. طالب علم باید از حلم و صبر برخوردار باشد.

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل زصد لشکر ظفر انگیزتر

کظم غیظ (فرو خوردن خشم) اگر چه حلم نیست ولی آثار غضب را محو می‌کند و صفتی والا و پر ارزش است که در قرآن کریم از کاظمین غیظ (فرو خوردندگان خشم) و عفو کنان از خطا کاران تمجید شده است. حضرت رسول ﷺ فرمودند: خداوندنا به سبب علم بی‌نیازم کن و با صفت حلم مرا زینت ده. و نیز فرمودند: از خدا مرتبه بلند را طلب کنید. اصحاب عرض کردند: به چه چیز؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: هر که با تو قطع کند با او پیوند کن. هر کس با تو بدی کند به او احسان و نیکی کن و هر کس با سفاقت و نادانی با تو رفتار کرد نسبت به او حلم

بورز.

عفو کردن و گذشت از صفات با ارزش است.

ضد عفو کردن انتقام کشیدن است که شأن آدمی را تنزل می‌دهد. چنانکه اگر کسی ناسزا گفت و تهمت زد و به مسخرگی و استهزا پرداخت ما هم درصدد تلافی و انتقام بر آییم و با همان شیوه ناپسند باوی رفتار کنیم، ارزش خود را خواهیم کاست. بر عکس، عفو و گذشت بسیار مستحسن است. خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: **خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ؛** «عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده.» (اعراف / ۱۹۹). و نیز در قرآن کریم آمده است: **وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى؛** «و بخشیدن شما به پرهیزگاری نزدیکتر است» (بقره / ۲۳۷).

پیامبر ﷺ فرمودند: عفو و گذشت عزّت را افزایش می‌دهد.

از صفات رذیله و ناپسند سخت دلی و درشت خویی است. مردم از کسی که درشت خوی و خشن باشد، می‌گریزند:

مکن خواجه بر خویشان کار سخت که بدخوی باشد نگونسار بخت
خداوند به پیامبر عظیم‌الشأن که مأمور ارشاد و راهنمایی خلایق است، فرمود:
لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأُنْفِضُوا مِنْ حَوْلِكَ؛ «اگر تند خو و سخت دل می‌بودی مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند» (آل عمران / ۱۵۹).

این خشونت چه در گفتار و چه در کردار باشد باعث اختلال زندگی انسان می‌شود. ضدّ این صفت مذموم رفق و مدارا و نرمی با اهل و عیال و فرزندان و مردم است. رفق و مدارا کردن با مردم مایه خیر دنیا و عقبی است:

به لطف خُلق توان کرد صید اهل نظر به بند و دام نگیرند مرغ دانارا
درباره حُسن خلق و نیک رفتاری با مردم سفارش بسیار شده است.

پیامبر ﷺ فرمودند: حُسن خلق گناهان را می‌گدازد؛ همچنان که آفتاب برف و یخ را در تابستان می‌گدازد.

خداوند پیامبر ﷺ را در قرآن بدین صورت توصیف فرموده: **إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ**

عظیم؛ «و تو راست خلقی عظیم» (قلم / ۴).

پیامبر گرامی به خویشان و یاران خود می‌فرمودند: اگر مال و مکتب به حدی ندراید که مردم را خوشحال و خشنود کنید با خوشرویی و حسن خلق مردمان را شادمان و از خود راضی کنید. از صفات ناخوشایند دیگر که از قوه غضبیه سرچشمه می‌گیرد، عداوت و دشمنی است. عداوت یا پنهان است که به آن حقد و کینه می‌گویند که آثار بد آن بعد بروز می‌کند یا آشکار است که به آن عداوت و دشمنی می‌گویند.

عداوت خود نیز منشأ صفات رذیله دیگری مانند حسد، غیبت، دروغ و بهتان می‌شود که هر کدام سرچشمه مفاسد بسیار است.

بزرگان دین، بویژه رسول گرامی اسلام، از داشتن حقد و کینه و عداوت نسبت به دیگران، خصوصاً برادران ایمانی و مسلمان منع کرده‌اند. شاعران نیز درین زمینه مضامین پندآمیزی سروده‌اند. از جمله این کلام معروف است:

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بیشمار آرد

چه بسا عداوتهایی که بنیان خانواده‌ها و مردم دوست و بیگانه را از هم پاشانده است و چه عزت‌ها را که به ذلت مبدل ساخته.

ضد عداوت و دشمنی نصیحت و خیر خواهی و محبت و دلسوزی است که به صاحب این صفت طراوت و شادابی و آرامش می‌دهد و هم دیگران را از مهالک و سختی‌ها حفظ می‌نماید. از لوازم حقد و کینه ضرب و فحش و لعن است که از قوه غضبیه منشأ می‌گیرد.

ضرب و زدن کسی - بدون اجازه شرع و قانون - در هیچ مذهبی مجاز و روا نیست؛ بلکه در اخبار بسیار از آن نهی شده است. همچنین فحش و ناسزاگویی که از خبث نفس سرچشمه می‌گیرد و عادت اراذل و اوباش است.

از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: بهشت بر شخص فحش گو و هرزه

درای حرام است. لعن عبارت است از دور دانستن و رانده شدن از رحمت خداوند متعال و این کار نیز بدون مجوز شرعی در حق کسی جایز نیست. به سه طبقه لعن فرستادن جایز است: کافران، ظالمان و فاسقان. چنان که مثلاً می‌توان گفت: لعنة الله علی الکافرین و ...

در قرآن کریم آمده است: **أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّائِعُونَ**؛ «آنها که (کتمان حق می‌کنند) خداوند آنها را لعنت می‌کند - و هم دیگر لعنت کنندگان» (بقره / ۱۵۹).

همچنان که لعن و نفرین بر کسانی که مستحق آن نباشند مذموم و زشت است. دعا بر برادر مسلمان بسیار پسندیده است و موجب آمرزش گناهان می‌گردد.

طلب آمرزش و دعا کردن برای مؤمنانی که مرده‌اند بهترین هدیه و تحفه‌ای است که برای آنان می‌فرستیم، اما لعن بهیچ وجه شایسته نیست مگر از سه طبقه که قبلاً اشاره کردیم.

طعنه‌زدن به مسلمان و برادر دینی عملی است بسیار نکوهیده و زشت.

۴۲ ■ در عجب و مذمت آن

از صفات زشت دیگر که از قوه غضبیه بر می‌خیزد، عجب است که انسان خود را بزرگ شمارد و از صفت کمال - به تصور باطل خود - خویشتن را بهره‌مند بداند و از خداوند توقع کرامت داشته باشد و دلال و ناز کند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: سه صفت است که از جمله مهلکات است: بخل، هوا و هوس، و عجب نمودن آدمی به نفس خود.

وقتی که انسان طاعتی کرد و آن طاعت و عبادت به نظرش بزرگ آمد و گناهی که کرده است به نظرش حقیر آمد، دچار عجب شده و در معرض لغزش و فریب شیطان خواهد بود.

کبر و غرور زاده عجب است. مُعْجَبٌ به نفس از مکر خدا غافل و به طاعت

اما این حسرتها و افسوسها سودی ندارد. از امروز باید به فکر فردا بود و در برابر ذات حق تسلیم بود و دست از عجب و غرور بر داشت.

اما معالجه تفصیلی آن است که در علت عجب و خودپسندی خود تفحص کند و علت آن را در یابد و به درمان آن بپردازد.

گاه عجب از علم است و معرفت و زمانی از طاعت و عبادت و گاه از کمالات نفسانی مانند ورع و تقوا و شجاعت و سخاوت. یا حسب و نسب و مال و جاه و مقام و داشتن اعوان و انصار و اطرافیان و دستگاه اقتدار، سر چشمه می‌گیرد.

اگر این عجب از علم است بدانند که علم حقیقی آن است که ما را نسبت به نَفْسَمَان شناسا کند و معرفت خدا را در ما افزون نماید و اگر چنین علمی در ما حاصل شد؛ تواضع و خواری و مسکنت را در ما افزون خواهد کرد و بزودی خواهیم دانست که:

در کوی او شکسته دلی می‌خرند و بس

بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است

اگر علم ما نتواند پرده غفلت را از چشم و گوش و عقل ما بردارد همچون بذری خواهد بود که در زمین شوره‌زار کاشته شده و ثمره‌ای شایسته بیار نخواهد آورد.

مسئولیت عالم در جامعه بسیار زیاد است؛ زیرا یک سخن او ممکن است قومی را به ضلالت و گمراهی بکشاند. عالمی که به علمش عمل نکند زیانش را اندازه نیست و فردای قیامت از او گذشت نخواهد شد که چراغداری است که از نور چراغش کسی بهره‌مند نشده است:

امام صادق علیه السلام فرمود: هفتاد گناه از جاهل بیمارزند پیش از آن که یک گناه از عالم آرمزیده شود.

پس عالم باید در علم خود سخت بیندیشد و فروتنی و انکسار و خوف و خشیت از خدا را که نتیجه علم حقیقی است در خود بسنجد. به کردار و گفتار خود

خود متکی است و گناهان خود را ناچیز می‌شمارد. افراد مغرور و معجب از نصیحت دیگران و از مشورت با دیگران خود را بی‌نیاز می‌دانند، به همین جهت به گمراهی می‌افتند و سرانجامشان شوم و زیانبار است.

برای درمان عجب دو راه وجود دارد: طریق اجمالی - طریق تفصیلی.

راه درمان اجمالی این است که درباره عظمت خداوند قهار که همه چیز در تحت قدرت او قرار دارد بیندیشد. و سپس در حال خود و ضعف و ناتوانی‌اش تفکر نماید. انسان از نطفه شروع می‌شود و به جیفه ختم می‌گردد. موجودی ممکن الوجود که از عدم به قدرت خداوند متعال لباس هستی پوشیده و پس از اندک زمانی متلاشی می‌شود و رگ و پی و بندبند بدنش از هم گسیخته می‌شود؛ این همه عجب و تکبر چرا؟ بنده خدا باید پیوسته به حقارت خود و اعمال ناچیز عبادی خود فکر کند.

عباداتی که با پراکندگی اندیشه و با فراموشکاری و وسوسه شیطانی به انجام می‌رسد در حقیقت قبول و عدم قبول آن عمل یا اعمال مورد شک و تردید است؛ چرا با عجب و خودپسندی باید توام باشد؟ جای دریغ است. باید فکر کرد در عالم حقیقت که آنچه خداوند متعال به وسیله پیامبرش تشریح و به ما تبلیغ فرموده و قرآن از آن حکایت دارد، آیا همین است که ما - به عنوان یکی از بندگان خدا - انجام می‌دهیم. آیا انجام دادن آنچه ما آن را اصل و وظیفه بندگی خود می‌دانیم همین است و آیا این مقدار عبادت در پیشگاه معبود قادر توانا و علیم و بصیر وزن و بهایی دارد؟ آیا باید به همین مقدار عجب داشت؟

کم کم با این تفکرات ممکن است از عجب و تکبر دست برداریم و به راه حقیقت آییم. حساب آخرت خود جداست. روزی که او را از قبر برکشند و به موقف حساب در آورند و گوشه‌ای از اعمال زشتی که در دنیا انجام داده است به وی بنمایند و او با حسرت بگوید: **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا**؛ «کاش خاک بودم و از حساب و عذاب معاف». (نبأ / ۴۰).

عامل باشد و با علمی که خداوند به او عطا فرموده بنده حق و خدمتگزار خلق باشد. اگر چنین بود سعادت دو جهان نصیب او خواهد شد.

و اگر عجب از طاعت و عبادت است باید دانست که غرض از عبادت اظهار ذلت و مسکنت است. عبادت حقیقی با عجب منافات دارد؛ حتی عجب عبادت را باطل می‌کند.

گنهکار اندیشه ناک از خدای بسی بهتر از عابد خودنمای

اما اگر عجب از ورع و تقوا و صبر و شکر و شجاعت و سخاوت است، باید دانست که این صفات کامله و با ارزش وقتی مقبول درگاه الهی است که با عجب همراه نباشد. عاقل دیندار و خردمند هرگز راضی نمی‌شود که یک صفت ناپسند این همه صفات نیکو و فضایل معنوی را فاسد کند و از اعتبار و ارزش بیندازد؛ چرا به جای عجب، فروتنی اختیار نکند که فضیلت بر فضیلتش بیفزاید؟ و عاقبتش محمود و فرجامش نیکو شود.

در این حضرت آنان گرفتند صدر که خود را فروتر نهادند قدر

ره این است جانا که مردان راه به عزت نکردند در خود نگاه

اگر عجب از حَسب و نسب است باید بداند که بزرگی پدران - اگر به حقیقت بزرگ بوده‌اند - برای خود آنان سودمند بوده نه برای تو که ادعای بزرگی به جهت بزرگی پدران می‌کنی. باید خود فضیلتی کسب کرد و بدان شاکر الطاف پروردگار بود که توفیق کسب آن فضیلت را به بنده خود داده است:

جایی که بزرگ بایدت بود فرزندی کس ندادت سود

چون شیر به خود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش

در قرآن کریم اصل و نسب آدمی بدین‌سان ذکر شده است:

وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ؛ «خلقت انسان

را از گل آغاز کرد؛ سپس نسل او را از عصارة آبی بی مقدار پدید آورد.» (سجده /

۷ و ۸). اگر عجب به حسن و جمال است باید بدانی که حُسن و جمال بزودی زوال

می‌پذیرد و به اندک مرضی و علّتی جمال زایل می‌شود و حسن تو باطل می‌گردد. چه کسی به یک امر زودگذر عجب می‌کند و به خود می‌بالد: صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار.

اگر عجب به مال و ثروت است باید بدانی که مال نیز همچون جمال در معرض آفات و بلیات است. هر چقدر مال داشته باشی، حقوق واجبه بر تو بیشتر و مسؤولیت تو نسبت به نگهداری آن زیادتر می‌شود. مالی که در حلال آن حساب است و در حرام آن عقاب.

عجب به جاه و مقام زودگذر نیز شایسته افراد بخرد و عاقل نیست: چه صاحب قدرتان و گردنکشانی را در تاریخ خوانده و حتی به چشم خود دیده‌ایم که به روزگاری اندک نابود شده‌اند؟!

چند غرور ای دغل خاکدان چند منی‌ای دو سه من استخوان
پیشتر از تو دگران بوده‌اند کز طلب جاه نیاسوده‌اند
حاصل آن جاه ببین تا چه بود؟ سود بُد اما به زبان شد چه سود؟
این چه نشاط است کز آن خوشدلی غافلی از خود که زخود غافلی

بدترین عجب، عجب به عقل و تدبیر خویشتن است که گاه انسان را به مهالک می‌اندازد. صاحبان عقاید سخیف و باطل عموماً دچار این نوع عجب هستند که هم دنیای خود را تباه می‌کنند و هم آخرت خود را. این نوع عجب بیشتر با جهل مرکب همراه است. اینان نه نصیحت کسی را گوش می‌دهند و نه به راه راست توجه می‌کنند. اصرار ایشان بر عقاید باطل خود از عجب و جهل مرکب است؛ زیرا خود را عاقل کامل می‌دانند و نیازمند نصیحت دیگران تصور نمی‌کنند. بدترین عجب همین است و عاقبتش هلاک و نابودی است. در قرآن کریم آمده است: **كُلُّ جَزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ**؛ «هر فرقه‌ای به هر چه داشت دل خوش بود» (روم / ۳۲).

بدترین عجبها همین است که شخص مریض خود را مریض نداند و به طبیب مراجعه نکند.

(زمر / ۶۰).

پیامبر عالیقدر ﷺ می‌فرماید: هر که به قدر خردلی در دلش تکبر باشد داخل بهشت نخواهد شد. عیسی بن مریم عليها السلام می‌فرماید: بذر حکمت در دل سخت و سنگین متکبر جبار نمی‌روید. تنها دلهای نرم و متواضع بذر علم و حکمت را در خود جای می‌دهند و آنها را سر سبز و بارور می‌کنند.

کسانی که تکبر می‌کنند با این خصیصه زشت در حقیقت پرده بر عیوب پنهانی خود می‌کشند و می‌خواهند ضعف خود را فرو پوشند.

تکبر را سه قسم دانسته‌اند: اول تکبر بر خداوند متعال چنان که نمود و فرعون آن را داشتند. این بدترین نوع تکبر است که به کفر می‌انجامد. سبب این نوع تکبر جهل و طغیان و عاقبت آن جهنم سوزان است. خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

إِنَّ الْأَذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؛ «آنهايي که از پرستش من سرکشی می‌کنند زودا که در عین خواری به جهنم در آیند» (مؤمن / ۶۰).

دوم تکبر در برابر پیغمبران الهی عليهم السلام مانند: ابوجهل و ابولهب و ... اینها می‌گفتند:

أَهْوَاءٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا؛ «آیا از میان ما اینان بودند که خدا به آنها نعمت داد؟» (انعام / ۵۲).

سوم: اینکه بر بندگان تکبر کنند و آنان را خوار شمارند. این نوع تکبر گاه آثار زشتی دارد که گاه در دل می‌ماند و گاهی آثار ظاهری آن از دل متکبر متظاهر می‌شود. اگر شخص متکبر به عظمت خداوند متعال بیندیشد و بفهمد در برابر خداوند قهار متکبر خردلی ارزش ندارد و کبریا و عظمت خاص پروردگار متعال است. خود را به چیزی نمی‌شمارد. مردم را هم به چشم حقارت نگرستن از بی‌خبری و غفلت است. زیرا متکبر باید بداند که دیگران هم - چه فقیر و چه غنی -

درمان این نوع عجب آن است که شخص خود را بر عاقلتر از خود عرضه کند و از ادله عقلی و نقلی او بهره‌مند شود و احتمال خطا در عقاید خود بدهد و طالب عقاید صحیح و خدا پسند و خلق پسند باشد. ضد صفت عجب، شکسته نفسی و تواضع است که از بهترین صفات کمالات و فایده آن در دنیا و آخرت زیاد است. خداوند چنین بندهای را به عزت می‌رساند.

شخص متواضع در نزد خدا و خلق عزیز است و عزتش بر افزون.

۴۳ ■ در کبر و بیان حقیقت آن

از صفات ناپسند دیگر کبر است و آن برتر دانستن خود بر دیگران و حقیر شمردن مردم است در برابر خویش.

فرق بین عجب و کبر این است که عجب خودپسندی است و عموماً به خویشتن خود بر می‌گردد؛ اما کبر تنها به خود بر نمی‌گردد؛ بلکه در کبر برتری جستن بر دیگران پیش می‌آید. این صفت زشت در نفس و باطن بروز می‌کند؛ اما آثار ظاهری آن در حرکات و رفتار و گفتار شخص متکبر ظاهر می‌گردد؛ چنانکه متکبر از همنشینی با دیگران پرهیز می‌کند و از همگان انتظار سلام کردن و تعظیم و بزرگداشت دارد. در سخن گفتن به دیگران بی‌اعتناست و در راه رفتن خرامان و نازان و دامن‌کشان قدم بر می‌دارد. این صفت باعث رمیدگی خلق می‌شود و بالاتر از آن اینکه شخص متکبر از مشاهده جمال سعادت محروم می‌ماند و سرانجام از طاعت و عبادت خداوند متعال سر می‌پیچد و از پیشوای خود ابلیس پیروی می‌کند و خود را جاودانه در عذاب می‌افکند.

در قرآن کریم آیات زیادی است که این صفت خبیث را بیان می‌نماید. از جمله: كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ؛ «خدا، این چنین، بردل هر متکبر جباری مهر می‌نهد» (مؤمن / ۳۵).

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ؛ «آیا متکبران را در جهنم جایگاهی نیست؟»

اعتبار و در نزد خداوند متعال ارزش و مقامی دارند که او بی‌خبر است:

تَا تَطَاوَل نِپْسَنَدِي وَ تَكْبَر نَكْنِي

که خدا را چو تو در ملک بسی جانور است

باید بندگان را دوست داشت و به چشم احترام و محبت بدانها نگریست.

خلق همه یکسره نهال خدایند هیچ نه برکن تو زین نهال و نه بنشان باید متکبر سرگذشت پیشینیانی را که از راه تکبر به نکبت و بدبختی دچار شدند و نام و نشانی از آنان بر جای نیست، پیش نظر آورد و عبرت بگیرد.

تواضع سر رفعت افزادت تکبر به خاک اندر اندازدت

انسان باید در مقام آزمایش خود برآید؛ و به چند طریق به تواضع خود پی برد:

۱- اگر در مذاکره و مباحثه؛ حق با دیگری بود؛ نه تنها آن را قبول کند بلکه سپاسگزار گوینده حق باشد و در باره او دعا کند.

۲- اگر در مجلسی وارد شود، برای او تفاوتی نکند که در صدر مجلس بنشیند یا در ذیل و پایین مجلس و در موقع خارج شدن یا داخل شدن اگر در عقب دیگران داخل و خارج شود برای او یکسان باشد. مگر این که مردم - به جهت کرامت و فضیلتش - او را بر خود مقدم دارند.

۳- در سلام کردن بر دیگران سبقت جوید و سلام کردن بر دیگران بر او ناگوار نیاید. باید سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته سلام کند. این سنت برای شکستن کبر و غرور است که مبادا سواره یا ایستاده تصور کند به خاطر حالت تفوق ظاهری که دارد باید پیاده یا نشسته بر او سلام کند.

۴- چون فقیر و بینوایی او را دعوت کرد بپذیرد و اگر حاجتی از وی خواست بر آورده کند. آن چه مورد احتیاج خانواده‌اش می‌باشد از بازار بخرد و خود شخصاً آن را به خانه رساند.

۵- در پوشیدن لباس کهنه و یا کم بها عار و ننگی نداشته باشد؛ بلکه از تکلف در پوشیدن لباس بر حذر باشد. چنان که پیامبر عالیقدر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لباسهای وصله‌دار

می‌پوشیدند.

گاه لباس نو و فاخر پوشیدن موجب تکبر و غرور می‌شود و لباس کهنه و خشن پوشیدن تواضع و افتادگی و خشوع را در انسان افزایش می‌دهد.

۶- اگر بخواهد غذا بخورد و در خانه غلام یا کارگری باشد؛ باید با کمال فروتنی با آنان بر سر یک سفر بنشیند. چنانکه سرور و مولای ما حضرت علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام به روایت یکی از اهالی بلخ در سفر خراسان، با همه همراهان خود از غلامان و خادمان بر سر یک سفره می‌نشست و فرقی بین خود و آنان قائل نبود.

خداوند متعال به پیامبر عظیم الشان خود می‌فرماید:

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ «در برابر هر یک از مؤمنان که از

تو پیروی می‌کند بال فروتنی فرود آر» (شعراء / ۲۱۵).

گفتیم که فضیلت هر صفتی در آن است که در حد وسط و از افراط و تفریط بدور باشد. در تواضع نیز وضع چنین است: حد افراط تکبر است و حد تفریط آن پستی و ذلت.

۴۴ ■ فخر فروشی و نازیدن به اجداد

از صفات مذموم و نکوهیده دیگر تفاخر و فخر فروشی به اجداد است. این صفت نیز نوعی تکبر و نخوت است که در دوران جاهلیت بسیار ریشه‌دار بود و حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را به دست فراموشی سپرد و از آن جداً نهی کرد و تقوا را جایگزین آن فرمود.

صفت مذموم دیگر بغی و نافرمانی و سرکشی از اطاعت پیامبران یا ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام است یا سرکشی کردن از فرمان اولوالامر که اطاعتشان در هر حال واجب است.

بغی نیز از شاخه‌های تکبر و خودپسندی است.

منشأ این صفت زشت یا عصبیت یا جبن یا طمع می‌باشد و به هر حال از ضعف نفس و خمودگی قوه غضبیه می‌باشد. این صفت گاه به کتمان شهادت و شهادت بنا حق دادن منتهی می‌شود که خلاف شرع است و زمانی به تصدیق اهل باطل و تکذیب اهل حق می‌انجامد که باعث هلاکت نفس و تباهی دین و دنیا و عقبی می‌گردد. ضد کتمان حق و شهادت؛ انصاف و پافشاری بر حق است که باعث عزت و احترام در نزد خالق و خلق می‌گردد.

قساوت قلب و سختی دل حالتی است بسیار ناخوشایند که هرگاه عارض آدمی شود از درد و رنجی که به ممنوع می‌رسد متأثر نمی‌گردد. منشأ این حالت سبعت است که آدمی به ظلم بر دیگران و عدم توجه به ضعیفان و مستمندان دچار می‌گردد.

ضد این صفت رحم دلی و رقت قلب است که آثار بسیار حسنه و نیکویی از آن ناشی می‌شود. ترک قساوت قلب کردن بسیار دشوار است مگر بر اثر ریاضت و توجه کردن به سیره رسول مکرم صلی الله علیه و آله که مظهر رأفت و مهربانی بود و ائمه معصومین علیهم السلام که هر یک در توجه به زیر دستان و مساکین نمونه بودند.

۴۵ ■ عفت و شره

صفات رذیله‌ای که متعلق به قوه شهویّه است.

حد اعتدال قوه شهویّه عفت است که منشأ بروز بسیاری از صفات کمال می‌شود. اما حد افراط آن شره است و حد تفریط آن خمودگی است.

شره عبارت است از پیروی شهوت در حد افراط در همه اموری که بدانها میل می‌کند ازال و مقام و شهوات نفسانی و زینت و شکم پرستی و پرخواری که آدمی را به دام شهوات می‌اندازد؛ و از خداوند متعال غافل می‌کند.

شکم، بند دست است و زنجیر پای شکم بنده، کمتر پرستند خدای اگر بنده نفس خود را به گرسنگی ذلیل سازد، راه شیطان را بسوی خود مسدود

ضد این صفت انقیاد و تسلیم است در برابر احکام خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و اولوالامر که در این باره اخبار زیاد نقل شده؛ در قرآن کریم آمده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خویش فرمان برید» (نساء / ۵۹).

از صفات زشت و قبیح، تزکیه نفس و خودستایی است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: **تَزْكِيَةُ الْمَرْءِ لِنَفْسِهِ قَبِيحَةٌ**؛ -ستایش و تعریف از خود کردن زشت است» تعریف از خود نوعی کبر و جهالت و حماقت است:

به چشم کسان در نیاید کسی که از خود بزرگی نماید بسی
مگو تا بگویند شکر هزار چو خود گفتمی از کس توقع مدار
تو آنکه شوی پیش مردم عزیز که مر خویشتن را نگیری به چیز

از صفات ناپسند دیگر عصبیت و تعصب است و آن عبارت است از سعی در حمایت خود یا چیزی که به خود نسبت دارد مانند دین، قبیله، عشیره و اهل شهر و... و امثال اینها. عصبیت نیز بر دو نوع است: نوعی ممدوح و پسندیده است مانند حمایت و جانبداری از چیزهایی که حق است و از حق تجاوز نمی‌کند و انصاف را از دست نمی‌دهد و این را غیرت نیز گویند. نوع دوم آن است که از حق و انصاف تجاوز می‌کند و در حقیقت حق را فدای حمایت و طرفداری خود از چیزهایی موهوم می‌کند که حتی شرعاً مذموم است.

گاه عصبیت و حمیت به فعل خیری منتهی می‌شود؛ چنان که وقتی حمزه سیدالشهداء در کنار کعبه برادر زاده‌اش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در حال سجده دید که کفار قریش دست به آزار آن حضرت دراز کرده شکمبه و روده‌های شتر را بر سر مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌ریزند به طرفداری از آن حضرت وارد معرکه شد و آن حضرت را از دست معاندان آزاد کرد و آنان را تنبیه کرد و بعدها خود در صف مسلمانان راستین در آمد. از صفات رذیله دیگر کتمان و پوشیدن حق است.

ساخته فریفته شهوات دنیوی و غرضهای حیوانی نمی‌شود.

رنج گرسنگی را بر خود هموار کردن یا از پرخوری پرهیز نمودن دل را صفا می‌بخشد و او را از عالم حیوانی به فرشته خوبی رهبری می‌نماید. انسان شریف و پاکدل باید خود را از جنبه حیوانی بدور دارد:

چو انسان نداند بجز خورد و خواب کداهش فضیلت بود بر دواب
برو اندرونی بدست آر پاک شکم پر نخواهد شد الا به خاک
توجه زیاد به زنان و جمع آمدن با آنان - در حد افراط - باعث کسالت و سستی آدمی می‌شود و او را از کارهای سودمند دنیوی و عبادات و طاعات باز می‌دارد و عمر را کوتاه می‌کند. جهت تفریط در شهوت نیز مذموم است و ناپسندیده؛ زیرا باعث قطع نسل بشر می‌شود و انسان را از بسیاری ثوابها و فضیلت‌ها، از جمله سر پرستی زن و فرزندان و تهیه قوت و مایحتاج زندگی آنها باز می‌دارد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: کسی که درباره رفاه زن و فرزند و تهیه حوائج زندگی آنان مجاهده کند؛ مانند مجاهد در راه خداست.

تربیت اولاد و نگهداری نسل با شرایطی که اسلام مقرر فرموده پاداشهای بی‌اندازه دارد که خمود در شهوات و کناره‌گیری از ازدواج، آدمی را از چنین فیضهایی بی‌بهره و مأیوس می‌گرداند. همچنان که گفتیم حد اعتدال در قوه شهویه عفت است که به کمک قوه عاقله، نفس را از شهوات بی‌جا و مفرط محافظت می‌کند. در خوردن و آشامیدن هم بهترین سخن همان دستور کامل قرآن کریم است که حد اعتدال را نشان می‌دهد: کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا «بخورید و بیاشامید و اسراف و زیاده روی در خوردن و نوشیدن نکنید». حتی خوردن بعضی غذاها در روحیه آدمی تاثیر خاص دارد؛ چنان که خوردن گوشت زیاد درنده خوبی و قساوت را در انسان سبب می‌شود و پرهیز کلی از خوردن گوشت نیز جایز نیست. پرخوردن و تنها به شکم فکر کردن شایسته انسان نیست همچنان که گرسنگی زیاد ایجاد ضعف و ناتوانی می‌کند و انسان را از اعمال خیر و عبادت باز می‌دارد.

از صفات دیگری که از قوه شهویه سرچشمه می‌گیرد؛ محبت دنیاست که خود منشأ محبت‌های دیگر می‌شود.

دنیا خود حقیقتی دارد و آن همین زمینی است که با همه آثار طبیعی و مصنوعی که بر روی آن است و مشهود می‌باشد از زمین و املاک و خانه‌ها و کوجه‌ها و شهرها و روستاها و آنچه در دل زمین پنهان است از معادن فلزات و سنگها و آب و علف و گیاهان و دریاها که یا از برای قوت و غذا و تحصیل نباتات برای انسان یا حیوانات و صدها جانداران و جانوران و آثار و مظاهر دیگری که به حیات و تمتع و بهره‌وری آدمیزادگان کمک می‌کنند.

در قرآن کریم در این آیه شریفه به متاع دنیا اشاره شده است:

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا... «در چشم مردم آرایش یافته است عشق به امیال نفسانی و دوست داشتن زنان و فرزندان و همیانهای زر و سیم و اسبان داغ بر نهاده و چار پایان و زراعت. همه اینها متاع زندگی این جهان هستند» (آل عمران / ۱۴).

و اما حقیقت دنیا در حق بندگان عبارت است از آنچه پیش از مردن برای آدمی در آن بهره و حظ و غرضی و لذتی است. علاقه و دلبستگی نسبت به دنیا دو نوع است:

۱ - یکی علاقه دل که نتیجه آن دوست داشتن دنیاست.

۲ - گرفتاری جسم و جان که مشغول شدن به اصلاح و تربیت آن است.

بنابراین حقیقت دنیا همان علاقه قلبی و گرفتاریهای بدنی و لذت‌ها و تمتعات نفسی است؛ که برای انسان حاصل می‌شود. نه اشیاء و امور محسوس دنیوی از قبیل خانه و ملک و باغ و ... از جهت دیگر: کلیه اموری که انسان در این دنیا میل بدان دارد دو قسم است:

۱- چیزهایی که فایده آنها و ثمرات آنها در عالم آخرت به انسان عاید

اخروی. ضد حریت و آزادگی، رقیبت و بندگی است که در پی روزی حرام رفتن و اسیر هواهای نفسانی شدن می‌باشد.

چشم به مال و ناموس و حقوق مردم بینوا دوختن نوعی ذلت و خواری و اسارت است و با ایمان و معرفت پروردگار سازگار نیست؛ بلکه منافات دارد. اشتغال به دنیا در حدود اعتدال و بر آوردن نیازهای مردم از طریق حرفه‌های مختلف و پرداختن به طاعات و عبادات و نیت خیر داشتن در کارها و بطور کلی رضایت حق را هدف خود قرار دادن همه و همه پسندیده و مستحسن است، اما فرو رفتن در کارهای مختلف دنیوی و توجه خاص بدانها داشتن آدمی را اسیر می‌کند و عاقبت از کارهای خیر و تحصیل آخرت باز می‌دارد و این غفلت شدید در پایان به شقاوت می‌انجامد.

دنیا ماری است خوش خط و خال و نرم و فریبنده. عجزه‌ای است هر هفت کرده و خود را آرایش کرده که مردم سست ایمان را می‌فریبد و در حقیقت دشمن مردان خداست.

غفلت زدگان و حتی گاهی مردان خدا فریفته این عروس هزار داماد می‌شوند و تا به خود می‌آیند؛ دنیا بیکبار دامن از دست ایشان می‌رهاند و آنان را در پشیمانی و ندامت و حسرت می‌نشانند؛ پس آن بخت برگشتگان به کنار می‌آیند همه سود و سرمایه درباخته و خود را از سعادت ابدی محروم ساخته، آتش حسرت در کانون سینه‌هاشان افروخته و دلهاشان به آتش بی برگی اعمال خیری که به کار آخرت آید، سوخته است. فریاد می‌کنند ولی فریاد رسی نیست. اینها مصداق آیه شریفه قرآنند: **أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ**؛ «اینان همان کسانی هستند که آخرت را دادند و زندگی دنیا را خریدند از عذابشان کاسته نگردد و کس یاریشان نکند» (بقره / ۸۶).

لقمان به فرزند خود پند داد و گفت: آخرت را به دنیا مفروش که در هر دو زیان کنی دنیا را به آخرت بفروش که در هر دو سود کنی - زود گذر بودن دنیا را همیشه

می‌شود؛ مانند: علم نافع و عمل صالح که در عین حال در همین دنیا نیز برای آدمی مایه بهجت و سرور است و عاقبتی محمود و پسندیده دارد.

۲ - اموری که لذت آنها منحصر به دنیاست و عاقبتش شوم و بدفرجام است مانند لذاتی که از معاصی حاصل می‌شود؛ مانند بی‌عفتی و طغیانهای زیان‌بخش و برآوردن خواهشهای نفسانی. تلاش و سعی در امور زندگی به قدری که مایه ادامه حیات و تحصیل معاش اهل و عیال و فرزندان و خویشان شود و آبرو را حفظ کند؛ لازم است و پسندیده و از اعمال صالحه و عبادات بشمار می‌رود. در حدیثی از رسول گرامی نقل شده است که فرمود: عبادت هفتاد جزء است و برترین آنها طلب روزی است از طریق حلال.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: کسی که در تحصیل روزی حلال سعی نماید مثل کسی است که در راه خدا جهاد نماید. و نیز از آن امام همام روایت شده است که فرمود: خدا دوست دارد که بنده در طلب روزی حلال، غربت اختیار کند. روزی یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به آن حضرت عرض کرد: دنیا را می‌طلبم و دوست دارم به من روی آورد. حضرت فرمودند: با مال و درهم دنیا چه خواهی کرد؟ عرض کرد: می‌خواهم زن و فرزندانم در رفاه و آسایش باشند، صله رحم کنم، تصدق در راه خدا بدهم، حج و عمره بجای آورم... حضرت فرمودند: این طلب آخرت است نه دنیا، خداوند تو را غنی سازد و به تو مال و ثروت بدهد. کارکردن و تحصیل روزی حلال کردن، شغل همه انبیاء و اولیاء الهی بوده است.

سزاوار هر یک از مؤمنان و مسلمانان است که راه پاکیزه‌ای برای روزی حلال داشته باشد و این عین آزادگی و حریت است. مسلمان نباید دنیای خویش را فدای آخرت کند و به رهبانیت و ریاضت بپردازد نه آخرت خویش را فدای دنیای خود کند که فرجام آن شقاوت و بدبختی است. مسلمان باید دنیا را وسیله‌ای قرار دهد برای روزی حلال و پادشاهای اخروی و رهایی از هوا و هوسهای باطل و امور گمراه‌کننده و پر زرق و برق و فریبنده برای رضای خدا و بدست آوردن ثوابت

باید پیش نظر آورد و جهان باقی را باید هدف نهایی خود قرارداد که عاقلان و اصلان به حق چنین کردند:

ملک سلیمان مطلب کان بجاست ملک همان است، سلیمان کجاست؟
 حجله همان است که عذراش بست بزم همان است که وامق نشست
 حجله و بزمی است که تنها شده وامقش افتاده و عذرا شده
 خاک همان خصم قوی گردن است باد همان دشمن مرد افکن است
 صحبت دنیا که تمنا کند؟ با که وفا کرد که با ما کند؟
 پس چه بهتر است که دنیا را - چنان بگذراند که عمر کوتاه یا دراز را در طاعت خالق و خدمت به خلق صرف کند و نکونامی در دنیا و نیک فرجامی در آخرت نصیبش شود:

دو روزه عمر اگر دیر است اگر زود چنان کش بگذرانی بگذرد زود
 یکی از شعبه‌های دنیای فریبده مال و ثروت است که در حد کفاف و نیاز ممدوح است و پسندیده و اگر بیش از کفاف و با حرص و آز همراه باشد مذموم است و ناپسند. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد، که هر که چنین کند زیانکار است.» (منافقون / ۹).
 خوشا حال کسانی که فریفته دنیا نشدند و مال و مقام آنها را به اسارت خود نکشانید، و از سیر و سلوک بسوی حق باز نماندند:

نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب‌نظرند
 سبکبار آمدند و سبکبار رفتند و از دنیا دامن برچیدند:

از زبان سوسن آزاده‌ام آمد بگوش

کاندترین دیر کهن کار سبکباران خوش است

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلی است

تا نینداری که احوال جهانداران خوش است

جمع مال اگر برای مصارف خیر باشد مانند دستگیری از فقرا و باقیات الصالحات مانند ساختن کاروانسرا و رباط و پل و مسجد و دارالایتام و در درجه اول برای راحت خانواده و اهل و عیال و جهت فراغت بال و پرداختن به طاعات و عبادات و پرداختن حقوق واجبه در راه خدا و رعایت اقتصاد و میانه‌روی در خرج و مصارف اشیاء؛ اگر چه چنین مالی افزون هم باشد؛ صاحب مال زاهد است و در نزد خدا و قرب به حق ارزش و اعتبار دارد و این همه موقوف است بر این که آلوده حرام و حقی مشتبّه نشود و دامن خود را آلوده به اموال حرام و ظلم بر مردمان نکند و گرد تضييع حقوق ایتام و مساکین و ضعفاء نگردهد و با پاکي و صداقت و خلوص نیت زندگی سعادت‌مندان را بوجه شایسته بگذراند؛ درباره چنین افرادی می‌توان گفت:

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده
 ضدّ محبت دنیا و مال دوستی زهد است و آن عبارت است از دل برداشتن از دنیا و آستین فشاندن بر آن و اکتفا کردن به قدر ضرورت برای حفظ بدن و مواظبت بر طاعت و در مرتبه اعلا روی آوردن به آخرت و دل بر کندن از هر چیزی که غیر خداست حتی از بهشت و حور و قصور و فواکه الوان یا ترس از آتش دوزخ و این حالت بالاترین مقامات سالکان راه حق است. شیوه زهد را از پیامبران بزرگوار الهی و اولوالعزم باید آموخت که در راه خدا و تحمّل سختی‌ها صبر کردند. چنان که خداوند متعال به حبیب خود حضرت محمد ﷺ فرمود:

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ؛ «پس پایداری کن، همچنان که پیامبران اولوالعزم پایداری کرده بودند.» (احقاف / ۳۵).

راه طاعت حق و سلوک در طریق وصول؛ سختی‌ها و ناهمواریها دارد که چاره

آن صبر و استقامت است. مردان حق از روی آوردن دنیا به آنان خوشحال

نمی‌شوند و از پشت کردن دنیا غمگین نمی‌گردند. به همین جهت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند دستور عمل زاهدان این آیه شریفه قرآن است که فرمود:

لِكَيْلًا تَأْسُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ؛ «تا بر آن چه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدان چه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید.» (حدید / ۲۳).

مردان حق به نیروی عقل و در پرتو چراغ بصیرت نیک دانستند که این دنیای فریبنده را دوامی و این جاه و مقام ظاهری را بقایی نیست. مؤلف درین مقام گفته است:

ببین چون گرفتند از ما کنار رفیقان پیرار و یاران پار
برفتند و رفت از جهان نامشان نیارد کسی یاد از ایامشان
بباید بسی در جهان سوک و سور که ماخفته باشیم در خاک گور
دریغا که تا چشم بر هم زنی در این عالم از ما نبینی تنی
پس ای برادر! زحمت این چند روز دنیا را در راه طاعت و خدمت صادقانه به
خلق و کسب رضایت خدا را در همه کار و همه حال بر خود هموار کن تا از نعیم
ابدی پروردگار بهره‌مند شوی.

۴۶ ■ غنا و فقر

غناء از قوه شهویّه است و مراتب و درجاتی دارد.

غناء در اصل بی‌نیازی است و آن عبارت است از آماده بودن جمیع اشیاء و اموالی که شخص بدان محتاج است. نوعی از آن که دلبستگی شدید را نسبت به اموال و اشیاء در پی دارد حرص است و از صفات رذیله است. صاحب چنین ثروتی نهایت سعی در تحصیل اموال کرده است و هرگاه از دستش برود و حتی اندکی از آن را اگر از دست بدهد محزون می‌شود. چنین کسی در معرض آفات غنا قرار دارد و حتی ممکن است، در اثر حرص زیاد و جمع‌آوری بی‌حساب ثروت، کارش به طغیان و عصیان بکشد. چنان که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَعِي أَنْ زَاهُ اسْتَعْنَى؛ «حقاً که آدمی نافرمانی می‌کند، هرگاه که خویشتن را بی‌نیاز بیند» (علق / ۶ و ۷).

غناء هنگامی ممدوح و پسندیده است که مال در راه خیر و طاعات مصرف شود. صاحب ثروتی که آن را - نه از راه بخل و حرص - بلکه از راه مشروع و کسب و کار شرافتمندانه کسب کرده همیشه شاکر است. و رضایت خداوند را پیوسته طالب. چنین انسانی سعادت‌مند است و فرجامش نیکوست. فقر نیز مراتبی دارد. نوعی فقر حقیقی است که همه بندگان را شامل می‌شود؛ زیرا جز ذات واجب الوجود که غنی مطلق است؛ بقیه بندگان بیش و کم نیازمندند. وَلِلَّهِ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ؛ «خداوند بی‌نیاز است و شما نیازمندانید» (محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ / ۳۸).

فقیری که به روزی خود قانع است و شاکر و در پی طاعت و عبادت می‌باشد در حقیقت فقیری است مستغنی و عارف و مقام او از زاهد هم برتر است. چنین فقرائی چنان با عفت و استغناء عمر می‌گذرانند که مردم آنان را غنی می‌پندارند. اینان جز به خدا نمی‌نالند و از کسی شکایت نمی‌کنند.

درین بازار اگر سود است با درویش خرسند است

خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی

در برابر چنین فقرائی خرسند و عزت‌مند؛ فقرایی هستند که دائماً در پی آزار دیگران‌اند - به هیچ چیز قانع نیستند. حرام را از حلال باز نمی‌شناسند. در طاعت خدا و رضایت خلق سهل‌انگار می‌باشند. نه تن به کار و زحمت می‌دهند و نه از آسایش و آرامش نصیبی دارند - اینان کسانی هستند که روسیاه دو جهان‌اند.

بدون شبهه فقری که با صبر و رضا و قناعت همراه باشد از فقری که با حرص و شکایت توأم است بهتر است.

حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمود: من فقرا را دوست دارم و درباره فقر فرمود:

الْفَقْرُ فخری؛ «فقر افتخار من است» و می‌فرمود: «خدایا مرا با فقراء امت محشور کن».

فقیری که تنها به خدا نیازمند باشد و در سختی معیشت صبر و قناعت کند؛ نباید با سؤال کردن از مخلوق خود را از اوج عزت و مرتبه توکل و اعتماد بر خدا به حسیض ذلت و خوف و اضطراب بیندازد و گوش به وسوسه‌های شیطان بدهد که همیشه انسان را از ناداری می‌ترساند و امر به فحشاء و زشتی می‌کند. قرآن مجید درین باره می‌فرماید:

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ؛ «شیطان شما را وعده فقر و ناداری می‌دهد و شما را بدین وسیله به فحشاء امر می‌کند» (بقره / ۲۶۸).

بلکه گوش به وعده‌های خدای رزاق مهربان سپارد که فرمود: وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا؛ «و خداوند متعال به شما از سوی خود وعده آمرزش و بخشش و بزرگواری می‌دهد» (بقره / ۲۶۸). کار و تلاش در حدّ مقدور و دست دراز نکردن پیش لئیمان را همیشه مورد توجه قرار دهد:

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلق

که بار محنت خود به که بار منت خلق

جوینی که از سعی بازو خوری

به از میوه بر خوان اهل کرم

۴۷ ■ حرص و قناعت

حرص از صفات رذیله‌ای است که از قوه شهویه سرچشمه می‌گیرد و به بیابان بی‌کرانه هلاک می‌رسد. حرص از حب دنیا نیرو می‌گیرد. حریص بر هر چه دست می‌یابد، سیر نمی‌شود، و باز می‌طلبد و می‌طلبد. حریص مریض است اما نمی‌فهمد. دردش با اوست و درمان هم با اوست اما به درمان نمی‌رسد. همچون تشنه‌ای است که از آب دریا چندان می‌خورد که هلاک می‌شود. هر چه پیرتر می‌شود این درد فزونی می‌گیرد:

آدمی پیر که شد حرص جوان می‌گردد خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد

امام صادق علیه السلام فرمود: حریص بر دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر دور خود می‌تند راه خلاص سخت‌تر می‌شود تا به هلاکت می‌رسد. بنده‌ای که بر خدا اعتماد و توکل دارد باید در احوال گذشتگان بیندیشد تا بداند با آن همه مال و ملک و ثروت چه با خود بردند و چه گذاشتند.

اگر در آیات قرآن تأمل کند. خداوند سبحان می‌فرماید: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا؛ «هیچ جنبه‌ای نیست در زمین مگر آن که روزی‌اش بر خداست» (هود / ۶).

و در جای دیگر می‌فرماید: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛ «و کسی که خدا ترس و پرهیزگار شود خداوند راه خارج شدن از بلا و سختی را بر او می‌گشاید و از آن جا که گمان ندارد او را روزی می‌دهد» (طلاق / ۲ و ۳).

اگر این حرص برای فرزندان و بازماندگان است باید ایمان و اعتماد خود را به خداوند متعال افزون کند؛ و بداند که خداوندی که بنده را خلق کرده رزق او را هم خواهد رساند:

چنان پهن خوان کرم گسترده که سیمرخ در قاف روزی خورد
توای بنده ضعیف که چشم به لطف و رحمت پروردگار دوخته‌ای چرا باید
نگران روزی دیگران باشی؟

نگارنده کودک اندر شکم نگارنده عمر و روزی است هم
خداوندگاری که عبیدی خرید بدارد؛ فکیف آنکه عبد آفرید
ضد صفت ناپسند حرص، قناعت و خرسندی است که آدمی به آنچه دارد و به قدر حاجت و ضرورت اکتفا کند. راحت دنیا و آخرت به قناعت باز بسته است زیرا تحمّل مشقت دنیا را برای تحصیل مال و منال رها کرده با اطمینان خاطر به کار طاعت و عبادت و تحصیل آخرت می‌پردازد.

قناعت سرفراز ای مردهوش سر پر طمع بر نیاید زدوش

حد وسط جود و سخاست که بسیار پسندیده می‌باشد.

بخل نتیجه و ثمره محبت دنیا است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَّهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ «آنان که بخل نموده و حقوق فقیران را از مالی که خدا به فضل خویش به آنها داده ادا نمی‌کنند گمان نکنند که این بخل به سود آنها خواهد بود؛ بلکه به ضرر آنهاست چه آن که از مالی که در آن بخل ورزیده‌اند. در روز قیامت طوق (آتشین) به گردن آنها شود و تنها خدا وارث آسمانها و زمین خواهد بود». (آل عمران / ۱۸۰).

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود: بخیل از بهشت دور است و به آتش جهنم نزدیک. جاهل سخی محبوبتر است نزد خدا از عابد بخیل. و نیز رسول اکرم ﷺ فرمود: بخل ناشی از کفر است و عاقبت کفر آتش است. شخص بخیل در نظرها خوار است و بی‌مقدار.

زندگی بخیل در دنیا به نکبت و بیچارگی می‌گذرد. زن و فرزندان بخیل آرزوی مرگ او را دارند. در دنیا مانند گدایان بی آبرو زندگی می‌کند؛ اما در آخرت بازخواست و محاسبه اغنیا با وی می‌شود. باید در تنگنای دنیا بسوزد و در آخرت هم به سبب امساک از پرداخت حقوق اهل و عیال و مستحقان به جزای اعمال زشت خویش برسد و بسوزد.

توبا خلق نیکی کن ای نیکبخت که فردا نگیرد خدا بر تو سخت ضدّ صفت بخل سخاوت است که از زهد و بی‌اعتنایی به دنیا سرچشمه می‌گیرد. این صفت نیک شعار و رفتار همه پیامبران و اولیاء خدا بوده است. حضرت علیؑ فرمود: مَنْ جَادَ سَادَ: هر که سخاوت ورزید به سیادت و بزرگواری رسید.

فریدون فرّخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

هر که قانع شد بر مسند عزّت پای نهاد و هر که را خار طمع در دامن آویخت به چاه مذلت افتاد. رفتن بر در خانه مردم بی مروّت و در پی حلوای شیرین ناکسان گردن کج کردن، مایه خواری و زبونی است. عاقل عاقبت نگر هرگز تن به ذلت نمی‌دهد:

نیرزد عسل جان من زخم نیش قناعت نکوتر به دوشاب خویش
وقتی درویشی تنگدست به درخانه منعمی رفت و گفت: شنیده‌ام مالی در راه خدا نذر کرده‌ای که به درویشان دهی؛ من نیز درویشم. خواجه گفت: من مالی نذر کوران کرده‌ام و تو کور نیستی. درویش گفت: ای خواجه کور حقیقی منم که درگاه خدای کریم را گذاشته به در خانه چون تو گدایی آمده‌ام. این بگفت و روانه شد. خواجه متأثر گشته از پی او به شتاب رفت و هر چند کوشید که چیزی به وی دهد قبول نکرد.

گر گدایی کنی از درگاه آن کن، باری که گدایان درش را سر سلطانی نیست صفت بسیار پسندیده استغناء و بی‌نیازی از خلق ضدّ طمع است. این صفت باعث قرب به پروردگار می‌شود. غنای حقیقی داشتن مال و ثروت نیست، بلکه استغنائی از خلق است. هرگاه بنده امور خود را به خدا واگذارد؛ خدا همه امور او را بر می‌آورد.

خداوند متعال می‌فرماید: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؛ «آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست» (زمر / ۳۶).

۴۸ ■ در بیان بخل

بخل صفتی است مذموم و نکوهیده و آن عبارت است از خودداری از بذل مال درجایی که بخشش باید کرد و این تفریط است؛ اما جهت اسراف آن است که خرج کند درجایی که نباید خرج کرد که این جهت افراط است که خداوند متعال این هر دو جهت را دشمن دارد.

صاحب جود را ساکنان زمین و آسمان دوست دارند.

پیامبر ﷺ فرمود: جود درختی است در بهشت که شاخه‌هایش را بر زمین گسترده و هر کس به یکی از آن شاخه‌ها چنگ درزند او را به بهشت می‌برد. جود کنید و بر اهل و عیال خود و بر خویشان و مردمان خوان نعمتی که خدا به شما ارزانی کرده است بگسترید تا محبوب خدا و خلق شوید:

بیا تا خوریم آنچه داریم شاد درم بر درم چند باید نهاد
درین باغ رنگین درختی نرُست که ماند از قفای تبرزین درست!

بالاترین مرتبه جود و بخشش، ایثار است که آدمی، دیگران را - با وجود احتیاجی که دارد - بر خویشتن برگزیند. چنین کسان را خداوند متعال در قرآن کریم بدین صورت یاد کرده است: **وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ؛** (انصار) هر چند به چیزی نیازمند باشند اما (مهاجران) را بر خود - در آن چیز - مقدّم می‌دارند. (حشر / ۹).

پیامبر اکرم ﷺ - بارها و بارها گرسنه می‌ماند و طعامش را به مستمندان بذل می‌کرد. در تفسیر سوره هل آتی (انسان) آمده است اهل بیت پیامبر ﷺ علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام سه روز روزه گرفتند و با آب افطار کردند و غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند.

در قرآن ناظر به همین ایثار آمده است: **وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّةٍ مَّشْكِنًا وَتَيْمِيمًا وَاسِيرًا؛** «و هم (بر دوستی خداوند) طعام می‌دهند مسکین و یتیم و اسیر را» (دهر / ۷).

سعدی در مقام مدح علی علیه‌السلام گوید:

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند

جَبَّار در مناقب او گفته هَلْ آتَى

گاه ایثار به مال است و گاه ایثار به جان. چنانکه علی علیه‌السلام در شب هجرت

رسول ﷺ از مکه به مدینه، در خوابگاه او خوابید و جان عزیز خود را در معرض

شمشیرهای برنده قرار داد.

این آیه شریفه اشارت به همین ایثار فوق العاده است: **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ؛** «بعضی مردان اند (مراد علی علیه‌السلام است) که از جان خود در راه رضای خدا درگذرند (مانند لیلۃ المبیّت) و خدا دوستدار چنین بندگان است (بقره / ۲۰۷).

جود و سخاوت مراتبی دارد: برخی از موارد واجب است و بعضی مستحبّ و از جهت مرّوت و عرف مستحسن است.

از عطا‌های واجب زکوة است که بر جمیع صدقات مقدّم است. زکوة گلشن مکنّت و ثروت را آب جاری و کشتزار آمال اهل زراعت و تجارت را نسیم بهاری است. در قرآن کریم همه جا با نماز قرین آمده است. در مذمت کسانی که از عطا و بخشش و زکوة خودداری می‌کنند و دینار بر دینار و درهم بر درهم می‌نهند؛ آمده است:

وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ؛ «... و کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند - از حبّ دنیا - آنها را به عذاب دردناک بشارت ده. روزی که آن (آن طلا و نقره ذخائرشان) در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی و پشت و پهلویشان را به آن داغ کنند (فرشتگان عذاب گویند) این است نتیجه آنچه ذخیره کردید. اکنون بچشید عذاب آن را» (توبه / ۳۴ / ۳۵).

از اسرار واجب بودن زکوة و ترغیب به بذل مال پاک ساختن نفس است از صفت ناپسند بخل و امساک. و دیگر شکر نعمتی است که خداوند به وی ارزانی داشته است.

طاعت و عبادت شکر نعمت بدن و اعضاء و جوارح است و بذل اموال و زکوة شکر نعمت مال. باید که به فرد محتاج پیش از آن که سؤال کند؛ بخشش نمود؛

زیرا بعد از سؤال آنچه شخص می‌دهد بهای آبرویی است که ریخته است. باید زکوة و حقوق واجب را آشکارا بذل کند؛ اما آنچه مستحب است پنهان بخشیدن آن افضل است. در هر حال باید رعایت حال و آبروی مستحق را بنماید زیرا آشکار کردن مال، اگر چه باعث تشویق دیگران می‌شود، اما چون ممکن است به ریا آلوده شود و یا گیرنده زکوة شرم و حیا کند؛ برای پرهیز از این امر، در صورت ضرورت، پنهان دادن مال را شایسته‌تر بدانند.

بخشنده زکوة نباید با بازگو کردن احسان خود یا خوار شمردن فقیر بر او متّ نهد و احسان خود را باطل نماید. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى؛ «صدقات خود را با متّ نهادن و اذیت کردن باطل نکنید.» (بقره / ۲۶۴).

متّ نهادن، همان بازگو کردن نعمتی است که به کسی بخشیده‌اید.

باید در حفظ آبروی فقیر سعی کرد و نیکی خود را پیش مردمان بازگو نمود. باید مرتبه فقیر را که در نزد خدا بیقین بزرگ است - در نزد خلق و خود خوار نپندارد:

در سُفالین پاره رندان به خواری منگرید

کاین حریفان خدمت جام جهان بین کرده‌اند

باید در عطا و بخشش و دادن زکوة اهل تقوا و ورع را مقدّم داشت. آنچه به آنان می‌دهیم، باید به قصد قربت به خدا باشد نه برای کسب شهرت در دنیا و از بهترین اموالی باشد که فراهم کرده‌ایم؛ زیرا این احسان سرانجام به خدا می‌رسد، سپس به دست فقیر. به همین جهت در قرآن کریم آمده است:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؛ «هرگز به مقام نیکی کردن نمی‌رسید مگر آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید.» (آل عمران / ۹۲).

کهنه پاره‌های بی مصرف را به فقیران دادن اهانت به خداست [عیاذُباللّهِ]. گفته‌اند با دستی که احسان می‌کنید آن را ببوسید که دست بخشنده به دست خدا

رسیده است. مال حلال را - برای بخشش به اهل استحقاق دهید و گرنه بذر پاشیدن در زمین شوره زار است. همچنان که عالم باید علم خود را به عاشقان دانش و پروانه‌های گرد شمع فروزان علم بیاموزد نه به خفاشان کور باطن بی بها. در پرداخت زکوة اقارب و خویشان و ذوی الارحام را باید مقدّم داشت. از آن جا که دعای گیرنده مستحق و با تقوا مورد قبول خداوند متعال قرار می‌گیرد؛ از او التماس دعا کند که سرانجامش به نیکی و نیک بختی منتهی شود.

از عطایای واجبه دیگر خمس است که خداوند آن را بر کسانی که به پیامبر ﷺ نسبت دارند مقرر فرموده است؛ زیرا ذریه پیغمبر ﷺ از صدقات و زکوة برکنارند در عوض خمس غنایم و هر منفعتی که به شما عاید می‌شود خاصّ سادات شده است. در قرآن کریم آمده است:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أُمَّتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ؛ «ای مؤمنان بدانید که هر چه به شما فایده و غنمیت رسد، خمس آن خاصّ خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفر ماندگان است. به آنها بدهید اگر به خدا و به آنچه بر بنده خود (محمد ﷺ) در روز فرقان که دو سپاه روبرو شدند ایمان آورده‌اید...» (انفال / ۴۱).

پیامبر عظیم الشان اسلام ملاحظت به فرزندان و بستگان و ذراری خود را به مسلمانان سفارش فرموده است در قرآن کریم نیز آمده است:

... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ «بگو من اجر رسالت از شما جز این نخواهم که موّدت و محبّت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید.» (شوری / ۲۳).

عیادت و دلجویی و یاری کردن اولاد پیامبر ﷺ بر هر فرد مسلمان لازم و واجب است.

عطای دیگر کمک به اهل و عیال در خانه و در بیرون از خانه است که سیره

پسندیده پیشوایان بزرگ و در درجه نخست خود پیامبر ﷺ بوده است که با زنان در کارخانه کمک و معاضدت می‌فرمودند؛ تا جایی که گفته شده است کمک به اهل و عیال کفاره گناهان کبیره است و کسی که برای حفظ آبروی خود و خانواده در پی کسب حلال و تأمین معاش باشد مانند جهادگر در راه خداست.

عطای دیگر مهمان کردن خویشان، همسایگان و دوستان است که وسعت رزق می‌بخشد و موجب طول عمر و برکت می‌گردد. خداوند رزق مهمان را به شخص مهمانی دهنده می‌رساند.

صدقه دادن در هر بامداد یا شامگاه و در هر موقع باعث رفع بلاها و آفات می‌شود. هدیه دادن به خویشان و دوستان و فرزندان و اهل و عیال حتی به کسانی که بظاهر دشمن‌اند؛ موجب ازدیاد دوستی و محبت بین شما و دیگران می‌شود.

هدیه را قبول کنید و در مقابل هدیه‌ای متناسب به هدیه دهنده (مهدی) ببخشید که بر محبت بین شما می‌افزاید. هدیه دادن و هدیه گرفتن سنت رسول اکرم ﷺ بوده است.

در همه این نوع عطاها و صدقات باید تقرب به خداوند مورد نظر باشد نه خودنمایی و شهرت و آوازه و تکلف و اسراف که موجب تباهی می‌گردد. از عطاها و دیگر که رتبه‌ای بلند در نزد خداوند متعال دارد قرض دادن به صورت قرض الحسنه و مهلت دادن به قرض دار است تا استطاعت پرداخت داشته باشد. خداوند متعال از این قرض دادن چنین یاد کرده است:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَا عَقَّهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً؟ « کیست که خدا را وام (قرضه الحسنه) دهد تا خدا بر او به چندین برابر بیفزاید؟ » (بقره / ۲۴۴).

در حقیقت، گویی به خدا قرض می‌دهید و ثواب آن را از خدا می‌گیرید. قرض دهنده باید بر مقروض تنگ‌نگیرد و آبروی او را نریزد و به او مهلت پرداخت بدهد. از عطاها بسیار مهم که در اسلام از صدر اسلام معمول بوده است و منشأ خیرات بسیار در همه زمینه‌ها شده است: وقف کردن و صدقات جاریه

است. مانند ساختن مسجد و مدرسه و پل و رباط و جاری کردن قنات یا حفر چاه و نشاندن درخت و مانند اینها. که اثر خیر آن به روزگاران باقی می‌ماند و نفع آن به صاحب آن (واقف) می‌رسد.

امام صادق علیه السلام فرمود: شش چیز است که فیض ثواب آن به مؤمن حتی بعد از وفات عاید می‌شود: ۱- فرزند مسلمانی که برای پدر یا اجداد خود طلب مغفرت کند.

۲- مصحفی که بعد از خود بگذارد تا تلاوت شود. ۳- درختی میوه‌دار که از میوه‌اش بهره‌مند شوند یا درختی که در سایه‌اش بنشینند و آسایش کنند. ۴- آبی که از قنات یا چاه جاری سازند. ۵- صدقه جاریه‌ای که وقف سازد مانند: مدرسه، مسجد، پل، دارالقرآن، حسینیه و کاروانسرا، جاده و راه و مزارع و کشتزارها. ۶- سنت نیکویی که بعد از خود بر جای گذارد مانند مهمان کردن خویشان و صله رحم بستگان؛ یا جلساتی که از عده‌ای از مسلمانان برای خواندن مراثی یا مناقب اهل‌البیت علیهم السلام یا دعا و ذکر تشکیل شود.

۴۹ ■ اموال و طریق کسب آنها

اموال بر حسب طریق کسب به سه نوع تقسیم می‌شود: حلال - حرام و مشتبه. مالی که از راه کسب حلال یا ارث یا هبه - با رعایت شرایط شرعی - به شخص رسیده است حلال می‌باشد. اما اموالی که از طریق رشوه، یا غضب مال یتیم، غیر یتیم، با قوه قهریه، یا ربا فراهم آمده است حرام واضح است. سوم اموالی است که مشتبه و مکروه است و بین حرام بودن و حلال بودن آن تردید است.

در حرام و حلال و مشتبه نیز درجات و مراتبی وجود دارد:

اول آن که ذات آن حرام است مانند خوک.

دوم این که به جهت صفتی که عارض شده است؛ حرام می‌باشد مانند طعامی

که به زهر آلوده شده.

سوم این که به واسطه نقص و خللی که در گرفتن و دادن آن پدید آمده حرام شده است؛ مانند اموالی که به غصب و ظلم و دزدی و خیانت و رشوه و کم فروشی و ربا کسب گردیده. بر خلاف کسانی که از خوردن مال حرام پرهیزی ندارند و دلهاشان با گذشت زمان، تاریک و تیره و سنگین می‌شود، کسانی هستند که از مال حرام پرهیز می‌کنند. اینها متّصف به صفت زهد و ورع‌اند و اهل سعادت و نجات می‌باشند. اینان در پی کسب حلال روز را به شب می‌رسانند و به بهترین عبادات، در حقیقت، دست می‌زنند؛ زیرا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: *الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جِزَاءً أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ*؛ «بندگی خدا هفتاد جزء است که بهترین آنها کار کردن و طلب و کسب حلال است».

کسب حلال باعث قبولی دعا در پیشگاه الهی می‌شود. چنان که برخی از اصحاب از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواستند که مستجاب الدعوه شوند: حضرت فرمودند کسب و مال خود را حلال کنید تا دعاهای شما مستجاب شود. مال حلال را اقسامی است:

۱ - انجام دادن کارهایی که دیگران به آن محتاج‌اند، مانند کفّاشی، عطّاری، قالی‌بافی، حصیربافی و بسیاری از کارها و مشاغلی که بر میزان شرع انجام پذیرند.

مالی که از روی رضایت قلب به شخص دیگری داده شود، حلال است. زیرا گفته‌اند: *«لَا يَحِلُّ مَالٌ أَمْرٍ إِلَّا عَنْ طَيْبِ نَفْسِهِ»* مال هیچکس بر دیگری حلال نیست مگر اینکه از روی رضایت قلبی باشد.

احیاء زمینهای موات یعنی آباد کردن زمینهایی که صاحب معین نداشته باشد. آب کشیدن از رودخانه، صید حیوانات، هیمه‌کشی از بیابان و مشاغل دیگر مانند: بنّایی، نجاری و آهنگری و ...

۲ - غنیمت گرفتن از کفار حربی و دشمنان خدا بر مسلمانان حلال است.

۳ - ارث و هبه و صدقات دیگر که بر موازین شرع مبتنی باشد.

۴ - بیع، اجاره، صلح و شرکت و حواله با رعایت قوانین شرع مقدّس.

۵ - زراعت و منافع حیوانات مانند گوسفندداری و گاوداری و ...

کسب حرام نیز راههای زیادی دارد از جمله: دزدی - رَمَال و فالگیری و اغفال مردم از طریق صحنه آرایه‌های مسخره و دلچکی و آواز خوانی غیر مجاز، گول‌زدن به هر طریق که باشد. و «مکاسب محرّمه» دیگر که تفصیل آنها در کتب فقه آمده است.

همچنانکه کار کردن مایه عزّت و تقربّ به خدا می‌شود؛ سربار و کَلّ بر مردم شدن و گدایی باعث دوری از پیشگاه حق است چنانکه فرموده‌اند: *مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّةً عَلَى النَّاسِ*؛ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «کسی که بار زندگی خود را بر دوش دیگران بیندازد و سربار سایرین شود از رحمت خدا دور است.»

گدایی برای کسانی که جسم و جان سالمی دارند و می‌توانند کار کنند حرام است؛ البته افراد مفلوج، کور و ناقص‌العضو استثنا می‌باشند که باید دولت اسلامی برای آنها ممرّ حلالی از طریق اعانت قرار دهد.

۵۰ ■ در بیان خیانت و غدر

خیانت و غدر: از صفات زشت و ناپسند است. به مال مردم تجاوز کردن و بدون عذر شرعی اموال کسان را نگهداشتن و از آن بهره بردن و غش و تدلیس نمودن و کالای معیوبی را بی‌عیب نشان دادن از صفات مهلک است که فرجام بسیار زشت دارد و عملی حرام است.

ضد صفت خیانت؛ امانت و راستکاری است که از شمار نیکوترین صفات و فضایل انسانی است.

سه صفت است که در هر مسلمانی باشد نشانه ایمان اوست. ادای امانت - وفای به وعده - نیکی کردن نسبت به والدین.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از نمازگزاردن و روزه گرفتن افراد فریفته نشوید که ممکن است بر حسب عادت آنها را انجام دهند زیرا از عدم انجام دادن آنها دچار وحشت می‌شوند؛ امتحانشان کنید به ادای امانت و راستگویی؛ که اگر این دو را داشتند مورد اطمینان خواهند بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام به امانت شهره بودند و در نزد خدا و خلق عزیز و گرامی و چه زشت است حال خیانتکاران که سرانجام آنان نکبت است و سیه روزی.

خوض در باطل: فرو رفتن در داستانها و حکایاتی که از اهل فسق و فجور نقل شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله از نشر سخنان و شرح اعمال زشت تباهکاران منع می‌فرمودند. این چنین سخنان موجب تجرّی و جسارت در اعمال قبیح و زشت می‌شود.

تکلم بما لا یعنی: یعنی سخن گفتن در اموری که بی فایده است و موجب ضایع شدن اوقات عزیز عمر آدمی می‌شود. هرزه گویی ممکن است، کم‌کم، انسان را به وادی غیبت و یا خوض در باطل بکشاند و این عمل شایسته مؤمن مسلمان نیست. مانند این که از کسی می‌پرسید از کجا می‌آیید و به کجا می‌روید؟ آیا روزه‌دار هستید یا نه؟ و پرسشهایی از این قبیل که بی‌معنی و نابجاست و حتی گاهی موجب آزار دیگران می‌شود؛ زیرا پاسخ دادن به چنین سوالاتی ممکن است برای افراد دشوار باشد. لقمان بر حضرت داوود علیه السلام وارد شد که زره می‌بافت. لقمان نمی‌دانست که زره چیست. اما سکوت کرد و صبر نمود. داوود علیه السلام خود زره را پوشید و فایده آن را به لقمان گفت. لقمان با خود گفت: چه شایسته کاری کردم که صبر و سکوت کردم و مشکل من حل شد. و بسیاری از این موارد که یا خوض در باطل است یا تکلم بما لا یعنی. درمان این همه سکوت و خاموشی است.

خاموشی و سکوت - جز در موارد لازم که گفتن سخنی ضرورت دارد - آدمی را از بسیاری مهالک و گناهان حفظ می‌کند و بر وقار و حرمت شخص می‌افزاید.

قدر سکوت را باید دانست که زبان سخنگو گاه کلید درهای بسته گناهان است و سکوت انسان را از ورود به دروازه‌های گناه حفظ می‌کند.

حسد - از صفات نکوهیده آدمی است و آن عبارت است از آرزوی زوال نعمت از هموعان و برادران مسلمان. اگر کسی تمنای زوال نعمتی برای برادر مسلمان یا هم‌نوع خود نکند؛ بلکه مانند آن نعمت را برای خود بخواهد، آن را غبطه گویند. ضدّ حسد، نصیحت است و آن عبارت است از خواستن نعمتی برای برادر مسلمان که صلاح و مصلحت او در داشتن آن نعمت باشد. معیار و میزان در نصیحت آن است که هر چه را برای خود خواهد و مصلحت بداند برای برادر و هم‌نوع خود هم بخواهد. و آنچه را برای خود مکروه می‌داند، برای او نیز ناپسند و مکروه بداند.

حسد جان و تن صاحب خود را می‌گدازد و او را به حزن و الم دچار می‌سازد: عقبه‌ای زین صعبر در راه نیست ای خنک آن کش حسد همراه نیست حسود از چند جهت بیچاره است:

۱- چون نعمتهای خدا به بندگان می‌رسد؛ حسود پیوسته محزون و غمگین است.

۲- حسود به جهت غیبتی که از محسود می‌کند وزر و وبال و گناه محسود را بر دوش خود می‌گیرد؛ و اعمال صالحه خود را به دیوان اعمال محسود نقل می‌کند.

۳- حسود با حسد جانکاه خود گویی با پروردگار عالم عناد دارد و ضدّیت می‌ورزد. و با مشیّت و مقدرات الهی که از روی کمال حکمت و مصلحت است دشمن است و زوال آن نعمتی را می‌خواهد که خدا - برای بندگانش، خواسته است. گویی خود را - العیاذبالله - از خدا داناتر می‌داند و این کفر است.

با توجه به این جهات؛ حسد بدترین صفت و حسود فردی شقی و بدبخت است. خداوند متعال در قرآن کریم به این چنین افرادی اشاره فرموده است: از جمله می‌فرماید: **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛** «آیا حسد

می‌ورزند (بیهود) با مردم (مسلمانان) بر آنچه خداوند به آنها از فضل خود داده است؟» (نساء / ۵۴).

اصل حسد از کوری دل است و انکار فضل خداوند متعال و این دو عامل برای در افتادن حسود به وادی کفر بسنده می‌باشد و در قیامت به او نمی‌رسد مگر عذاب و فضیحت.

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: الْحَسُودُ لَا يَسُودُ؛ «حسود هرگز به سروری و شرافت نائل نمی‌شود» و نیز فرمود: الْحَسُودُ مَغْمُومٌ؛ «حسود پیوسته اندوهگین است».

گاه منشأ حسد علاوه بر خبث نفس و ناپاکی باطن تکبر و تجبر است که حاسد می‌پندارد که اگر نعمتی به دیگری رسد دیگر مطیع و منقاد او نخواهد بود. در مورد افرادی که یک شغل و کسب واحد دارند همین خصیصه بر یکی از آن دو یا چند نفر غلبه می‌کند و او را دچار حسدی جانکاه می‌سازد.

کفار با حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همین حسد و منافسه را داشتند و اعجاب از اینکه خداوند متعال چرا سروری و پیامبری را به کودکی یتیم ارزانی فرموده؛ حسد می‌ورزیدند. قرآن حال آنان را درین آیه مبارکه بیان فرموده است: وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرْآنِ عَظِيمٍ؛ «و باز گفتند چرا این قرآن بر آن مرد بزرگ قریه مکه و طایف نازل نشد؟» (زخرف / ۳۱).

بسیاری از امتهای قبل از رسول مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز به پیامبران خدا همین طعن و سخن عتاب‌آمیز را تکرار می‌کردند: مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا؛ شما نیستید مگر بشری همچون ما (یس / ۱۵). و این که می‌خواستند همه نعمتهای الهی به آنان تعلق گیرد. از جهل و حماقت‌شان بود. منشأ حسد، در عموم موارد به دنیا و مال و مقام دنیا بر می‌گردد که به علت تنگی و محصور بودن منافع آن؛ اهل دنیا بر یکدیگر حسد می‌برند و دچار منافسه و مناقشه می‌گردند چنان که دو همکار و دو همکسب و حتی دو عالم و دو واعظ - چون چشم بر دنیا و زخارف آن و شهرت و مقام دارند - بر یکدیگر حسد می‌برند اما افرادی که طالب آخرت و قرب حق‌اند از این صفت

مذموم بدورند.

خیزو وداعی بکن ایام را از پی دانه مکش این دام را
خط به جهان درکش و بیغم بزی دور شو از دور و مسلم بزی
برای درمان حسد، این مرض جانکاه، در ناپایداری جهان تا مل باید کرد که نه
محسود بماند نه حسود. هر دو بزودی دنیا را رها می‌کنند و در پیشگاه عدالت حق
حاضر می‌شوند. نگاهی به گذشتگان این دیار ما را به بی‌قراری این متاع فریبنده
زود گذر واقف می‌سازد.

آخر همه کدورت گلچین و باغبان

گردد بدل به صلح چو فصل خزان شود.
دوم توجه به این نکته که همه نعمتها را خداوند - بنا به مصالحی - به بندگان
خود ارزانی می‌دارد و محسود را در این میانه نه تقصیری است و نه نقصانی از
حسد حاسد به او می‌رسد؛ تنها روسیاهی برای حسود باقی می‌ماند:

اگر تیغ عالم بجنبند زجای نبرد رگی تا نخواهد خدای
در قرآن کریم آمده است: لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ؛ «برای هر زمانی کتابی است معین».
(رعد / ۳۸). وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ؛ برای هر چیزی در نزد خدا اندازه مشخصی
است» (رعد / ۸).

بنابر این به حسد حاسد نعمتی از محسود - جز به امر و مشیت حق - زایل
نمی‌شود. و زمان مقدر الهی پس و پیش نمی‌گردد. بدبخت حسود است که در دنیا
به عذاب حسد دچار است و چون از محسود بدگویی یا غیبت می‌کند یا به او
تهمت می‌زند اعمال صالحه و نیک حاسد در روزنامه عمل محسود نوشته می‌شود
و خود دست تهی به عرصه قیامت حاضر می‌گردد، همچون بازرگانی ورشکسته و
پاکباخته. آن که به درد حسد دچار است باید به خدای منعم توجه کند و همه چیز
را از او بداند و نسبت به محسود خود زبان به مدح و نصیحت بگشاید و کم‌کم به او
و دیگران بفهماند که از این صفت ناپسند جان و روح خود را آزاد کرده است:

صلح کل کردیم با خلق بشر تو به ما بد می کن و نیکی نگر
 همه را از آن جا که افراد بشر و هم نوع یا برادر و خواهر دینی اند به چشم
 محبت ببیند، تا:
 نه از خارش غم دامن دریدن نه از تیغش هراس سر بریدن
 داشته باشد.

ضد صفت حسد، نصیحت و خیرخواهی نسبت به هموعان و برادران مسلمان
 است. همه را به چشم خیرخواهی بنگرد و آنچه بر خود نمی پسندد بر دیگران هم
 نپسندد. صالحان و نیکوکاران را - در هر مرتبه و مقامی هستند - دوست بدارد.
 در حدیث آمده است: المرءُ يحشُرُ معَ مَنْ أَحَبَّهُ هر کسی با آن کس در قیامت
 محشور می شود که دوستش دارد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب
 برادرش خیرخواه او باشد. و چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند. شایسته ترین فرد
 کسی است که پیوسته خیرخواه مردمان باشد.

۵۱ ■ اهانت به بندگان خدا و تحقیر آنها

از صفات زشتی که برای افراد متکبر و خودپسند ناآگاه پیش می آید، اهانت و
 تحقیر نمودن بندگان خداست. این عمل در شریعت مقدس اسلام حرام و موجب
 هلاکت است. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که خوار و
 بی مقدار شمارد یکی از مؤمنان و دوستان خدا را چنان است که با خداوند متعال به
 محاربه و جنگ برخاسته است.

بنندگان باید رابطه خالق و مخلوق را پیش نظر آورند و مردم را به چشم احترام
 بنگرند و بدانند که تحقیر مخلوق به خالق بر می گردد.

ضد این صفت تکبریم و تعظیم مؤمنان است که موجب رضوان و رضایت حق و
 باعث ایمنی از غضب خداوند می شود. اکرام و اعزاز مؤمن اکرام و اعزاز خدای

تعالی است. به تجربه ثابت شده است که هر که به هر نظری مردم را می بیند و با
 آنها رفتار می کند؛ مردم نیز با همان نظر به او می نگرند:

همینت پسند است اگر بشنوی که گر خار کاری سمن ندروی
 بویژه، به اهل علم و ورع و تقوا باید احترامی شایسته آنها بشود که موجب
 حسنت و ثوابت اخروی و پادشاهی بی شمار است.

اکرام و احترام نسبت به پیران قوم و ترحم بر صغیرها و کودکان سفارش خاص
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: أَكْرَمُكُمْ أَكْبَارُكُمْ وَ أَرْحَمُكُمْ صِغَارُكُمْ؛ «بزرگان را
 احترام کنید و بر کوچکتران ترحم نمایید».

امام صادق علیه السلام فرمود: از ما نیست کسی که احترام پیران را فرو گذارد و به
 اطفال رحم و شفقت ننماید.

طایفه دیگر که باید مورد اکرام و احترام باشند ذریه و اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله اند که به
 موجب آیه شریفه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ «بگو: من برای
 رسالت خود بر شما مزدی نمی خواهم مگر این که نسبت به نزدیکان من دوستی و
 محبت کنید» (شوری / ۲۳).

مودت و دوستی با اهل بیت علیهم السلام اجر و پاداش رسالت سرور عالمیان صلی الله علیه و آله
 است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود به نیکان سادات به خاطر خدا و به بدان شان به جهت من
 مودت و دوستی کنید و در کارها و گرفتاریهایشان اعانت و سعی نمائید.

ظلم از صفات مذموم و نکوهیده است و آن در اصل به معنی کار نابجا کردن و
 تعدی نمودن از حد وسط است - چه در جهت افراط و چه در جهت تفریط - ظلم به
 این معنی جامع همه رذیلتها و کارهای زشت شرعی و عقلی می باشد.

در معنی محدودتر، ظلم عبارت است از آزار و ضرر به غیر رساندن از کشتن
 یا زدن یا دشنام دادن و ... و بیشتر این معنی مورد نظر است که در قرآن هم بدان
 اشاره شده است:

و لا تحسبنَّ اللهَ غافلاً عما یعملُ الظَّالمونَ؛ «و هرگز مپندار که خدا از کردار

توانایی و قدرت مظلوم بر ظالم - در قیامت - بسی شدیدتر و بالاتر است از امروز که ظالم قدرت بر مظلوم دارد: **يَوْمَ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ.**

تحمّل کن ای ناتوان از قوی که روزی تواناتر از وی شوی
خانهٔ ستمگر از بنیاد خراب است و بزودی بر باد می‌رود:

پایداری به عدل و داد بود ظلم و شاهی چراغ و باد بود
بدنامی و لعنتی که بر ظالم می‌رود و همه از آن یاد می‌کنند خود نوعی انتقام است که به جهت غفلت از دادخواهی مظلومان و عدم شفقت بر ستم رسیدگان دامنش را آلوده می‌سازد:

نماند ستمکار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار

ضدّ ظلم به معنی اخصّ و محدود آن عدالت است و آن عبارت از باز داشتن خود از ستم به مردمان و دفع ظلم از دیگران و نگاهداشتن هر کس بر حقّ خود می‌باشد. این صفت مبارک تا قیام قیامت موجب نام نیک و سربلندی است. خداوند متعال این زمین و آسمان و ستارگان و افلاک را که با نظام خاص و نظم ویژه در گردش لیل و نهارند و دقیقه‌ای از دقایق از محور اصلی خود منحصر ف نمی‌شوند به عدل و داد آفریده است: **بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْأَسْمَانُ وَالزَّمِينُ وَعَالَمٌ كُونٍ وَفَسَادٍ بِالْعَدْلِ إِسْتَادَ وَدَرُغْدَشْ أُنْد.**

و نیز در قرآن کریم آمده است: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَاتِّئَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ؛** «همانا خدا خلق را به عدل و احسان و به عطا به خویشاوندان امر می‌کند» (نحل / ۹۰).

از رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که یک ساعت به عدل پرداختن بهتر است از هفتاد سال عبادت که روزها روزه‌دار باشند و شبها به احیاء و شب زنده‌داری سپری نمایند.

اگر عدل کردی در این ملک و مال به مالی و ملکی رسی بی زوال

ستمکاران غافل است...» (ابراهیم / ۴۲).

و نیز آمده است: **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ؛** «بزودی خواهند دانست آنان که ستم کردند که به چه کیفر گاهی و دوزخ انتقامی بازگشت می‌کنند.» (شعراء / ۲۲۷).

اگر باعث این نوع ظلم، عداوت و کینه باشد از نتایج قوهٔ غضبیه است و اگر مربوط به حرص و غصب مال دیگران باشد از جمله ردیلهای قوهٔ شهویه خواهد بود.

به هر صورت ظلم از بدترین و شدیدترین گناهان بشری است، که باعث هلاک و عذاب و ندامت بسیار می‌شود و عاقبتش آتش دوزخ است. خداوند متعال - به هر صورت در دنیا و آخرت - مکافات ظالم را به او می‌رساند.

چو بد کردی مباش ایمن زآفات که واجب شد طبیعت را مکافات
حضرت سجّاد عَلَيْهِ السَّلَام به فرزندش امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام وصیّت فرمود: زنهار ظلم نکنی بر کسی که دادرسی به غیر از خداوند متعال نداشته باشد.

هان! ای کسی که زمام اختیار مردم را در دست داری تا بیچارگان درمانده را نیازاری که خداوند منتقم داد مظلوم از تو بستاند:

منجنیق آه مظلومان به صبح زود گیرد ظالمان را در حصار
حاکم و فرمانروای خلق همچون شبان است که باید آزار گرگ خونخواره را از رمه و گلّهٔ رعیت دور سازد؛ وگرنه خداوند، ظالمی را بر او مسلط خواهد کرد که انتقام از او بستاند:

مکن خیره بر زیر دستان ستم که دستی است بالای دست تو هم
مها زورمندی مکن با کهان که بر یک نمط می‌نماند جهان
شگفت است که کسانی عاقبت ظالمان را خوانده یا شنیده و حتی با چشم دیده‌اند با وجود یقین؛ دست از ظلم بر نمی‌دارند و فرجام کار را نمی‌نگرند که: روز

فرمانروای عادل را با اجرای عدل چند امتیاز حاصل می‌شود:

- ۱- عدل کردن مایهٔ تحصیل محبت و دوستی مردم می‌شود.
- ۲- عدل موجب کسب نام نیک می‌گردد و نام نیک جاودان می‌ماند.
- ۳- عدل باعث دوام و برقراری فرمانروایی می‌شود. چنان که علی ع می‌فرماید: *حُسْنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّيَاسَةَ*؛ «نیکو نگه‌داشتن و تدبیر شایسته در امور مملکت باعث دوام ریاست و بقای سروری می‌گردد.»
- چو سلطان به فرمان داور بود خدایش نگهبان و یاور بود
گزند کسانش نیاید پسند که ترسد که در ملکش آید گزند
- ۴- دادگری باعث آبادی و آبادانی است و ظلم موجب ویرانی:
چو خواهد که ویران کند عالمی نهد ملک در پنجهٔ ظالمی
- ۵- دادگری مایهٔ تشویق دیگر فرماندهان است به عدل و داد.
- ۶- فرمانروایی که به عدل و داد موصوف شد او را شأن و شوکتی حاصل می‌شود که هیچ چیز با آن برابری نتواند کرد. کدام سریر بلند با کاخ دل‌های معمور فقیران و ستمدیدگان همسری کند؟ از مال و ملک دنیا چه به دست آید که بهتر از شاد کردن دل‌های دردمندان باشد؟ در برابر عدل فرمانروایان، دعای مستمندان بهترین هدیه است که به آنان تقدیم می‌شود.

دعای ضعیفان امیداور زبازوی مردی به آید بکار

در سایهٔ عدل فرمانروایان کار و کسب مردم رونق گیرد، بازار علم و عمل طراوت یابد ناموس دین و شریعت نیرویی تازه گیرد و رفاه و آسایش و امید مردم به زندگی بهتر و فرجام نیکوتر افزایش یابد. در حقیقت مدینهٔ فاضله در پرتو عدل؛ صورت حقیقت پیدا می‌کند؛ همه به هم مهربان و خدمتگزار می‌گردند. از شرایط نخستین حاکم و ولی امر آن است که در هر کار خدا را منظور نظر داشته باشد. امور مردمان را به کسی سپارد که خدا ترس و پرهیزگار باشد نه ظالم و ستمکار: ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دستها بر خداست

کسی باید از داور اندیشناک نه از رفع دیوان و زجر و هلاک
باید فرمانروا پیوسته از خبرگزاران دانا و دیندار و دلسوز، تجسس احوال مردم کند و لحظه‌ای از حال آنها بی‌خبر نماند. همیشه سخن مظلومان را - بی مانع و رادع - بشنود و بداند که وجود متظلمان نشانهٔ امیدی است که به دادخواهی حاکم بسته‌اند و از او - که مانند طیبی دانا و دلسوز است - درمان دردهای خود را می‌خواهند. فرمانروا باید سخن آنان را بشنود و این امر را منافی شأن و مقام خود نداند. و چون پاسبانی بیدار و هوشیار به ناله‌های ستم رسیدگان گوش فرا دهد که:
نیاید به نزدیک دانا پسند شبان خفته و گرگ در گوسفند
حرام است بر پادشه خواب خوش که باشد ضعیف از قوی بارکش
حضرت علی ع در ایام خلافت روزها به کار خلق می‌پرداخت و شبها به عبادت. یاران وفادار به آن حضرت گفتند: چرا این همه تعب بر خود می‌نهیید؟ فرمود: اگر روز بی‌اسایم کار رعیت ناساخته می‌ماند و اگر شب بی‌ارامم کار من خلل می‌یابد.

فرمانروایی که شب راحت بخوابد یا به عیش و خوشی وقت بگذراند؛ معلوم است که چه بی‌خبر خواهد بود از آه و نالهٔ ستم رسیدگان و بیچارگانی که در گوشهٔ زندانها یا در خانه‌های ویرانهٔ خود با آه و درد شبها را می‌گذرانند و دادخواهی‌شان به گوش کسی نمی‌رسد.

تراشب به عیش و طرب می‌رود چه دانی که بر ما چه شب می‌رود؟
فرمانروای خلق بویژه حاکم مسلمانان باید که از بدعت و گذاردن آیین بد اجتناب کند:

نباید به رسم بد آیین نهاد که گویند لعنت بر آن کاین نهاد
بسا نام نیکوی پنجاه سال که یک نام زشتش کند پایمال
در هنگامی که ضرورت دارد از سر خطای گناهکار در گذرد و او را به عفو و شفقت مورد لطف خود قرار دهد و از ناپاکان خبیثی که به ناموس و مال مردم

تجاوز کرده‌اند انتقام کشد. والی باید که در آسایش خلق بکوشد و در پی لذات و خواهشهای نفس خود نباشد:

نسیا ساید اندر دیار توکس چو آسایش خویش خواهی و بس
مردمان نیز مکلف‌اند فرمان فرمانروای عادل را گردن نهند و با عدالت و انصاف
در کارهای خود عمل کنند تا ملک رونق گیرد و خود در آرامش و آسایش زیست
کنند. اما درمان این صفت مذموم در حاکمان و فرمانروایان خلق، علم و عمل
است.

فرمانروا باید پیوسته در احوال سلاطین گذشته تأمل کند و دریابد که
قدرتمندان گذشته چه کردند و از آنان چه بر جای مانده است؟ باید اکنون که نوبت
قدرت به حاکم مقتدر رسیده است، فرصت را غنیمت شمارد:

دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند دریاب ضعیفان را در وقت توانایی
باید از سرگذشت گذشتگان عبرت گیرد. ملک سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام که جن و انس
مسخر او بودن، کجا رفت؟ حال دیگران معلوم است:

جهان ای پسر ملک جاوید نیست ز دنیا وفاداری امید نیست
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام
به آخر ندیدی که بر باد رفت خنک آن که با دانش و داد رفت
نکویی کن امروز چون ده تو راست که سال دگر دیگری کد خداست
هان! به این چند روزه دوران قدرت نباید مغرور شد و از عدل و داد و شفقت و
مرحمت بر زیر دستان نباید غافل ماند.

۵۲ ■ اهتمام در کار مسلمانان و امر به معروف و نهی از منکر

اهتمام در کار مسلمانان و اعانت در بر آوردن حاجات مردمان - از بهترین
صفات است که همگان باید مواظبت در انجام دادن آن بنمایند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:
مَنْ أَصْبَحَ وَكَمْ يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ «کسی که صبح کند و در پی

قضای حوائج مسلمانان نباشد؛ مسلمان نیست.» کسی که به مؤمن و مسلمانی
استخفاف کند و حاجت او را حقیر و خفیف بشمارد به خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این خفت
را رسانده است. کسی که در پی بر آوردن حاجت مسلمانی قدم بر دارد و سعی در
بر آوردن نیاز وی کند ثواب حج برای او قرار دهند.

کسی نیک ببیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای
خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است
همه بندگان خدای‌اند، نیکی و احسان به بنده خدا موجب رضایت حق می‌شود:

غم جمله خور در هوای یکی مراعات صدکن برای یکی
ادخال سرور در قلب مؤمن ثواب بسیار دارد. باید سعی کرد مؤمنان و
مسلمانان و بندگان خدا را شاد نمود؛ که شاد کردن بنده مانند شاد کردن مولای
اوست.

حضرت رضاء عَلَيْهَا السَّلَام فرمود هر که شاد کند مؤمنی را خدای تعالی دل او را در روز
قیامت شاد خواهد کرد.

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: هر که سرور و شادی داخل دل مؤمنی کند؛ حضرت
رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شاد کرده است و هر که حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شاد کند، خدا را
شاد نموده است. باید از رساندن اخبار وحشت‌آور و اندوه‌زا به برادران مسلمان و
بنندگان خدا خودداری کرد.

بهوش باش دلی را به قهر نخراشی به ناخنی که توانی گره گشایی کرد
اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر: از امور بسیار مهمی است که مایه
رونق شریعت و بر پاداشتن معالم دین می‌شود. کوتاهی در این مهم یا از طمع یا از
ضعف نفس است. جامعه‌ای که در آن امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شود،
خیرات و برکات از آن اجتماع رخت بر می‌بندد؛ و قبیح و زشتی اعمال ناهنجار از
بین می‌رود. هر کس باید به قدر توانایی در طریق مسالمت و در شرایط مساعد،
خانواده و خویشان و اطرافیان خود را به کارهای نیکو تشویق کند و از اعمال قبیح

و زشت باز دارد.

حضرت رسول ﷺ فرمود: وقتی امر به معروف و نهی از منکر در میان قومی به سهل انگاری و تعطیل انجامد؛ بدان و اشرار بر آن قوم مسلط می شوند و دعای نیکان نیز مستجاب نمی گردد.

در قرآن کریم آیاتی آمده است که امر به معروف و نهی از منکر را تعلیم و تأکید فرموده است:

وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ «و باید از شما مسلمانان برخی که (داناتر و با تقواترند) خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی کنند و اینان رستگاران اند.» (آل عمران / ۱۰۴) و نیز آمده است: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ «شما (مسلمانان حقیقی) نیکوترین امتی هستید که بر آن قیام کردند که مردم را به نیکوکاری و اداری کنند و از بدکاری باز دارند...» (آل عمران / ۱۱۰).

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای است مهم که سایر فرائض به وسیله آن احیا و زنده می شود، راهها امن می گردد، مکاسب حلال می شود، زمین آباد می گردد، امر شریعت استقامت پیدا می کند. مسلمان نباید در انجام دادن این فریضه کوتاهی کند و ترس به دل راه دهد؛ بلکه باید حمیت و غیرت دین او را بر سر خشم آورد و هیبت و شکوه او موجب شود تا منکرات از بین برود و معروف شایع گردد و امر حق به گوش همه برسد:

رسانیدن امر حق طاعت است ز زندان نترسی که یک ساعت است حضرت رسول ﷺ فرمود: گرمی ترین شهید در نزد خدا کسی است که سخن حقّی را در نزد حاکم ظالمی بر زبان آورد و سخن حق باعث شهادت او شود.

مسلمان معتقد به مبانی دین باید از معاشرت با فاسقان و از رفتن به محافل اهل فسق که قدرت بر نهی از منکر ندارد خودداری کند.

در امر به معروف و نهی از منکر باید شرایط زیر را رعایت کرد:

اول آن که علم به حرام بودن آن عمل منکر داشته باشد و بداند که در آن اختلاف رأیی وجود ندارد.

دوم این که احتمال اثر و فایده ای بر امر و نهی خود بدهد.

سوم این که متضمن مفسده و ضرری نباشد.

چهارم این که در شخصی که منکری انجام داده است اگر آثار ندامت و

پشیمانی و توبه ظاهر شود؛ دیگر نهی موردی نخواهد داشت.

پنجم آن که باید نسبت به امر منکری که از فردی سرزده است علم و یقین برای

وی حاصل شود. نباید به صرف ظن و گمان یا شنیدن از افراد اقدام به نهی کند یا

تجسس بسیار نماید.

آن کس که دیگران را از منکرات باز می دارد باید آراسته به زیور تقوا و ورع

باشد و گرد منهیات نگردد و خود را از یاد نبرد. قرآن کریم می فرماید:

اتأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؛ «چگونه شما که مردم را به نیکوکاری

امر می کنید خود را فراموش می کنید؟» (بقره / ۴۴).

باید به حلال و حرام معرفت داشته باشد و آراسته به علم و عمل باشد. از

جهت اخلاقی حلیم و صبور و پر تحمل و ثابت قدم باشد. اگر در حین امر به

معروف و نهی از منکر به او اهانتی شود یا پرخاشی رود از جا در نرود و برای خدا

صبر کند؛ با رفق و مدارا با مردم رفتار کند، هر طبقه از مردم را بشناسد و با هر

کسی فرا خور حالش رفتار کند تا کلامش تأثیر نیکو کند و از این کار فوایدی

بی شمار حاصل شود. چنین فردی که در حقیقت در ترویج شریعت می کوشد تابع

هوا و هوس و شهوات نفسانی نباید باشد: رطب خورده منع رطب چون کند؟!

۵۳ ■ قهر، خشم و عدم صلۀ رحم و صفات مذموم دیگر

از صفات نکوهیده خشم و قهر کردن نسبت به برادر مؤمن است. پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله می فرماید: هر دو نفر مسلمی که از یکدیگر قهر کنند و از هم دوری جویند و سه روز چنین باشند، از دایره اسلام بیرون می روند و هر کدام که زودتر ابتدا به صلح و سخن گفتن کند؛ در روز قیامت زودتر به بهشت جاودان وارد می شود.

امام باقر علیه السلام فرمود خدا رحمت کند کسی را که بین برادران مسلمان الفت دهد و آنان را به یکدیگر نزدیک کند و آشتی بین آنها برقرار سازد.

پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش فرموده است: با یکدیگر الفت گیرید، مهربانی کنید، برای ملاقات و عیادت یکدیگر بروید، مصافحه و مفاقه کنید تا خداوند متعال از گناهان شما بگذرد و شما را مضمول عفو و بخشش قرار دهد. خداوند متعال به این چنین افرادی بر ملائکه مباحثات می کند. و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: سزاوارترین مردم به خدا و پیغمبر کسی است که ابتدا به سلام کند. امام باقر علیه السلام فرمود: با یکدیگر مصافحه کنید زیرا دست در دست یکدیگر نهادن کینه را از دلها می زداید.

صلۀ رحم - از اموری است که باعث فراوانی روزی و طول عمر می شود. با خویشان معاشرت کردن و نسبت به آنان احسان نمودن - بویژه در بارۀ والدین و خویشان نزدیک، سفارش بسیار شده است و ثواب آن بی شمار است.

صلۀ رحم از امور واجب است. مراد از صلۀ رحم که مستحسن و قطع آن حرام است هر خویشی نسبی است؛ اگر چه نسبت دوری باشد. قطع صلۀ ارحام این است که نسبت به آن خویش اذیتی برسانی، به گفتار یا به کردار، و با او رفتار ناشایسته کنی؛ یا سخنی خشن و درشت به او بگویی که دلشکسته شود و یا او را به خانه یا غذا یا لباسی حاجت باشد و تو قادر باشی، از او رفع احتیاج نکنی یا از سر کینه و حسد از او دوری کنی و به دیدن او نروی یا در هنگام مرض از او عیادت نکنی و یا به تعزیۀ او نروی و مایۀ تسلای خاطر او را فراهم نسازی. صلۀ رحم ضدّ این

اعمال است که مورد رضایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله می باشد و فراوانی نعمت و افزایش برکت در مال و عمر را سبب می گردد.

عقوق والدین - نافرمانی کردن از پدر و مادر است و نگه نداشتن حرمت آنان، حتّی تیز نظر کردن به آنان و به تعبیری که در قرآن مجید آمده است: اُف گفتن. چنان که آیه مبارکه می فرماید: وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا اِنَّمَا يُبَلِّغُنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ اِذَا كِلَاهُمَا اَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا اُفٍ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا؛ «و پروردگار تو حکم فرموده که جز او هیچکس را نپرستید و درباره پدر و مادر نیکویی کنید و چنان که هر دو یا یکی از آنها پیر و سالخورده شوند که موجب رنج و زحمت شما باشند زهار! کلمه ای که رنجیده خاطر شوند مگویند و کمترین آزار به آنها مرسانید و به ایشان به احترام سخن گوئید.» (اسراء / ۲۳).

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: زهار از عقوق والدین حذر کنید که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده می شود؛ اما کسی که عاق والدین باشد آن را نمی شنود.

عقوق والدین از گناهان کبیره است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جمیع مسلمین مرا روز قیامت خواهند دید مگر عاق والدین و شراب خوار بد روزگار. عاق والدین نه در دنیا خیر می بیند نه در آخرت، نه آسایشی می بیند و نه از آرامشی بهره می برد. نه یک لقمه به خوشی به گلویش فرو می شود نه آبی گوارا به کامش می رسد. نفرین پدر و مادر در حق فرزند اجابت می شود؛ همچنان که دعای خیر آنان مستجاب می گردد. ای فرزند! زحمات طاقت فرسایی که مادر و پدر در پرورش تو تحمّل کرده اند، همیشه بیاد آور و ضعف و ناتوانی خود را در کودکی پیش چشم دل مجسم کن. به یاد آور که:

نه در مهد نیروی و حالت نبود مگس راندن از خود مجالت نبود

تو آنی که از یک مگس رنجهای که امروز سالار و سر پنجه ای

بڑو احسان نسبت به والدین: نیکوترین عمل است که در قرآن کریم بدان اشاره

شده است. از جمله می‌فرماید: **وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ اِزْكُمُهَا كَمَا رَبَّيْتَنِى صَغِيرًا**؛ «و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران و بگو: پروردگارا! چنان که پدر و مادر مرا از کودکی به مهربانی پیرو کردند، تو در حق آنان رحمت و مهربانی فرما.» (اسراء / ۲۴).

و باز می‌فرماید: **وَ لَا تُشْرِكُوا بِهٖ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا**؛ «خدای یکتا را بی‌پرستید و هیچ چیز را شریک وی نگیرید و نسبت به پدر و مادر احسان کنید.» (نساء / ۲۶).

از رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود: نیکی کردن نسبت به پدر و مادر از نماز و روزه و حج و عمره و جهاد در راه خدا افضل است. و همیشه پیامبر عظیم‌الشان به رعایت حال مادر بیش از پدر سفارش می‌فرمود.

جوانی به خدمت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و عرض کرد: دوست دارم که در راه خدا جهاد کنم و مادری دارم که از دور شدن من اکراه دارد. فرمود: برگرد و در نزد مادر خود باش زیرا به حق خدایی که مرا بر انگيخته است که آرام گرفتن مادر تو به تو در یک شب از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است. اگر پدر یا مادر بر مذهب حق نباشند؛ باید با آنها مدارا کرد و از مواظبت و ترحم نسبت به آنان غفلت نکرد؛ اما اگر به امری دستور دهند که خلاف دین باشد؛ اطاعت از آنها جایز نیست؛ مانند نوشیدن شراب برای فرزند مسلمان و یا ...

فرزندان باید در برابر والدین کمال فروتنی و اطاعت داشته باشند؛ با آنها تندی نکنند و به آنان کوچکترین سخنی که موجب کدورت خاطر آنها باشد بر زبان نرانند. باید سعی نمایند که فعلی مخالف خواهش ایشان انجام ندهند. سفر کردن بدون اذن والدین جایز نیست مگر در تحصیل مال حلال و طلب علم دین - اگر در آن شهری که پدر و مادر در آن ساکن‌اند - اسباب تحصیل فراهم نباشد. سفر کردن جایز است.

احسان نسبت به والدین موجب طول عمر و انتظام امر معاش در دنیا و باعث

نجات آخرت است. حق برادر بزرگ را نیز باید برادر کوچکتر رعایت کند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: حق برادر بزرگ بر کوچک مثل حق پدر است بر فرزند.

حَقُّ هَمْسَايَگَانِ - از برای همسایه نیز حقی است که از جانب پروردگار تعیین شده است و آن حق جوار است. همسایه بر حسب مراتب یک حق یا دو حق و یا سه حق دارد و آن که سه حق دارد: همسایه خویش مسلمان است.

از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که فرمود رسول مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مهاجرین و انصار سفارش فرموده: که همسایه مثل نفس آدمی است؛ باید که به او ضرر نرساند و حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است بر فرزند.

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: نیکویی با همسایگان باعث زیادی عمر و آبادی دیار می‌گردد. و فرمود: از ما نیست که با همسایه نیکویی نکند.

از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود: ایمان به من نیاورده است کسی که سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه و محروم باشد.

نه تنها باید به همسایه ضرری و آزاری نرساند بلکه باید با او به نیکی و مهربانی رفتار کرد و احسان خود را از او دریغ نداشت. اگر کاری داشته باشد باید انجام داد؛ اگر از لوازم منزل به چیزی نیازمند باشد؛ نیاز او را بر آورد؛ بر همسایه باید سلام کرد و از احوال او پرسش نمود. و در مرض و ناخوشی از او عیادت کرد و در مصیبت به تعزیت وی باید رفت و در شادی به تهنیت وی کوشید، در غم او غمگسار و در شادی او شریک باید بود. نباید تجسس حال او را - در جایی که راضی نیست و دوست ندارد آشکار شود - پیش نظر آورد. باید چشم خود را از اهل و عیال او فرو بست و مخفیانه نباید به محارم او نگاه کرد. هرگاه همسایه درخانه نباشد باید مواظبت از خانه او را فراموش نکرد. اگر همسایه از تو قرض خواهد، باید به او قرض دهی و کمک خود را از وی دریغ نکنی.

اگر میوه و یا طعام لذیذی به خانه خود بیاری باید که به آنها نیز چیزی بچشانی یا اگر نفرستی پنهان کنی تا اطفال همسایه بر آن مطلع نشوند.

دیگران را آشکار کنی و آنان را رسوا سازی؟!

در قیامت خطاب می‌شود به بنده‌ای که در صحرای محشر می‌آید و گریه می‌کند. از وی می‌پرسند چرا گریه می‌کنی؟ می‌گویند از رسوایی خود گریانم. از خداوند مهربان به وی خطاب می‌رسد: تو در دنیا معصیت می‌کردی و می‌خندیدی خداوند بر معصیت تو پرده کشید، چگونه امروز که معصیت نمی‌کنی و گریه می‌نمایی تو را رسوا خواهد کرد؟

خداوند متعال می‌فرماید: من محاسبه بندگان می‌کنم که تنها من به عیوب بندگان آگاهم. باید بندگان من عیب خود را ببینند و از عیب دیگران چشم پبوشند: ای خنک جانی که عیب خویش دید هر که عیبی گفت آن بر خود خرید غافلاند این خلق از خود ای پدر لاجرم گویند عیب یکدیگر هر کسی گر عیب خود دیدی زپیش کی شدی فارغ وی از اصلاح خویش هر که کسی را رسوا کند خود نیز رسوا می‌گردد و هر که عیب کسی را فاش کند عیب او نیز فاش می‌گردد. پس بکوش که چشم از عیوب مردمان بیوشی و اگر به کار لغو و ناشایست از برادر مسلمان خود رسیدی کریمانه از آن بگذری. چنان که در قرآن کریم آمده است:

وَ إِذَا مَرَّوْا بِاللَّغْوِ مَرَّوْا كِرَامًا؛ «هرگاه به عمل لغوی از مردم می‌گذرند با بزرگواری از آن می‌گذرند» (فرقان / ۷۲).

راز داری: راز، امانت است باید در نگهداری امانت برادر خود کوشید. حضرت صادق علیه السلام فرمود: نگاهداری راز و کتمان اسرار از صفات پسندیده و نتیجه قوت نفس و شهامت است:

مردان خدا در پوشیدن راز، بویژه، در آنچه مربوط به افراد و برادران بود؛ جدیت خاص داشتند. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: مردان حق نه فاش کننده اسرارند و نه بردارنده پرده از کار مردم، از جفا و آزار و ریا دورند و از خود نمایی مهجور.

در برخی از اخبار آمده است که از چهار طرف خانه تا چهل خانه همسایه محسوب می‌شود. رعایت همسایگان از یکدیگر باعث نزدیکی و الفت و مهربانی بین افراد خانواده‌ها و محله‌ها می‌گردد و این همبستگی در کل جامعه مؤثر است. عیبجویی و عیب پوشی - عیب جویی مسلمانان از خبائثت نفس و عیبناک بودن صاحب این صفت ناپسند است؛ هر که عیب دارد طالب فاش کردن عیب دیگران است. خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» - «آنان که (چون منافقان) دوست می‌دارند که در میان اهل ایمان کار منکری را اشاعه و شهرت دهند آنها را در دنیا و آخرت عذاب دردناک خواهد بود.» (نور / ۱۹).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر که عیب و عمل ناشایست دیگران را ظاهر کند مثل آن است که خود آن عیب را دارد و آن عمل ناشایست را انجام داده است. هرگز تجسس لغزشها و عیوب مسلمانان را نکنید زیرا خداوند از این کردار ناراضی است و شما را رسوا خواهد کرد.

کسی که خود عیبها دارد چرا از عیوب خود چشم می‌پوشد و به عیبجویی دیگران می‌پردازد؟ اول باید درصدد اصلاح عیوب خود بر آمد و چشم از عیوب دیگران بر بست.

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بر عیب مسلمانی پرده بپوشد؛ خدای تعالی در دنیا و آخرت بر عیوب او پرده خواهد پوشید و او را رسوا نخواهد کرد. یکی از صفات خداوند متعال ستاری و پرده پوشی است. خداوندی که این همه عیب و معصیت در تو می‌بیند و آنها را می‌پوشاند؛ راضی نیست بندگان را با پرده دری و عیبجویی رسوا کنی. خداوندی که برای اثبات زنا دستور فرموده است چهار شاهد عادل باید شهادت دهند و زنا را - به مثل همچون میل سرمه‌دان در رفتن به سرمه‌دان مشاهده کنند - که اثبات آن بسیار دشوار است؛ خواسته است تا پرده بر عیب و فواحش بندگان کشیده شود؛ چگونه خداوند راضی می‌شود که تو عیب

چه بسا که فاش شدن رازی فتنه‌ها بپاکند و خونها ریخته شود و بیگناهان پایمال شوند. عاقل از افشای راز خود و دیگران خودداری می‌کند؛ زیرا رازها یا کاشف از دولت و سعادت است که موجب کینه و حسد دیگران می‌شود یا خیر از نکبت و شقاوت و معصیت می‌دهد که موجب سستی قدر و بها و آبرو می‌گردد و این نیز شایسته نمی‌باشد. راز را با دوستان هم در میان منه که دوستان تو هم دوستانی دارند و کم‌کم طبل رسوایی تو به صدا در می‌آید.

منه در میان راز با هر کسی که جاسوس همکاسه دیدم بسی دلت باید صندوقچه اسرار باشد و تو کلید این صندوقچه را که زبان است نگاهداری:

گر آرام خواهی در این آب و گل مگو تا توانی به کس راز دل

۵۴ ■ سخن چینی و نمّامی

سخن چینی و نمّامی از افعال قبیح و اعمال شنیع است. صاحب این صفت، رذل و خبیث النفس است. در قرآن کریم آمده است: **هَمَّازٌ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ مَّنَاعٍ لِلْخَيْرِ مَعْتَدٌ** ائیم عتلی بعد ذلک زنیم؛ «و تو هرگز - ای پیامبر - اطاعت مکن احدی از منافقان دون را که دائم به دروغ قسم می‌خورند و عیبجویی و سخن چینی می‌کنند و خلق را از خیر و سعادت باز می‌دارند، و به ظلم و بدکاری می‌کوشند» (قلم / ۹ - ۱۰).

در جای دیگر می‌فرماید: **وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ**؛ «وای بر هر عیب جویی هرزه زبان» (همزه / ۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سخن چین داخل بهشت نمی‌شود.

سخن چین تجسس احوال پاکان می‌کند و بین آنان را با سخنان بیهوده خود تیره و تار می‌سازد. و دشمنی‌ها بوجود می‌آورد. در فرد سخن‌چین ریشه‌های فساد دیگری هم مانند: دروغ، غیبت، مکر و خیانت و کینه و حسد و نفاق و افساد میان بندگان وجود دارد که ذات خبیث او را به مرز هلاکت و شقاوت ابدی

می‌کشاند.

سخن چین عمر را به نکبت و ترس و دلهره می‌گذراند؛ زیرا بیم دارد که بزودی رسوا شود:

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان کور بخت و خجل
میان دو تن آتش افروختن نه عقل است، خود در میان سوختن
به کلام ناروای سخن چین نباید گوش داد. باید او را نصیحت کرد که دست از این خوی زشت و ناهنجار بردارد و خود را هیزم دوزخ نسازد.

شخصی به دیدن یکی از حکما رفت و از دیگری نزد او سخنی نقل کرد. حکیم گفت: مرا با برادرم بد کردی و دل فارغ مرا مهموم و مشغول ساختی و خود را که در نزد امین بودی محل تهمت گردانیدی. چه سودی به من و تو عاید شد؟

افساد میان مردمان: کسی که سعی می‌کند در بین برادران دینی افساد کند و روابط دوستانه آنها را به هم زند، مفسد است و دشمن خدا؛ زیرا اکثر مبانی دین برای ایجاد محبت و دوستی است؛ مانند نماز جماعت، نماز جمعه، مصافحه و دست دادن مؤمنان، به دیدار یکدیگر رفتن و عبادت و زیارت و تشییع جنازه و ... مفسد سعی می‌کند - بر خلاف امر خداوند متعال - بین مردمان جدایی افکند.

ضدّ این صفت پست اصلاح ذات البین است. بر مسلمان واجب است که بین برادرانی که از یکدیگر کدورتی در دل دارند اصلاح کند و صلح و آشتی در میان آورد. مصلح بودن از صفات بسیار پسندیده و فضایل نیکو و علامت شرافت نفس و طهارت ذات است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نیکوترین صدقات اصلاح بین برادران و هموعان است.

از جهت واجب بودن اصلاح بین مسلمانان - حتی دروغ گفتن جایز است. چنانکه برای یکی از دو طرفی که با هم کدورتی دارند نقل کند که فلان شخصی که مورد بغض و دشمنی شماست از شما به نیکی یاد کرد و حتی در مجلسی از شما

تعریف و تمجید نمود.

شماتت کردن دیگران: و آن عبارت است از این که هرگاه بلا و مصیبتی به کسی برسد شاد و مسرور شود و بگوید: این بلا نتیجه بدی اوست.

منشأ این عمل عداوت و حسد است یا نتیجه جهل به مشیت و قضا و قدر الهی می باشد. شماتت کننده باید بداند که شماتت و سرزنش برادر دینی کردن موجب ایذاء و آزار او می شود. و آن بلا و مصیبتی که باعث شادی و شماتت او گشته بزودی به سراغ خودش خواهد آمد.

امام صادق علیه السلام فرمود: برادر خود را شماتت مکن که خداوند بر او رحم می کند و این بلیه را به تو نازل می فرماید.

ای بسا که بلا و مصیبت باعث تقرب بنده و آمرزش او می گردد.

هر که درین بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند **مراء و جدال و مخاصمه:** عبارت است از اعتراض کردن بر سخن غیر و اظهار نقص و خلل در آن به قصد اهانت به آن شخص و اظهار زیرکی و برتری نمودن و خصومت، اظهار دشمنی است. به جهت رسیدن به مالی یا مقصودی.

مراء و جدال از اخلاق زشت و مذموم است خواه در مسائل علمی یا غیر علمی، خواه اعتراض به حق باشد یا باطل. مگر در مسائل دینی و مقصود از آن فهمیدن یا فهمانیدن حق باشد که درین صورت ضرری ندارد و آن را ارشاد و هدایت نامند. علامت مجادله آن است که اگر سخن حق بر زبان طرف جاری شود ترا ناخوش آید و می خواهی آنچه تو می گویی صحیح باشد. گاه این نوع جدالها باعث هیجان غضب است و حاصل آن حقد و حسد می باشد. در مسائل دینی این نوع جدال باعث شک و شبهه در اعتقادات می شود و ضرر آن بیش از سود آن است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: حقیقت ایمان بنده کامل نمی شود مگر وقتی که مراء و جدال را ترک کند اگر چه حق با وی باشد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: زنهار! از مراء و جدال حذر کنید که باعث کشف

عیوب می گردد. گاه شخص برای خودنمایی، بویژه در محفلی که عده ای از افراد نادان جمع آمده باشند، بر طرف بحث خود می تازد تا خود را غالب و سخنور و تیزهوش بنمایاند و از این امر شادمان می شود. اگر منظور از مخاصمه و خصومت؛ گرفتن حق باشد مذموم نیست ولی اگر مقصود غلبه بر طرف باشد چه به حق و چه به نا حق، عملی است مذموم و زشت و حرام.

کسانی هستند که می گویند مال ارزشی ندارد؛ اما می خواهم سخن خود را پیش ببرم؛ این نوع سخن گفتن از لجاج و عناد سرچشمه می گیرد و سخت نکوهیده و زشت است.

بسا که در مخاصمه از حد تجاوز کند و از چاله به چاه در افتد و از عملی حرام به مالی برسد که استحقاق آنرا ندارد و تنها با خصومت و عدوان بدان دست یافته و از مرز حلال به مرز حرام در افتد.

سخریه و استهزا کردن: و آن عبارت است از بیان کردن گفتار مردم یا کردار یا اوصاف یا خلقت ایشان به قول یا فعل یا به ایماء و اشاره یا به کنایه به طریقی که سبب خنده دیگران گردد. منشأ این عمل زشت یا عداوت است یا تکبر و یا حقیر شمردن برادر مسلمان یا صرفاً قصد خندانیدن مردم است به جهت طمع مال دنیا. این عمل شیوه اراذل و اوباش است و صاحب این خصلت را از دین و ایمان خبری نیست و از انسانیت و جوانمردی اثری نه. اینان دیده انسانیت خود را به خاک بی شرمی انباشته اند. چنین کسانی در نظر خردمندان ارزش و اعتباری ندارند و در روز قیامت گرفتار انواع عذاب می باشند. در قرآن کریم از این کار زشت بشدت منع شده است.

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت اهل سخریت و استهزاء را می آورند و می گویند از این در وارد بهشت شوید چون با شتاب به در نزدیک می شوند در را می بندند! و همین طور در دیگری را و عاقبت آنان را بسوی جهنم می برند و با آتش دوزخ قرین می سازند.

مزاح و بذله گویی نیز در جهت افراط مذموم و زشت است و باعث سبکی و کم وقاری و حصول خواری می‌گردد. مزاح و شوخی با بزرگان شایسته نیست زیرا کینه را در دل آنان می‌نشانند و با افراد پست شوخی و مزاح کردن از وزن و وقار و حرمت انسان می‌کاهد.

گاه مزاح و شوخی باعث رنجش و شرمزدگی افراد می‌شود و آتش دشمنی را شعله‌ور می‌سازد.

خندیدن به صورت قهقهه شایسته نیست و تنها باید به تبسم و لبخند بسنده کرد. چنان که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تبسمی نمکین بر لبهای مبارک ظاهر می‌ساختند.

مزاح در حد اعتدال و گفتن لطیفه‌ای بجا جایز است و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز گاه لطیفه‌ای لطف‌آمیز نسبت به اصحاب بر زبان می‌راندند که مایه رفع ملال می‌گردید. حضرت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ هم گاه مزاح می‌فرمودند که منافقین آن را دستاویز مقاصد پلید خود ساختند.

غیبت کردن: عبارت است از اینکه چیزی نسبت به کسی در غیاب او بگویی که اگر به گوش او برسد او را ناخوش آید و به آن راضی نباشد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هرگاه چیزی که نسبت به کسی می‌گویی در او باشد غیبت و اگر در او نباشد بهتان است. روزی در خدمت آن حضرت یکی از اصحاب اسم کسی را برد و گفت: عاجز است. حضرت فرمودند: غیبت او کردی. برخی به کنایه یا در لباس دلسوزی غیبت دیگران می‌کنند و حال آن که دانایان می‌دانند که این غیبت است و نفاق:

حمد گفתי کونشان حامدون نی برون را اثر نی اندرون
رو ملاف از مشک کان بوی پیاز از دم تو می‌کند مکشوف راز

آن که غیبت مسلمانی را در جایی می‌شنود مانند غیبت کننده است زیرا راضی به غیبت شده است و حتی اظهار سرور یا تعجب کرده است. مگر این که از غیبت کردن ممانعت بعمل آورد یا از مجلس غیبت خارج شود.

غیبت از بدترین معاصی است که خداوند متعال در قرآن مجید از آن یاد کرده

است:

وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ؛
«بعضی از شما غیبت بعضی را نکنید. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت مرده برادرش را بخورد که البته از این کار کراهت دارید (غیبت هم چنین است).»
(حجرات / ۱۲).

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: غیبت از زنا بدتر است؛ زیرا کسی که زنا کرده است هرگاه توبه کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد ولی غیبت کننده آمرزیده نمی‌شود مگر آنکه شخصی که از او غیبت شده است (معتاب) او را ببخشد و این امری است دشوار.

در خبر است که اعمال خیر و طاعات بنده‌ای که غیبت می‌کند به نامه اعمال کسی منتقل می‌شود که از او غیبت کرده است. در روز قیامت نامه عمل کسی را که غیبت کرده است به دست او می‌دهند؛ می‌گوید: این نامه اعمال من نیست! من نماز بسیار و روزه بسیار انجام داده‌ام از آنها اثری نیست. به او گفته می‌شود اعمال و عبادات تو به نامه عمل کسی منتقل شده است که از او غیبت کرده‌ای آن شخص غیبت شده (معتاب) نیز از نامه عمل خیر خود تعجب می‌کند. علت امر به او گفته می‌شود. در درمان از این آلودگی بزرگ و گناه عظیم باید به آیات قرآن و سخنان و سیره رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام توجه خاص کرد و زشتی این گناه نکبت بار را پیش نظر آورد و از عاقبت وخیم آن ترسید.

چون غیبت از مسلمانی گاه از حسد و کینه و منافسه و نقاضت بر می‌خیزد؛ باید دل خود را از این عیوب پاک کرد و بازیچه شیطان نشد.

گاه غیبت برای تبرئه خویش از گناه منبعث می‌شود و فرد به عذر بدتر از گناه متوسل می‌گردد؛ چنانکه به وی گفته می‌شود: چرا ربا یا شراب می‌خوری؟ می‌گوید: چون فلان شخص بزرگ این عمل را انجام می‌دهد.

گاه غیبت برای سرگرمی دوستان و موافقت با دیگران یا ایجاد خنده و شوخی

است و در هر حال فعلی است بسیار قبیح و از این عادت شوم باید پاک گردید و از اولیاء حق و مردان خدا پیروی کرد که هرگز زبان را به غیبت نیالودند.

چند موضع و مورد که در آنها غیبت جایز است:

۱- تظلم و دادخواهی در نزد حاکمی که بتواند رفع ظلم کند. مشروط بر این که تنها از ظلم ظالم و نحوه ظلم سخن رود، نه بیشتر.

۲- اظهار عیوب شرعی کسی را کردن به قصد امر به معروف و نهی از منکر، برای رضای خدا، نه به قصد رسوایی او. و در جایی که فایده در رفع منکر بکند و بر وفق شریعت باشد.

۳- در نصیحت کسی که با تو مشورت کند در خصوص معامله کردن با کسی یا شراکت یا رفاقت. در این مورد ذکر عیبی از آن شخص که مدخلیتی در آن باب دارد جایز است؛ اگر احتیاج به ذکر عیب نباشد باید به همین قدر که بگوید: من صلاح تو را نمی دانم، یا مصلحت نیست؛ اکتفا کند.

۴- ارشاد و نصیحت مؤمن ناآگاهی که با فاسقی مصاحبت می نماید و از عیوب آن فرد فاسق خبر ندارد و ممکن است فسق او به این فرد مؤمن سرایت کند.

۵- اظهار کردن عیوب و عادات مریض نزد طبیبی که قصد معالجه او را دارد.

۶- اظهار عیوب شاهد یا راوی حدیث در حد اعتدال و در نزد کسی که می خواهد به شهادت یا حدیث او عمل کند.

۷- اظهار عیب عالم یا حاکمی که در امور شرعی قابلیت فتوا و حکم نداشته باشد و از او عمل یا حکمی خلاف شرع صادر شده باشد.

۸- هرگاه کسی مشهور به لقبی باشد که بدون آن شناسانده نشود مانند: اعرج (لنگ) و احوال (لوج) جایز است. مشروط بر آن که آن شخص به گفتن چنین لقبی راضی باشد.

۹- غیبت کسی که در فسق و عمل خلاف شرعی مجاهر باشد و آن را علنی انجام دهد و از گفتن عیب خود راضی و حتی خشنود باشد؛ جایز است.

۱۰- شهادت دادن در جایی که جایز است چه در مورد حق الناس و چه در مورد حق الله.

۱۱- در اقوال اهل بدعت و ضلالت که ایجاد مفسده می کند.

۱۲- غیبت کفار و کسانی که مخالف مذهب شیعه اثنی عشریه اند.

۱۳- کسی که خود را منسوب به دیگری کند و منسوب نباشد.

۱۴- سخن گفتن از کسانی که معین نباشند و کسی آنها را نشناسد؛ و اهل فسق باشند مثل اینکه بگویی امروز گرفتار فاسقی یا احمقی شدم که چنین گفت و چنان کرد. مشروط بر این که علامات و امارات آن فرد را معلوم نکند.

کفاره غیبت از دیگری آن است که اگر آن شخص زنده یا در دسترس است:

اولاً از فعل بد خود (غیبت) توبه و استغفار کند.

ثانیاً نزد او برود و از او حلیت بخواهد و تطیب خاطر او کند تا از او راضی شود. اگر شخص (مغتاب) در دسترس نیست یا مرده است؛ برای او طلب استغفار کند و طاعات و اعمال خیر برای او انجام دهد که عوض غیبت او باشد.

در بیان ستایش و مدح مسلمین: ضد غیبت مدح و ستایش مسلمانان است. آن عملی ممدوح و مرغوب است بویژه که در غیاب آنها باشد. این امر موجب محبت و دوستی و الفت و ادخال سرور در قلب مؤمن است. عده ای از اصحاب در حضور پیامبر ﷺ ستایش مردگان می کردند؛ حضرت رسول ﷺ فرمود: بهشت از برای شما واجب شد.

اما مدح و ستایش نباید دروغ باشد و از روی نفاق گفته شود. مدح فاسق و فاجر - اگر چه راست باشد - شایسته نیست. چنانکه پیامبر ﷺ فرمود: إِذَا مُدِحَ الْفَاجِرِ اهْتَزَّ الْعَرْشُ وَ غَضِبَ الرَّبُّ؛ وقتی از فاجر و فاسقی مدح شود عرش به لرزه در می آید و خداوند متعال خشمناک می شود.

مدح افراد مغرور و متکبر و خودخواه که بر غرور آنها می افزاید و باد در کاخ دماغ آنان می افکند؛ و مدح بیوجه از کسی کردن، مذموم و نکوهیده است.

۵۵ ■ دروغ گفتن

دروغ گفتن از زشت‌ترین گناهان کبیره است. دروغ آدمی را در دیده‌ها خوار و بی‌مقدار می‌سازد. دروغ مایه ملال و سرمایه ریختن آبرو در نزد خلق و خالق و باعث سیاه‌روئی دنیا و عقبی است. در قرآن کریم از این عمل شنیع بارها یاد شده است. از جمله آمده است: **إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ**؛ «کسانی دروغ می‌بافند که به آیات خدا ایمان ندارند. اینان خود دروغگویند» (نحل / ۱۰۵).

حضرت پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه مؤمنی - بدون عذر شرعی - دروغ بگوید هفتاد هزار فرشته بر او لعنت می‌کنند. و نیز خاتم رسل ﷺ فرمود: مؤمن دروغ نمی‌گوید. دروغ روزی آدمی را کم می‌کند. وای بر کسی که سخن به دروغ بگوید تا حاضران را بخنداند. حضرت علی رضی الله عنه فرمود: بنده مزه ایمان را در نمی‌یابد تا دروغ را ترک کند و از آن توبه نماید. حضرت امام باقر رضی الله عنه فرمود: دروغ خراب کننده بنای ایمان است. از امام حسن عسکری رضی الله عنه نقل شده است که فرمود: جمیع اعمال زشت و گناهان در خانه‌ای مقفل است که کلید آن دروغ گفتن می‌باشد.

بدترین نوع دروغ گفتن، دروغ بر خدا و رسول ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام است. این نوع دروغ باعث ابطال روزه و باعث وجوب قضا و کفاره می‌گردد.

در چند موضع دروغ گفتن جایز است:

۱ - درجایی که اگر مرتکب دروغ نشود، مفسده‌ای پدید آید، یا ضرری به خود یا دیگری برسد. یا باعث قتل مسلمانی شود یا مال و آبروی مسلمانی از دست برود... در چنین مواضعی دروغ گفتن جایز و حتی واجب است. اگر کسی از شخصی بپرسد که آیا فلان معصیت از او صادر شده است؛ نباید اظهار کند که اظهار معصیت خود معصیت است.

۲ - وقتی که بین دو نفر یا دو خانواده ملال و قهری بوجود آمده است؛ برای اصلاح بین آنان جایز است دروغ بگوید و از قول آنها سخنان محبت آمیزی - برای اصلاح بین آنها - بر زبان آورد. اگر سخنی گفته باشد که اگر اقرار بدان سخن کند؛

ممکن است فتنه‌ای و فسادی پدیدار شود؛ بهتر است آن سخن را انکار کند.

۳ - اگر به زن خود وعده‌ای بدهد که نتواند انجام دهد و یا اگر زنان متعدد داشته باشد؛ می‌تواند نسبت به آنان سخنانی رنگین اما دروغ بگوید که دلهاشان را مسرور نماید و در هنگام امکان به وعده خود عمل نماید. به اطفال نیز می‌توان وعده داد یا تهدید کرد که به دنبال کار و تحصیل بروند.

۴ - اگر در جنگ با دشمنان دین خدعه و نیرنگ کند و سخنی دروغ بگوید که باعث ضعف دشمن و تقویت روحیه لشکریان شود، جایز و حتی در برخی موارد واجب است.

اما باید سعی کرد از دروغ صریح پرهیز شود و بیشتر به صورت توریه باشد؛ ظاهر آن راست اما در باطن دروغ باشد. چنانکه اگر حاکم ظالمی از تو نشانی شخص مسلمان مظلومی را بخواهد؛ بگو: خدا به محل او داناتر است. آن فرد مسلمان را اگر در مسجد یافتی چه بهتر ولی خدا بهتر می‌داند. یا اگر سخن ناروایی در حق کسی گفته‌ای، بهتر است آن را انکار کنی و بگویی مقام شما از این بالاتر است که من چنین سخنی بگویم و امثال اینها.

هرگاه در موقع غذا خوردن بر کسی وارد شوی و او ترا به غذا خوردن دعوت کند و تو به دروغ بگویی که سیرم یا غذا خورده‌ام، این نوع دروغ به برادر مسلمان گفتن حرام است. یا شخصی عمل زشتی انجام داده است و بعد می‌گوید: خدا می‌داند که چنین نکرده‌ام، دروغی است که بر خدا بسته است و حرام است؛ زیرا خدا می‌داند که چنین عملی کرده است.

بدترین دروغها، شهادت دادن به دروغ است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را با بت پرستی برابر دانسته است.

نوع دیگر قسم دروغ یاد کردن است در پیش بردن امری یا فروش متاعی است که بسیار زشت و ناپسندیده است. حتی قسم راست خوردن نیز موجب سخط و خشم خدا می‌گردد. قسم بسیار خوردن باعث تنگی روزی و فقر می‌شود.

از خستگی راه و طول سفر پرسید. امیرحسین گفت: کلیات جامی همراه من بود، هر وقت خسته می‌شدم اشعار جامی را در کلیات مطالعه می‌کردم! یعقوب میرزا از این مزده و هدیه خوشحال شد و گفت: کلیات جامی را بیاورند. وقتی کلیات را آوردند؛ آن را باز کرد: فتوحات مکیه بود - امیر حسین ابیوردی از این دروغ بسیار خفیف و بی قدر شد! از چیزهایی که بر دروغگو عارض می‌شود نسیان و فراموشی است که دروغی را به چند وجه بازگو می‌کند و موجب رسوایی خود می‌گردد.

در بیان صدق و راستگویی: ضد دروغگویی صدق و راستی است که اشرف صفات نفسانی می‌باشد. خداوندگار عالم می‌فرماید: **اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**؛ «از خداوند پروا کنید و با راستگویان باشید.» از حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام نقل شده است که: انسان بواسطه راستگویی به درجه صدیقان می‌رسد. و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: نظر به طول رکوع و سجود افراد نکنید زیرا این امری است که به آن عادت کرده‌اند و از ترک کردن آن وحشت دارند و لیکن نظر به صدق کلام و امانتداری آنها کنید. هر کس زبان او راستگو باشد عمل او پاکیزه است و هر که نیت او نیک باشد، روزی او زیاد می‌شود. و هر کس که امانتدار باشد احترام او در نزد مردمان مسلم است.

صدق واقعی در این است که ظاهر و باطن افراد یک سان و مطابق باشد؛ حتی باطنش آراسته‌تر از ظاهر باشد. عمل ظاهری بدون اعتقاد باطنی جز زحمت و رنجی بیهوده نیست.

قلب روی اندود نستانند در بازار حشر

خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

آن کس که برستی متقی و خداترس است آثار خوف در وجنات و اعضا و جوارحش و کردار و گفتارش ظاهر است.

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست

که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

خُلف وعده کردن نیز نوعی دروغ است. کسی را که به وعده خود وفا نکند، از جمله منافقین بشمار آمده است. حضرت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد باید چون وعده کند در وفای وعده و عهد خود کوشا باشد.

نوع دیگر از دروغهای زشت آن است که به خدا می‌گویی و بدان توجه نداری. چنانکه قبل از نماز می‌گویی: **وَجْهْتُ وَجْهِي لِلذِّي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...؛** «خدایا! من روی بسوی تو آورده‌ام که خالق زمین و آسمانهای...».

در صورتی که در نماز به همه چیز توجه داری جز خدای خالق زمین و آسمانها.

یا در نماز می‌گویی: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ...؛** «خدایا! تنها تو را عبادت می‌کنم و تنها از تو یاری می‌خواهم». در صورتی که به افراد و بشرهای ناتوان متوسل و متوجه می‌شوی و از آنها یاری می‌خواهی... زهی بی شرمی و بی آزرمی که به خدای علیم سمیع و بصیر این همه دروغ می‌گویی و خود نمی‌دانی!

ای فرزند! سعی کن اخبار و احادیثی که در مذمت دروغ رسیده است پیش نظر آوری و رسوایی و بی اعتبار شدن شخص دروغگو را ملاحظه کنی تا گرد دروغ نگردی:

راستی کن که راستان رستند در جهان راستان قوی دستند

شخص راستگو سربلند و قرین عزت است و هرگز دلهره و بیمی به دل راه نمی‌دهد. در تاریخ آمده است که: سلطان حسین بایقرا امیر حسین ابیوردی را به ایلچی‌گری نزد سلطان یعقوب میرزا فرمانروای آذربایجان و عراق فرستاد و با او هدایای بسیاری نیز فرستاد از جمله قرار شد کلیات جامی را که در آن زمان بسیار مطلوب بود در جزو هدایا بفرستند. از قضا کتابدار کتابخانه بجای کلیات جامی، فتوحات مکیه را که در حجم و شکل ظاهر به کلیات جامی شبیه بود، سهواً، به ایلچی داد. وقتی امیر حسین ابیوردی به خدمت سلطان یعقوب میرزا رسید. سلطان

یکی از آثار صدق بندگی آن است که اگر خداوند او را به بلیه‌ای مبتلا و آزمایش کند شاکر و صبور باشد و در برابر مشیت حق تسلیم.

در بیان مفاسد زبان: بسیاری از آفاتی که بیان کردیم، مانند: غیبت، بهتان، دروغ، شماتت و سخریه و جدال و مرأ و مزاح و غیر اینها از ضرر و زیان این عضو کوچک یعنی زبان است. چون رسوخ ملکات و اخلاق در نفس بر اثر تکرار اعمال و افعال است، پس کسانی که طالب اخلاق پسندیده می‌باشند، باید که محافظت نفس و اعضاء، هر دو را بنمایند و از همه زبان‌بخش‌تر زبان است که در حقیقت آلت شیطان است و در گمراه کردن بنی‌نوع انسان؛ سرکشی آن سایر اعضاء بیشتر است. کسی از شرّ زبان نجات نمی‌یابد مگر آن را به قید شریعت مقید سازد و آن را رها نکند مگر در سخنی که نفعی برای دنیا و آخرت داشته باشد. پیامبر ﷺ فرمود: هر که از شرّ زبان و فرج و شکم خود را حفظ کند از همه شرور محفوظ خواهد بود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: المرء مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ «مرد در زیر زبان خود پنهان است». آنچه می‌گویی بر عقل خود عرضه‌دار اگر برای خدا باشد بگو و الاّ از گفتن آن خود را حفظ کن. از زبان فتنه‌ها تولّد یافته و سرها به باد داده شده است: زبان بسیار سر بر باد داده است زبان سر را عدوی خانه زاد است با زبان چه پرده‌ها دریده شده و چه خونها ریخته شده است.

زبان بریده به کنجی نشسته صمّ بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم ضدّ زبان آوری و گفتار خاموشی و صمت است که از صفات پسندیده است. خاموشی باعث جمعیت خاطر و وزن و وقار و موجب فراغت برای ذکر و ثنای پروردگار است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ صَمَتَ نَجَىٰ هُرْ كَهْ خَامُوشِي كَزِيْدِ نَجَاتِ يَافَتْ.

و نیز آن حضرت فرمود: مردم سه دسته‌اند: غانم و سالم و هالک: غانم کسی است که خاموشی را غنیمت می‌داند و ذکر خدا می‌گوید. سالم کسی است که

سکوت اختیار می‌کند. و هالک کسی است که سخنان بیهوده می‌پردازد.

لقمان به فرزند خود گفت: ای فرزند اگر پنداری که سخن گفتن نقره است بدان که سکوت طلاست. امام صادق علیه السلام فرمود: خاموشی کلید هر راحتی است و باعث خشنودی پروردگار و سبکی حساب روز شمار و زینت عالم است و پرده جاهل.

چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پیلهور

خاموشی از اخلاق انبیا و شعار اصفیاست

هر که دهان خود را بست دری از حکمت به روی او گشاده شد:

این دهانی بستی، دهان باز شد کو خورنده لقمه‌های راز شد

سخن در حد ضرورت و لزوم باید گفت. تا سخنی نگفته‌ای مالک آن هستی اما وقتی گفتی او مالک توست. انسان از سخن گفتن پشیمانی می‌برد ولی از خاموشی هرگز پشیمان نمی‌شود.

محبت جاه و شهرت و بزرگی و ریاست: حقیقت جاه تسخیر قلوب مردم و مالک شدن دل‌های ایشان است. وقتی دل‌ها مسخر کسی می‌گردند که به صفت کمالی در حق آن کس معتقد گردند. خواه آن صفت کمال واقعی باشد مانند: علم، عبادت و تقوا و زهد و شجاعت و سخاوت یا امری که مردم به خیالی آن را کمال تصوّر کرده باشند مانند: منصب، ریاست، غنا و مال و ثروت و یا حسن و جمال و امثال اینها. به هر اندازه که مردم به صفت کمالی در شخص معتقد شدند به همان اندازه که آن صفت در دل ایشان قدر و عظمت داشته باشد؛ دل‌های ایشان مسخر او می‌شود و به همان اندازه اطاعت و متابعت او می‌کنند؛ زیرا مردم پیوسته تابع گمان و اعتقاد خود می‌باشند. به همین جهت صاحب جاه و مقام مردم را مسخر خود می‌سازد. بنابر این محبت جاه و مقام بالاتر است از محبت مال و ثروت. صاحب جاه، مال را فدای جاه می‌کند تا شهرت و آوازه‌اش در همه جا طنین افکن شود و دل‌ها را به تسلیم و اطاعت در آورد.

اما حبّ جاه و شهرت از مهلکات است و طالب جاه و شهرت در معرض آفات

دنیوی و اخروی است. زیرا کسی که به قدرت و سطوت آوازه‌اش بلند شود؛ پیوسته در راه فریفته شدن به جاه و مقام به بلاها و آفات دچار می‌گردد؛ مگر کسی که خداوند متعال او را برای نشر احکام دین برگزیده باشد، مانند پیامبران الهی و وارشان آنها.

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی است

آن به کزین گریوه سبکبار بگذری
آیات و اخبار در مذمت جاه طلبی بسیار آمده است از جمله در قرآن کریم آمده است:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا؛ «این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان نه خواهان برتری جویی اند و نه طالب فساد» (قصص / ۸۳).

پیامبر عالیقدر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: دوستی جاه و مال نفاق را در دل می‌رویاند چنان که آب، گیاه را می‌رویاند.

گاه حبّ جاه به حدّی می‌رسد که نمود و فرعونی را می‌سازد و آنها را به نکبت ابدی دچار می‌کند. شدّاد بدنهاد ارم ذات العماد را می‌سازد و لعن‌ابد و عذاب مخلّد برای خود فراهم می‌آورد. یزید و یزیدیان دنیا و آخرت خود را فدای چند روزه سلطنت دنیا کردند و عاقبتشان را دیدیم و دیدند:

یثرب به باد رفت به تعمیر ملک شام بطحا خراب شد به تمنّای ملک ری
اما چون محبّت جاه و برتری به قدر امکان مقتضای حقیقت انسان است و در جبلّت و طبیعت آدمی است؛ اگر آن را وسیله تحصیل کمالات اخروی سازد و در راه خدمت به خلق و در راه کسب رضای حق بکار برد و حق صاحب حق مظلومی را از ستمگر بگیرد و ضعیفان را در روز تنگدستی و سختی یاری کند و نام نیکی از خود به یادگار بر جای گذارد؛ چه بهتر؟ و گرنه جاه و مقام ارزشی ندارد و بزودی دستخوش زوال می‌گردد:

آنچه دیدی بر قرار خود نماند و آنچه بینی هم نماند بر قرار
اگر جاه و منصب برای اجرای مقاصد خیر خواهانه و اطاعت شریعت حقّه و بکار بستن آن در میان خلق جهت رضای خالق فراهم نشد؛ به ملک قناعت و گمنامی روی آورد و از دنیای زود گذر و مظاهر فریبنده‌اش چشم پیوشد:

تهی دست مردان پر حوصله بیابان نوردان بی قافله
کشیده قلم بر سر نام خویش نهاده قدم بر سر کام خویش
به سر وقتشان خلق کی ره برند؟ که چون آب حیوان به ظلمت درند
محبّت مدح و ثنا و کراهت مذمت: این صفت کسانی است که طالب جاه و مقام‌اند و خواهان رضای مردم نه خشنودی پروردگار متعال. بسا که چنین شخصی واجبات را به خاطر خلق ترک کند و از امر به معروف و نهی از منکر غفلت نماید؛ و از حق و انصاف تعدّی کند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بر چهره مدّاحان و متملّقان خاک بپاشید: (احْتُوا التُّرَابَ فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ).

شخصی به امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: مردی عمل خیری می‌کند. اگر کسی او را در حین آن عمل ببیند شاد می‌شود. حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: اشکالی ندارد؛ همه می‌خواهند که خداوند عمل خیر آنان را ظاهر کند؛ اما شرط مهمّ این است که آن عمل را برای این کار نکرده باشد. عمل خیر باید خالص و برای خدا باشد.

معالجه حبّ مدح و کراهت ذم: چون این صفت از مهلکات است باید دامن همّت بر کمر زنیم و درصدد معالجه حبّ مدح و کراهت ذم بر آییم.

هان! ای فرزند! ابتدا باید ملاحظه کنی که سبب شادی و نشاط تو از مدح دیگران چیست؟ اگر این شادمانی به جهت کمائی است که در خود می‌یابی چنان که اگر تو را به سخاوت و شجاعت مدح کنند، باور می‌کنی که چنین صفاتی بیقین در تو وجود دارد؛ پس باید بدانی که آن کمال، کمال حقیقی نیست و آنچه دیگران در حق تو می‌گویند به مبالغه در آمیخته است و اگر درست تأمل کنی آن که تو را در حضور مدح و ثنا می‌کند؛ خالی از غرض و مرضی نیست و این مدح و

خوشامد دامی است که از برای صید دین یا دنیای تو گسترده است و مسکین کسی است که به این دامها دل خوش کند و گمراه شود:

یک سلامی نشنوی ای مرد دین که نگیرد آخرت آن آستین
بی طمع نشنیده‌ام از خاص و عام من سلامی ای برادر و السلام
افراد منافقی که این مدحها را بر زبان می‌آورند؛ خود از آن بی‌خبرند.

در کراهت از مذمت نیز باید بیندیشی که اگر کسی تو را صادقانه مذمت می‌کند و غرض او پند و نصیحت است؛ چه جای کراهت و دشمنی؟ بلکه باید از او ممنون باشی که تو را - بر خلاف مدّاحین - به عیب تو توجه می‌دهد و پندی سودمند بر زبان می‌آورد:

به نزد من آن کس نکو خواه توسست که گوید: فلان چاه در راه توسست
چه خوش گفتم آن مرد دارو فروش شفا بایدت داروی تلخ نوش
و اگر عیبی که مذمت کننده به تو نسبت می‌دهد؛ در حقیقت در تو نباشد؛
عیبجو در نظر تو و خدا خوار می‌گردد و بر دامن پاک تو - از مذمت آن مذمت
کننده - گردی نمی‌نشیند و مذمت کننده مغرض بارگناهانش افزوده می‌شود. تو باید
بدانی که:

کی شود دریا ز پوز سگ نجس کی شود خورشید از پف منظمس
ای بریده آن لب و حلق و دهان کان کند پف سوی ماه آسمان
تف به رویش باز گردد بی‌شکی تف سوی گردون نیابد مسلکی

۵۶ ■ در مذمت ریا

ریا عبارت است از طلب کردن اعتبار و مرتبه در نزد مردمان به جهت افعال خیر و پسندیده یا تظاهر به اعمالی که خیر نباشد ولی دلالت بر عمل خیری کند مانند اظهار ضعف و بی‌حالی به جهت روزه‌دار بودن و یا شب زنده‌داری که هیچکدام حقیقتی نداشته باشد یا به دروغ آه کشیدن و ناله کردن از عذاب آخرت و

امثال اینها. ریا از مهلکات و از گناهان کبیره است. خداوند متعال در وصف ریاکاران در قرآن عظیم می‌فرماید: **قَوْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ وَ الَّذِيْنَ هُمْ يُرَاؤُنَ**؛ «پس وای بر آن نماز گزارانی که در نماز سهل انگار و فراموشکارند آنان که ریا می‌کنند» (ماعون / ۵ و ۶).

حضرت رسول ﷺ فرمود: سخت‌ترین چیزی که بر شما می‌ترسم شرک اصغر است و آن ریا و تظاهر است. خداوند از عبادتی که برای دیگران باشد و یا دیگران را در عبادت خدا شریک سازد؛ بیزار است. و نیز پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ریاکار را در روز قیامت به چهار نام می‌خوانند: کافر - فاجر - غادر و خاسر یعنی کسی که عملش فاسد است و اجرش باطل. می‌گویند: برو و پاداش خود را از کسانی بگیر که برای آنها عبادت کرده‌ای.

از حضرت باقر عليه السلام نقل شده است که فرمود: نگهداری عمل خیر مشکلتر است از انجام دادن آن عمل. عرض کردند نگهداری عمل چگونه است؟ فرمود: کسی صلّه رحم یا اتفاق می‌کند و احدی را در آن عمل به غیر از خدا منظور نظر ندارد؛ پس ثواب آن اعمال پنهانی برای او ثبت می‌شود. بعدها آن عمل را آشکارا ذکر می‌کند؛ ثواب آن عمل پنهانی که بسیار است محو می‌شود و بجای آن ثواب عمل آشکار ثبت می‌گردد.

اگر بنده عمل خیر خود را پنهان دارد ثواب جزیل برای او نوشته می‌شود و خدا آثار خیر آن عمل را ظاهر می‌سازد.

کسانی که طالب تقرب به پروردگارانند باید سعی کنند؛ عمل خود را تنها برای خدا انجام دهند و مردمان را در آن شریک نسازند؛ چنان که در قرآن کریم آمده است:

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا؛ «پس هر کس دیدار پروردگار خود را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد.» (کهف / ۱۱۰).

صِراف و نَقاد که خداوند متعال است بصیر و علیم است و در پیشگاه مقدّسش جز عمل خالص مورد قبول نمی‌باشد.

زمام اختیار همهٔ امور و نفوس بندگان عاجز از شاه و گدا در دست قدرتمند اوست. عزّت و ذلّت همه ازوست و جلب نظر مردم عاجز را ارزشی نمی‌باشد که عبادت او را به چیزی شمارند یا نشمارند:

هیچ برگی می‌نیفتد از درخت بی‌رضا و حکم آن سلطان بخت
از دهان، لقمه نشد سوی گلو تا نگفت آن لقمه را، حق، ادخلوا
برای این که از توجّه به خلق برای کسب رضای آنها - پیش از کسب رضای
خدای تعالی برهد - باید به این نکته توجّه نماید که رضا و سخط خدای تعالی
پایدار و رضایت خلق گاهی هست و گاهی نیست: زندگانی به مراد همه کس نتوان
کرد.

برای بندهٔ خدا رضایت حق مقدّم بر هر کاری است. همین رضایت و رضوان
الهی است که فرجام بندگان صالح و اولیاء حق است.

چرا بندهٔ خدا برای رضای مردم و مخلوقات ضعیف دست به عبادت ریاکارانه
زند و زلال معرفت و عبادت خود را به شوائب دنیایی و تیرگیهای ظاهری بیالاید؟
از جهت عملی، بنده‌ای که طالب عبادت بی‌ریا می‌باشد باید سعی کند عبادت
خود را به دور از چشم مردم انجام دهد و تا مقدور است اعمال عبادی خود را
برای خدا خالص کند و تحت تأثیر وسوسه‌های شیطان - که همه جا در کمین
اوست - قرار نگیرد. این امر مستلزم مجاهده و ریاضت است و بتدریج ملکه و
خصیصه‌ای راسخ در طبع می‌شود.

در بیان اخلاص و مراتب آن: ضدّ ریا؛ اخلاص است و آن عبارت است از
خالص ساختن قصد از غیر خدا. هر عبادتی که قصد در آن به این حدّ نباشد از
اخلاص عاری است. کسی که به قصد وانمودن به مردم و حصول قدر و منزلت در
نزد ایشان عبادت کند مرائی (ریاکار) مطلق است. اگر در عین اینکه نیّت و قصد

فرد مرائی (ریاکار) که عمل خیر را برای مردم بجا آورده است گویی
(العیاذبالله) خدا را فراموش کرده و بندگان خدا را قوی‌تر و داناتر از خداوند قادر
متعال فرض کرده و در حقیقت استخفاف به پروردگار آورده است. ریا اقسامی
دارد:

اول: گاه ریا ظاهراً ایمان است چنان که شخص شهادتین را بر زبان جاری
سازد؛ و به خدا و پیامبرش ایمان آورد ولی در دل انکار ورزد. چنین شخصی
منافق است زیرا بین ایمان و کفر جمع کرده و این محال است. منافق کافر است و
ایمان او اعتبار و ارزشی ندارد.

دوم: ریا در عبادت است. چنانکه شخصی در ظاهر نماز بخواند و یا خود را
روزه‌دار نشان دهد ولی در خلوت به نماز و روزه بی‌اعتنا باشد. چنین شخصی
کافر نیست ولی به مرحلهٔ کفر و انکار نزدیک است.

سوم: ریا در امور ظاهری مانند اینکه کم غذا بخورد تا مردم او را زاهد بدانند
یا نماز با طمأنینه و طولانی کند و قصدش جلب نظر مردم باشد؛ یا پیوسته تسبیح
و تهلیل کند و ذکر بگوید و منظورش فریفتن مردمان باشد. چنین شخصی به شرک
اصغر مبتلاست و اعمالش از درجهٔ اعتبار ساقط است.

کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری دراز
اگر جز به حق می‌رود جاده‌ات در آتش فشانند سجاده‌ات
همچنان که عبادات و اعمال خیر باید به قصد قربت در پیشگاه حق انجام شود
و از اظهار آنها به قصد جلب نظر مردم و خوشحال شدن از اطلاع آنها بر آن اعمال
- که نشانهٔ ریا می‌باشد - خودداری شود؛ در پنهان داشتن معاصی نیز باید سعی
تمام کرد که مایهٔ جسارت و تجرّی افراد می‌گردد.

برای علاج ریا که از محبت جاه و مقام یا طمع مال و منال دنیا ناشی می‌شود و
برای فراهم آمدن مشتهیات نفسانی و لذّات زودگذر دنیاست به عظمت و عنایت
خداوند باید توجّه کرد که عاقبت کار هر کس به حساب و عقاب آخرت می‌رسد و

خود را صرفاً خدا قرار دهد ولی شائبه‌ای با آن همراه باشد از اخلاص خارج خواهد بود؛ چنانکه در روزه علاوه بر قصد عبادت نیت پرهیز کند یا در وضوء علاوه بر انجام دادن آن، نیت خنک شدن یا پاکیزگی کند؛ چنین کسی ممکن است ریا کار نباشد ولی عبادتش خالص نخواهد بود.

بالاترین مراتب اخلاص آن است که در عبادات خود برای تقرب به خدا حتی انتظار عوض و پاداش نداشته باشد، نه در دنیا و نه در آخرت، جز رضایت و رضوان حق تعالی. این مرتبه اخلاص صدق است؛ زبان حال چنین فردی این است:

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است

اسیر قید تو از هر دو عالم آزاد است

برای رسیدن به این نوع اخلاص باید از همه خواهشهای نفس چشم بیوشی و وقت خود را مشغول به مناجات حق و تأمل در صفات و افعال خدا سازی و به غیر او نپردازی. ریا نیز مراتب و انواعی دارد. نوعی از ریا ظاهر است مانند: خودنمایی شخص در عبادات که می‌خواهد مردم او را صالح بدانند. اینها زیان‌کارانند که خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

قُلْ هَلْ تُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ «بگو آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیان‌شان بود؟ آنهایی که کوشش‌شان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند.» (کهف / ۱۰۳ و ۱۰۴).

چون روز قیامت در آید و غش اعمال ظاهر گردد بجز روسیاهی و ندامت برای چنین ریاکارانی چیزی در بساط نماند.

بعضی از انواع ریا حالت خفا و پوشیدگی دارد ولی ریا کار خود می‌داند چه می‌کند؛ مثل اینکه در حضور مردم در نمازش خضوع و خشوع بیشتری دارد ولی در خلوت یا به عبادت توجهی ندارد؛ یا آن را سبک انجام می‌دهد.

ظاهراً ریاکار عمل زشت خود را چنین توجیه می‌کند که منظور من در خشوع و خضوع در برابر مردم این است که آنان را تعلیم دهم و آنها به من اقتدا کنند. باید در خلوت و جلوت نحوه عبادت برای تو یکسان باشد و بودن و نبودن مردم برای تو تفاوتی نکند. و الا عبادت تو فاسد می‌شود. به جهت ریا عذابی و به جهت عدم قضای چنین عبادتی عذابی دیگر به سراغ تو می‌آید. ای غافل عبادت خالص را دریاب و فریب شیطان و فریب شیطان صفتان را نخور. و به طمع مال بی‌ارزش دنیا خود را به چاه ویل در نینداز.

فضیلت اخلاص: اخلاص مقامی است رفیع از مقامات مقربین. کبریت احمر و اکسیر اعظم است. هر کس به اخلاص دست یافت؛ به موهبت عظیمی نایل شد. خداوند متعال بندگان را به عبادت خالصانه امر کرده است: **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ؛** «و آنان را جزین فرمان ندادند که خدا را بپرستند در حالی که در دین او اخلاص می‌ورزند...» (بینه / ۵).

در سایه خلوص در اعمال می‌توان به «لقاء الله» و مقام قرب و نزدیکی پروردگار نائل آمد. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: هر بنده‌ای که چهل روز - برای خدا - اخلاص بجا آورد؛ چشمه‌های حکمت از دل او بر زبانش جاری می‌گردد.

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: به بسیاری عمل مغرور نباشید؛ بلکه به خلوص اعمال و قبولی آنها بیندیشید:

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

بایین‌ترین مرتبه اخلاص آن است که اعمال عبادی را به قدر طاقت بجا آورد و در نزد خدا قدر و مرتبه‌ای برای عمل خود قرار ندهد. پست‌تر از این مرحله، آن است که از جمیع‌گناهان و آفات نفسانی سالم ماند. قبولی عمل وابسته به اخلاص است و عملی که از اخلاص بدور باشد در نزد پروردگار ارزش و اعتباری ندارد.

قلب روی اندوده نستانند در بازار حشر

خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

نفاق و دورویی: آن است که در حضور کسی او را مدح کنی و اظهار دوستی نمایی اما در غیاب او دشمنی کنی و بدگویی نمایی. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بدترین بندگان خدا در روز قیامت کسی خواهد بود که در دنیا دور و رو باشد. مردمی هستند که برای ایمن بودن از شرّ و زخم زبان کسی با او در سخن گفتن مدارا می‌کنند. چون این عمل برای دفع ضرر است جایز است؛ اما اگر تنها برای مداحی و چرب‌زبانی باشد در حقیقت مدارا نیست.

۵۷ ■ آفات غرور

اصل معنی غرور فریب خوردن است و مراد از آن فریفته شدن به شبهه و خدعه شیطان است در ایمن شدن از عذاب خدای تعالی و مطمئن شدن به امری که موافق هوا و هوس و موافق طبع باشد. پس هرگاه شخصی چنین پندارد که عمل او در طریق خیر است ولی در حقیقت خیر نباشد؛ مغرور است. همه کسانی که به خود گمان نیک دارند و افعال و اعمال خود را درست پندارند و حال این که در آن گمان، خطا کارند؛ مغرور می‌باشند. مانند کسانی که مال مردم را - به غصب - گرفته و به مصرف ساختن مدرسه و مسجد و پل و رباط رسانده‌اند و چنان پندارند که به سعادت رسیده‌اند؛ دچار غرور و غفلت‌اند.

امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: مغرور در دنیا مسکین است و در آخرت مغبون؛ زیرا که عوض کرده است بهتر را به بدتر.

آدمی به مال و ثروت و طول عمر و اولاد خود مغرور می‌شود. بسا که فردی به علم و نسب و حسب خود مغرور شود و حال آن که بعضی از احوال او بر خودش پنهان باشد و خدا داناتر است به احوال بندگان. بسا باشد که خدا را می‌خوانی و حال آنکه غیر خدا را می‌خوانی. و پنداری که مردم را نصیحت می‌کنی و حال

آنکه می‌خواهی مردم به تو میل کنند. گاه پنداری که مذمت خود می‌کنی ولی در حقیقت از خود مدح می‌نمایی، گاه تواضع می‌کنی در صورتی که قصد تو فخر فروشی است بر دیگران. افراد مغرور چند طایفه‌اند:

۱ - کسانی هستند که به راهها و مذاهب فاسد رفته‌اند و غفلت دامن آنها را گرفته است. اینان باید بدانند که آدمی دچار سهو و نسیان و غفلت می‌شود. باید در باره مذاهب دیگر هم تحقیق کرد؛ امید که دین حق و راه صحیح باز شناخته شود.

۲ - کسانی هستند که در دریای شهوات و لذات غرق‌اند و چون عیش و لذت دنیا را تقد می‌دانند و می‌گویند: این تقد بگیر و دست از آن نسیه بدار. از عالم آخرت غافلند. اگر فکر کنند که کار طیب حاذق این است که مریض یا حتی شخص سالم را از خوردن فلان غذای لذیذ نقد گاه منع می‌کند تا در آینده دچار مرض نگردد. کار چنین طبیعی عین حکمت است. علاوه بر این عیش دنیا به کدورت و کثافت آمیخته است به خلاف لذات اخروی که سلطنتی است بی زوال و راحتی است بی رنج و ملال.

بعضی مردم گمان می‌کنند؛ دنیا امری است یقینی و آخرت امری است احتمالی. چنین مردمی از زمره کفار محسوب می‌شوند. اینها کسانی هستند که زندگی چند روزه دنیا آنان را فریفته است. خداوند متعال در باره چنین کسان می‌فرماید: **وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَكُهُوفًا وَعَنْتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...»** (و واگذار آن کسانی را که دین خویش را بازیچه و لهو گرفته‌اند و زندگانی دنیا فریبتان داد...) (انعام / ۷۰).

دسته دیگر کسانی هستند که نعمت دنیا به آنها روی آورده و دچار غرور گشته‌اند و می‌گویند: خدا ما را دوست داشته است که این نعمتها را به ما داده و بیقین در آخرت هم ما را مشمول لطف و رحمت خود قرار خواهد داد. غافل از اینکه این نعمت و ثروت مایه ابتلاء و امتحان است و مردان خدا از این ثروتها و مکنت‌های زودگذر دوری می‌کرده‌اند و هرگز آخرت خود را به دنیا نفروخته و مغرور نشده‌اند:

تخته‌بند است آن که تختش خوانده‌ای صدر پنداری و بر در مانده‌ای خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ؛ «اما انسان (کم ظرف ضعیف بی صبر) چون خدا او را به رنج و غمی مبتلا سازد، سپس به کرم خود او را نعمتی برای امتحان و آزمایش بخشد در آن حال (مغرور ناز و نعمت شود و) گوید: خدا مرا عزیز و گرامی داشت و چون او را باز برای آزمودن تنگ روزی و فقیر کرد (دل‌تنگ و غمین شود و) گوید: خدا مرا خوار گردانید.» (فجر / ۱۵ - ۱۶). و در آیاتی از این قبیل که در قرآن کریم آمده است باید تأمل کند و بنیدیشد که چه بسیار مقربان و اولیاء و پیامبران الهی علیهم‌السلام چگونه در عین فقر به بلاها و محنتها مبتلا گشته‌اند و چه بسیار افرادی مانند قارون و فرعون به ظاهر در ناز و نعمت زیسته‌اند. این ثروتها و مهلتها را خدا به آنان داده است تا امتحان دهند و چون در خوشی غرق شدند یکبارہ آنان را فرو گرفته و چیزی جز خسران و بدفرجامی به آنها عاید نشده است. **لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا؛** «ما به آنها مهلت می‌دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزایند و برای آنهاست عذابی خوار کننده (آل عمران / ۱۷۸).

دسته دیگر کسانی هستند که همه نوع معاصی را بابتی شرمی مرتکب می‌شوند و از قتل و غارت و غصب اموال دست بر نمی‌دارند با وجود این خداوند قادر متعال را کریم و رحیم می‌دانند و می‌گویند: معاصی و گناهان ما در برابر دریای رحمت خدا همچون قطره‌ای است ناچیز! این چنین افراد نمی‌دانند که رجای محمود چیست؟ آنچه ایشان دارند رجا نیست بلکه حمق و غفلت است؛ زیرا گناهان بسیار مرتکب می‌شوند و از هوا و هوسهای بیکران خود پیروی می‌کنند با وجود این به لطف و رحمت خدا امیدوارند! نمی‌دانند که رجا از عمل جدایی ندارد. وقتی انسان به چیزی امید دارد در طلب آن بر می‌آید؛ مثل کسی که زن ندارد امید فرزند داشته باشد! کسی به اعمال خیر نپردازد و امید رحمت از خدا داشته باشد!؛

دروغ و فریب را در ساحت اقدس الهی راهی نیست. خداوند می‌فرماید: **وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ** و **مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**؛ «پس هر کسی به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند.» (زلزال / ۶ و ۷). و نیز می‌فرماید: **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ**؛ «هر کس در گرو کاری است که کرده است» (مدثر / ۳۸).

خداوند در آنچه گفته است صادق است. قومی را برائر معاصی غرق کرد، مردمی را بر اثر تکرار گناه با صاعقه و بلای آسمانی نابود نمود. عده‌ای از کفار تبه روزگار بر اثر کفر و الحاد با شمشیر برنده پیامبر عالیقدر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام به دیار نیستی رهسپار شدند و بسیاری دیگر با انتقام خدایی به نابودی مبتلا گردیدند. آیا خداوند نسبت به این چنین بندگان رحیم و کریم نبود؟! باید بدانی که کرم جایی دارد و عدالت و انتقام جایی.

در آخرت، حساب دقیق و سریع و عذاب نیز به موقع است و خدشه ناپذیر. پس باید دست به گناه و معصیت نیالایی و در برابر طاعت و اطاعت توقّع کرم و عفو داشته‌باشی. در اصناف دیگر نیز افرادی هستند که به نحوی فریب خورده و مغروراند.

عالمانی که به همه علوم از کلام و فلسفه و نجوم و ... می‌پردازند ولی از علوم دینی و تبلیغ مردم و تهذیب نفس غافل‌اند. به همه چیز می‌پردازند جز به آفات نفسانی خویشتن:

صد هزاران فصل دانی از علوم جان خود را می‌ندانی ای ظلوم گمان می‌کنند شأن ایشان بالاتر است از این که صفت بدی در آنها ظاهر باشد و اخلاق رذیله را منحصر در عوام الناس می‌دانند و چون آثار کبر و حبّ ریاست و برتری و شهرت در یکی از ایشان ظاهر گردد، تصور کند که این تکبر نیست بلکه غرض عزّت دین و اظهار شرف علم است و چون علامات حسد در آنها پیدا شود زیانشان به غیبت امثال و اقران جاری گردد و پندارند این از راه غضب در دین و

معرفت و یقین و وصول به درجات مقربین می‌نمایند و مدعی مشاهده جمال معبود و وصول به مرتبه شهود می‌باشند و دیگران را بر کنار از این عوالم می‌پندارند. اینان جمعی از اهل دنیا را به دام خود کشیده‌اند، دین‌شان را بر باد می‌دهند و مالشان را می‌خورند. هنوز در آغاز راهند ولی خویشتن را از جمله و اصلا می‌شمارند. هنوز منزلها در پیش دارند و حجابهای بسیار آنان را از مشاهده پرتو جمال باز می‌دارد. اما مغروراند و فریفته. ادعایی می‌کنند ولی خود می‌دانند که راهی نرفته و به تهذیب نفس توفیق نیافته و راه گم‌کردگانی بیش نیستند:

بر افکن پرده تا معلوم گردد که یاران دیگری را می‌پرستند
طایفه دیگر سلاطین و حکام‌اند که به ظاهر طالب صفت عدالت و نیکنامی‌اند و
می‌خواهند که آنان را به عدالت و نیکنامی ستایش کنند و نیکخواه بندگان خدا
خوانند؛ اما غالب کسانی که در خدمت سلطانی یا فرمانروایی مجال سخن گفتن
می‌یابند به جهت ضعف نفس یا طمع دوستی مال و مقام دنیا به آنان سخنانی
می‌گویند که به خوش آمدگویی می‌انجامد و امر به سلطان فرمانروا مشتبه می‌شود
و فریفته چنین کسانی می‌شود که در حقیقت خائن به ملک و ملت‌اند. روزگار
چنین سلطانی به عیش و راحت می‌گذرد؛ تجسس حال بیچارگان و ستم رسیدگان
نمی‌کنند. دیری نمی‌گذرد که بساط قدرتشان برچیده می‌شود و جز نام‌نگین و
سیه‌روزی از آنان چیزی بر جای نمی‌ماند.

۵۸ ■ طول امل و آرزو

طول امل و آرزو عبارت است از امیدهای بسیار و آرزوهای دراز و توقع
زندگانی دنیا و بقای در آن. علت این امر دو چیز است: یکی جهل و نادانی و
اعتماد بر صحت و جوانی و عهد شباب خویش که مرگ را به همین سبب از خود
دور می‌داند. غافل از اینکه مرگ ناگهان و بی‌خبر می‌رسد و به زندگی پیر و جوان
هر دو پایان می‌دهد.

بغض فی الله است. در صورتی که اگر طعنی بر دیگری از اهل علم زنند این
مغروران نه تنها غضبناک نمی‌گردند؛ بلکه شادمان هم می‌شوند. وظیفه اهل علم،
ترویج شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و به راه آوردن خود و دیگران است به (صراط
مستقیم) و لازمه این امر از خود گذشتن و ترک غرور کردن و تهذیب نفس است.
برخی از واعظان و مدکران نیز گاه دستخوش غرور و غفلت می‌شوند و با بیان
سخنان موزون و گفتن قصبه‌های غریب و احادیث عجیب زبان به بیان مطالبی
می‌کشایند که مایه گمراهی است و چون در مصائب اهل البیت علیهم السلام هدفشان گریه
کردن و صیحه زدن عوام الناس است از هدف اصلی که احیاء دین مبین است غافل
می‌گردند.

اهل دین و شریعت نیز به وسوسه‌های شیطان دچار می‌گردند و چنان در
ظواهر عبادات فرو می‌روند که از باطن شریعت غافل می‌مانند. در امر نیت و در
تکبیرة الاحرام دچار وسوسه شیطانی می‌شوند تا فضیلت وقت و ثواب جماعت از
آنان فوت می‌شود. در دقایق قرائت وسواس دارند و در اخراج حروف از مخارج
بیش از حد مبالغه می‌نمایند؛ تاجایی که حضور قلب را در نماز از دست می‌دهند.
در اهل تصوف و درویشان نیز کسانی هستند که از راه و رسم دین بی‌خبرند. نه
از طریقت چیزی می‌دانند و نه از شریعت. لباس پشمینه می‌پوشند و سری به
گریبان می‌کشند و گاه سر می‌جنبانند و به رقص و پایکوبی بر می‌خیزند و عده‌ای
از عوام را بسوی خود جذب می‌کنند و صید می‌نمایند. و گاه از شنیدن کلامی در
توحید یا شعری در عشق و محبت کف بر لب می‌آرند و به ظاهر از خود بیخود
می‌شوند؛ با وجود اینکه از حقیقت توحید و سرّ محبت ایشان را خبری نیست:

چه خبر دارد از حقیقت عشق پای بند هوای نفسانی
عده‌ای از آنان دست از شریعت برداشته؛ می‌گویند: خدا از عبادت ما بی‌نیاز
است! گاه می‌گویند: خانه دل را باید عمارت کرد، اعمال ظاهری عبادی را چه
اعتبار؟ عبادت و طاعت را خاصّ عوام الناس می‌دانند. برخی از این فرقه ادعای

پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار

غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

سبب دیگر دلبستگی شدید به لذات دنیوی و شهوات است که آدمی را از فرا رسیدن مرگ غافل می‌دارد. دل‌کندن از مال و ثروت و زن و فرزند و خانه و کاشانه سخت است؛ بدین جهت سعی می‌کند از یاد مرگ غافل شود و آن را خاصّ دیگران بداند. وسوسه‌های شیطان آدمی را بر آن می‌دارد که همه چیز را برای فردهای نامعلوم بگذارد. می‌گوید: هنوز وقت طاعت و عبادت و حج و زکوة نرسیده است. هر وقت پیر شدی و دخترها را به شوهردادی و پسرها را داماد کردی و خانهات را تعمیر کردی و ...

آن وقت در گوشه‌ای خواهی نشست، توبه خواهی کرد و به جبران عبادات از دست رفته خواهی پرداخت. شیطان آدمی را مغرور و خاطر جمع می‌کند و آینده روشنی را - با همه غفلت - برای وی می‌آراید. ولی افسوس که عمر زود می‌گذرد: روزگارت رفت زین گون حالها همچو تیه و قوم موسی سالها سال بیگه گشت و وقتت گشت طی جز سیه رویی و فعل زشت نی هین و هین ای راهرو بیگانه شد آفتاب عمرت اندر چاه شد تا نمرده این چراغ با گهر هین فتیله اش ساز و روغن زودتر باید بیدار شد و در گذشت روزگار تأمل کرد و نصیحت صاحب‌دلان را باید شنید و در احوال گذشتگان مطالعه کرد و از خواب غفلت بیدار شد که کاروان از حرکت باز نمی‌ایستد:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی ره زکه پرسى چه کنی؟ چون باشی؟

ضدّ طول امل، قصر امل (کوتاهی آرزو)ست. قصر امل شعاع اهل ایمان و سیرت خوبان و اولیاء و پیامبران الهی عليهم السلام است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چون صبح کنی فکر شب را مکن و ذخیره بر دار از دنیای خود برای آخرت و از

زندگانی برای مرگ و از سلامت برای روز بیماری. چه می‌دانی که فردا چه خواهی شد؟

سال دیگر را که میداند حساب تا کجا شد آن که با ما بود پار خود می‌بینی که قوای جوانی یکی بعد از دیگر کوچ می‌کند و بدن روی به ضعف و سستی می‌نهد. پس باید به فکر مرگ بود، باید زاد و توشه‌ای برای آخرت فراهم کرد. نباید به امید زنده بودن، بار معاصی خود را سنگین کنی و از طاعات و عبادات غفلت ورزی.

چنان بساط امل پهن کن در این وادی

که دست و پا نکنی گم، به وقت بر چیدن

هر نفسی که می‌کشیم قدمی به قبر نزدیکتر می‌شویم. هر قدمی که بر می‌داریم امید برداشتن قدمی دیگر نداریم. ای بسا که مرگ ناگهان فرا رسد و رشته‌های آرزوها را قطع کند:

تو را تکیه‌ای جان من بر عصاست دگر تکیه بر زندگانی خطاست
دریغا که فصل جوانی گذشت به لهو و لعب زندگانی گذشت
دریغا چنان روحپرور زمان که بگذشت بر ما چو برق یمان
بنال ای کهن بلبل سالخورد که رخساره سرخ گل، گشت زرد
بیچاره آدمی که در ذخیره نهادن برای دیگران چه خواریها می‌کشد و چه زبونیها تحمل می‌کند، آن هم ذخیره‌هایی که هرگز بدان دسترسی نخواهد داشت. ای غافل!

تو را این قدر تابمانی بس است چو رفتی جهان جای دیگر کس است و شگفت تر آن که هر چه پیر می‌شود حرص نیروی بیشتر می‌گیرد و گویی جوان می‌شود:

آدمی پیر که شد حرص جوان می‌گردد خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد پیوسته به مرگ بیندیش و از رفتن در گذشتگان که از یاران و مصاحبان تو

۵۹ ■ گناهکاری و اصرار بر معاصی

حضرت آدم علیه السلام که طینت او به ید قدرت الهی سرشته شده و مسجود ملائکه گشته بود به واسطه یک ترک اولائی او را از بهشت راندند و چون آن چه از خوردن آن نهی شده بود؛ خورد؛ همه زیورها و زینتهای بهشتی از بدن او افتاد و از جانب خداوند به او و حوا امر شد که از جوار من دور شوید؛ زیرا کسی که معصیت مرا نمود لایق قرب و رحمت من نیست. آدم علیه السلام به حوا گفت: این شومی گناه بود که ما را از جوار دوست دور افکند. آدم علیه السلام بعد از این مصیبت دویست سال بر گناه خود گریه کرد تا سرانجام توبه‌اش مورد قبول حق تعالی قرار گرفت. وقتی یک ترک اولایی از یکی از برگزیدگان بارگاه حق چنین باشد؛ پس چگونه خواهد بود حال دیگران که هر روز و گاه هر ساعت مرتکب گناهان بسیار می‌شوند؟! حضرت علی علیه السلام فرمود: هرگاه گناهی از تو سرزند شب ایمن مخواب. از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: بر خدا حتم است که خانه‌ای را که محل معصیت الهی باشد ویران سازد تا آفتاب بر زمین آن بتابد و آن را پاک سازد. زنهار! کسی گمان نکند که اثر گناهی که کرده است به او نرسد و به وبال و بدفرجامی آن مبتلا نشود!

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم آن ز بی باکی و گستاخی است هم
هر که بی باکی کند در راه دوست رهن مردان شد و نامرد اوست
خداوند اشقیارا مهلت می‌دهد که تا بار گناهان خود را سنگین نمایند و سپس
آنان را به بدترین عذابها معذب می‌سازد.

در بیان توبه و پشیمانی: ضد اصرار بر معاصی، توبه و بازگشت بسوی
خداست. حاصل توبه ترک گناه است و تلافی و جبران تقصیرات در آینده.
حقیقت توبه به سه چیز متحقق می‌شود:

۱ - قوت ایمان و نور یقین: وقتی بنده‌ای به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اعتقاد و اعتماد داشته باشد و بداند که بر اثر گناه از مراتب عالیه و سعادت اخروی محروم خواهد

بودند عبرت‌گیر. گاهی سری به گورستان بزن و چشم دل بگشا، بین آن گله‌داران و نام‌آوران کجایند و در چه حال‌اند؟ مفاصل و بندهای استخوانها از هم جدا شده، گوشت و پوست بدنها خاک گشته کرمها از چشم داخل می‌شوند و از بینی خارج می‌گردند. زنهاشان بیوه شده‌اند، گرد یتیمی بر سر کودکانشان نشسته ذخیره‌ها تاراج شده، خانه ویرانه گشته و نامشان از صفحه روزگار محو و کم‌کم به فراموشی سپرده می‌شود. چه می‌ماند؟ تنها عمل صالح و خیرات و مبرات:

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست
مرگ را پیش نظر آور، مرگی که از آن گریز و گریزی نیست.

در قرآن کریم آمده است: **قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ؛** «بگو! آن مرگی که از آن می‌گریزید؛ شما را در خواهد یافت» (جمعه / ۸).

و نیز می‌فرماید: **أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ؛** «هر جا که باشید ولو در حصارهای سخت استوار، مرگ شما را در می‌یابد» (نساء / ۷۸).

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری فرمود: ای اباذر پنج چیز را پیش از رسیدن پنج چیز غنمیت شمار: جوانی را پیش از پیری، تندرستی را پیش از بیماری، زندگی را پیش از مرگ، غنا و ثروت را پیش از فقر، فراغت را پیش از مشغولی و گرفتاری.

دنیا زودگذر و بی وفا و غدربیشه است و با کس وفایی ندارد:

فغان کاین ستمکاره گوژ پشت یکی را نپرورد کاخر نکشت
سر سروران رو به خاک اندرست تن پاکشان در مغاک اندرست
چراغی نیفروخت گیتی به مهر که آخر نیندود دودش به چهر
نهالی درین باغ سر بر نزد که دهرش به کین آره بر سر نزد

شد، آتش پشیمانی در دل او افروخته خواهد شد و از معاصی گذشته پشیمان خواهد شد و توبه خواهد کرد.

۲ - پشیمانی و ندامت شدید که کاش آن معصیت را مرتکب نمی‌شدم. این امر نیز نتیجه یقین است.

۳ - ترک معصیت در حال و عزم بر ترک آن - در صورت قدرت و امکان - در باقیمانده دوران عمر و قصد تلافی تقصیری که از او صادر شده است و این نتیجه پشیمانی است.

در فضیلت توبه: توبه کردن از معاصی، سرمایه سالکان و اول مقامات دین و کلید استقامت در راه معبود است. توبه موجب محبت حضرت باری تعالی است، چنان که در قرآن کریم آمده است: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ**؛ خدا توبه کنندگان را دوست دارد. (بقره / ۲۲۲).

امام جعفر صادق ع فرمود: خداوند متعال از بندگان گناهکار خود توبه را دوست دارد و چون بنده خدا توبه نصح یعنی توبه خالص کند خداوند گناهان او را می‌پوشاند.

حضرت امام موسی کاظم ع فرمود: دوست داشته‌ترین بندگان خدا توبه کنندگان اند. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَكْفُرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ**؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به درگاه خدا توبه کنید، توبه‌ای از روی اخلاص باشد که خداوند گناهانتان را محو کند» (تحریم / ۸).

هر که محروم از قرب وصال و ممنوع از مشاهده جمال و جلال ایزد متعال باشد از جمله اشقیای خواهد بود و به آتش جهنم معذب و مخلد می‌باشد و هیچ چیز باعث این دوری و مهجوری نمی‌شود مگر معاصی و گناهان و چاره آن توبه و انابه است؛ پس توبه واجب عینی است.

تنها ایمان به خدا و رسول مکرم ص بسنده نیست که آدمی از شر شیطان در

امان ماند و بر آن تکیه کند؛ زیرا معاصی و گناهان بسیار سرانجام آدمی را به سلب ایمان و سوء خاتمه و بدفرجامی می‌کشاند. زیرا معصیت مانند غذای مسمومی است که عاقبت جسم و جان آدمی را به تباهی می‌رساند و نابودش می‌کند.

مخسب ای گنه کرده خفته، خیز به قدر گنه آب چشمی بریز
معصیت بسیار بر چشم و گوش پرده‌ای می‌کشد و مصداق این آیه شریفه می‌گردد: **ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوة**؛ «خداوند بر دل‌هایشان و بر گوش‌شان مهر نهاده و بر چشم‌هایشان پرده‌ای است» (بقره / ۷).

لقمان فرزند خود را نصیحت فرمود و گفت: توبه را به تأخیر مینداز که مرگ ناگاه می‌رسد و فرصت از دست می‌رود یا خطر غرور و غفلت تو را در می‌یابد و زنگ گناه دلت را تیره و تار می‌سازد:

تاکنون کردی گنه دیگر مکن تیره کردی آب، افزونتر مکن

در بیان قبول توبه: توبه هرگاه جامع شرایط بوده باشد در درگاه الهی قبول است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: **وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ**؛ «اوست که توبه بندگان را می‌پذیرد از گناهان عفو می‌کند». (شوری / ۲۵).

رسول اکرم ص فرمود: پشیمانی کفاره گناهان است.

حضرت صادق ع فرمود: بنده مؤمن چون گناه کند هفت ساعت خدا او را مهلت می‌دهد؛ اگر استغفار کرد، چیزی بر او نوشته نمی‌شود.

نیامد بدین در کسی عذر خواه که سیل ندامت نشستش گناه

در بیان توبه از حق الله و حق الناس: دانستیم که توبه عبارت است از پشیمانی بر معصیتی که از آدمی سر زده و عزم بر ترک آن در آینده.

در آنچه از حق الله است گاه صرف توبه و ترک آن و پشیمانی بر گذشته کافی است مانند: خوردن شراب یا قمار یا چیزی است که تلافی آن شرعاً لازم است مانند نماز و روزه و امثال اینها که علاوه بر تأسف بر گذشته و پشیمانی و توبه باید آنها را قضا کنی و جبران گذشته را بنمایی. و اگر حق الناس است یا تعلق به مال

می‌گیرد یا به عرض و آبرو و غیبت و تهمت و مانند اینها. اگر مال است در حد امکان باید آن را رد کنی و جبران نمایی. اگر صاحبش مرده باشد یا دسترسی به وی نداشته باشی به فقرا رد کنی و اگر قدرت بر پرداخت نداشته باشی از صاحب آن حلیت حاصل نمایی. یا حاضر به قصاص شوی یا جبران مال و عرض و آبروی شخص را بکنی و در هر حال حلیت او را تحصیل نمایی. او را به عجز و زاری و اصرار و احسان و انعام از خود راضی کنی. و اگر اینها ممکن نشد به جهت او استغفار و طلب آموزش نمایی و در زیادتى افعال حسنه بکوشی که عوض حق او شود و اگر این نیز ممکن نشود به خدای مٔان بنالی و از کرده‌های بد خود طلب آموزش کنی که خداوند او را به کرم خود بیامزد.

از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: استغفار درجهٔ علیین است و شامل شش مرحله است:

۱ - پشیمانی بر گذشته ۲ - عزم بر ترک گناه در مدت عمر ۳ - ادا کردن حقوق مردم ۴ - قضا کردن هر واجبی که فوت شده ۵ - گداختن گوشتی که از حرام روییده و روییدن گوشت تازه ۶ - الم و زحمت طاعت و عبادت به بدن چشاندن به ازاء آنچه از شیرینی معصیت چشیده. سپس استغفرالله بگوید که استغفار به معنی اتم و کامل خواهد بود. از جمله شرایط کمال توبه آن است که سعی نماید آثار ظلمت و کدورتی که بر دل او - بر اثر گناهان نشسته - محو شود. محو کردن آثار زنگ و تیرگی گناه به طاعت و عبادت است. نور عبادت ظلمت گناه را از دل می‌زداید و دل را روشنی می‌بخشد.

گناهان کبیره - گناهان صغیره: شریعت مقدس گناهان را دو قسم فرموده است: کبیره و صغیره و اجتناب از گناهان کبیره را کفارهٔ گناهان صغیره قرار داده است. در قرآن کریم آمده است: **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ**؛ «اگر از گناهان بزرگی که شما را از آنها نهی کرده‌اند دوری کنید از دیگر گناهانتان در می‌گذریم...» (نساء / ۳۱).

و این اجتناب وقتی کفارهٔ صغیره می‌شود که با اراده آن را برای خدا ترک کنی. بعضی را عقیده بر آن است که هر گناه که خداوند متعال در قرآن کریم وعدهٔ عذاب به مرتکب آن گناه داده است کبیره است؛ مانند شرک به خدا، قتل نفس، عقوب والدین، زنا، خوردن ربا و ترک عمدی نماز و ...

گاه گناهان صغیره به گناهان کبیره تبدیل می‌شود؛ مانند ریشة نهالی که بتدریج ستبر و برگ و بارش گشن می‌گردد.

اول : اصرار بر گناه صغیره کردن.

دوم : حقیر شمردن گناهان صغیره .

سوم : آنکه به انجام دادن گناهان صغیره شاد شود؛ مثل اینکه کسی مسلمانی را خجل سازد یا آزار کند و بگوید: دیدی او را چگونه خجل ساختم یا آزارش کردم! چهارم : بازگو کردن گناهان خود پیش کسانی که مطلع نیستند.

پنجم : آن که شخص گناهکار کسی باشد که مردم به او اعتماد داشته باشند و او گناه صغیره کند و مردم بر آن مطلع شوند و وقع و خطر گناه در نظر مردم کم شود.

۱- توبه کنندگان از جهت وفای به توبه چند قسم‌اند:

توبه کننده‌ای که تا آخر وفا به توبهٔ خود کند و دیگر خطایی از او سر نزند مگر در امور جزئی که غیر معصوم از آن بر کنار نیست. چنین توبه را توبهٔ نصح خالص گوید و صاحب آن دارای نفس مطمئنه است.

۲- کسی که از گناهان کبیره توبه کند و اصول طاعات و عبادات را انجام دهد؛ اما گاه دچار لغزشی شود نه به عمد بلکه از روی سهو و غفلت. چون گناهی کند تأسف و پشیمانی داشته باشد. و نفس خود را ملامت کند و تصمیم گیرد که از آنچه باعث گناه می‌شود اجتناب کند، چنین کسی صاحب نفس لوامه است و خیرش بر شَرِّش غلبه دارد.

۳ - آنکه توبه کند ولی در بعضی گناهان شیطان بر او غالب شود و دچار گناه

گردد؛ اما دست از طاعات و عبادات نکشد. لیکن به علت ضعفی که بر دفع گناه دارد؛ توبه خود را می‌شکند و باز خود را به توبه کردن وعده می‌دهد و توبه می‌کند ولی تزلزل بر او غلبه دارد و دچار فریب شیطان می‌شود. صاحب این درجه را صاحب نفس مسئوله خوانند و امید نجاتی در او وجود دارد.

۴- کسی است که توبه کند و مدتی هم بر آن ثبات کند ولی توبه خود را بشکند و به گرداب گناه فرو رود و اصلاً به یاد توبه نیفتد و احساس پشیمانی از گناه نکند. چنین شخصی را صاحب نفس امّاره (بدفرمای) گویند. که شرّش بر خیرش غلبه دارد و امیدی به او نیست. در هر حال بنده آلوده به گناه هم باید توبه کند و تصمیم بگیرد که گرد گناه نگردد و روش زندگی خود را با اراده خلل ناپذیر تغییر دهد و از معاشرتهای ناباب و سوسه‌انگیز بپرهیزد و به رحمت خدا امیدوار باشد. وضوی کامل بگیرد. دو رکعت نماز از سر خلوص بجا آورد و ذکرهای: استغفرالله ربی و اتوب الیه و سبحان ربی العظیم و بحمدہ بسیار بگوید. امید است نیک فرجام شود.

۶۰ ■ غفلت از محاسبه نفس

همچنان که هر تاجر و بازرگانی باید به حساب دخل و خرج خود برسد و سود و زیان خود رامقابل کند؛ هر کس باید در شبانه روز در ساعتی معین به حساب اعمال خیر و شرّ خود برسد و طاعات و حسنات را با گناهایی که کرده است موازنه و محاسبه کند. و الاّ چه بازرگان باشد چه دیگری به اندک زمانی سرمایه و ذخیره عمرش دستخوش فنا و نابودی می‌شود.

علاوه بر محاسبه نفس، مراقبه نفس هم لازم است. مراقبه آن است که همیشه مراقب ظاهر و باطن خود باشد که معصیتی از وی صادر نشود و واجبی را ترک ننماید.

بنابر آنچه در قرآن کریم آمده است: اعمال خیر و شرّ ما با ترازوی عدالت سنجیده خواهد شد: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ

كَانَ مُنْقَالَ حَبِيٍّ مِنْ خَزْدَلٍ أَتَيْنَاهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ؛ «و ما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد و ستمی به هیچ نفسی نخواهد شد و اگر عملی به قدر دانه خردلی باشد در حساب آریم و تنها علم ما از همه حسابگران کفایت خواهد کرد». (انبیاء / ۴۷).

فَوَرَبِّكَ كُنْسَتَلْتَهُمْ اِجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ «قسم به خدای تو که از همه آنها سخت مؤاخذه خواهیم کرد و روزی از آن چه می‌کنند؛ باز خواست می‌شوند» (حجر / ۹۲ و ۹۳).

در احادیث آمده است که در روز قیامت از بندگان سؤال خواهد شد: عمری که به تو دادیم در چه راههایی گذراندی؟ اعضا و جوارح خود را در چه راههایی بکار انداختی؟ سرمایه‌های مادی خود را در چه مصرف کردی؟ حساب در آن روز با مستوفیان عرصه قیامت و محاسبان وادی پر هول و وحشت رستاخیز است. پس انسان باید پیش از محاسبه قیامت در دنیا حساب خود را دقیقاً برسد و اعمال خود را به ترازوی انصاف برسنجد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: حساب خود را، پیش از آن که به حساب شما برسند، روشن کنید. از حضرت موسی بن جعفر عنه السلام منقول است که فرمود: هر که هر روز محاسبه خود را نکند شیعه و پیرو ما نیست. اگر عمل خیر کرده توفیق زیادت از خدا بخواهد و اگر عمل بدی کرده است؛ به درگاه خدا توبه و انابه کند.

عقل در بدن به منزله تاجر راه آخرت است: عقل تو تاجر راه آخرت است و سرمایه او مدت عمر توست و نفس یاور و شریک تو می‌باشد. نفع این تجارت تحصیل اخلاق حسنه و صفات نیکو و اعمال صالح است که وسیله رسیدن به سعادت ابدی و نعیم سرمدی است و زیان آن کسب اوصاف رذیله و انجام دادن معاصی است که باعث رسیدن به عذاب الیم خداوند می‌باشد. موسم این تجارت مدّت عمر آدمی و بازار آن دنیا است. همچنان که هر تاجر با شریک و غلام خود شرط می‌کند که چه بخرد و کجا بفروشد و به چه نرخ آنها را عرضه کند تا سودی

خود باشی؛ چه اگر نفس را به خود واگذاری همه سفارشهای گذشته را فراموش می‌کند. اگر در حال طاعت و عبادت هستی باید مراقب باشی که تبت خود را فاسد نکنی و به ریا و اغراض دیگر میل نکنی و حضور قلب را از دست ندهی و عبادت ناقص انجام ندهی و اگر میل به معصیتی کردی آن را ترک نمایی و با انابه و توبه عنان نفس را نگهداری و خود را زبون شیطان نسازی.

و اگر به امر مباحی مشغول هستی، آداب آن را بجای آوری. چنانکه در آغاز غذا خوردن بسم الله بگویی و در آخر شکر خدا را با الحمد لله ادا کنی. در سایر اعمال و حرکات و آداب معاشرت و ... همه آداب آن را بجای آوری. اگر بلا و معصیتی حادث شود، جزع و فزع نکنی، صبر و شکیبایی بورزی. بسیار متوجه باشی که نفس افسار گسیخته، به هر وادی تنازد و به جانب افراط و تفریط نرود. پیوسته به یاد خدا باشی و بجز ذکر و یاد خدا را در خانه دل راه ندهی:

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب تا درین پرده جز اندیشه او نگذارم در همه حال متوجه این نکته باشی که خدای تعالی به جمیع اعمال و افعال ما بیناست و اسرار دل و نهانها پیش او مکشوف و ظاهر است. خداوند می‌فرماید: **أَلَمْ يَغْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي**؛ «آیا او ندانست که خداوند (اعمال زشتش) را می‌بیند؟» (علق / ۱۴).

از برای مراقبت حق تعالی مراتب بسیار است. اول درجه آن این است که بنده در همه حال او را بر همه چیز مطلع بداند و از ترس او از معاصی احتراز نماید و می‌رسد بجایی که نور عظمت و جلال الهی چنان بر دل بنده تابیده شود که در همه اوقات او را از یاد دنیا و آنچه در آن است، بلکه از وجود خود، غافل ساخته و پیوسته مستغرق ملاحظه جلال و عظمت بوده باشد.

سوم: محاسبه است. همچنان که در اول روز باید با نفس عهد و شرط کند که از راه مستقیم منحرف نشود در آخر روز هم دقایقی را برای حساب رسی و محاسبه جمیع کارها و اعمال خود اختصاص دهد، مانند تاجری که در آخر هر سالی

عاید شود، انسان نیز باید به دستور شرع و عقل که تاجر اصلی‌اند راههای سود و زیان کالای عمر خود را بشناسد تا زیان نکند. اگر نفس زبانی یا خطایی کرد او را مورد بازخواست قرار دهد و از او غرامت بخواهد. عقل انسانی باید در شرکت نفس و تجارت با آن، این اعمال را که رابطه می‌گویند و مجموع آنها چهار امر است بجای آورد:

اول مشارطه است: و آن عبارت از این است که در هر شبانه روز یک دفعه با نفس شرط کند و از او عهد و پیمان گیرد که پیرامون معاصی نگردد و چیزی که موجب سخط الهی باشد از او صادر نگردد و در طاعات واجبه کوتاهی نکند و هر عمل خیری که میسر باشد ترک نکند. بهتر است این عمل را اول صبح انجام دهد و نفس خود را مورد خطاب قرار دهد و به وی بگوید سرمایه من امروز است که در دست من است. زینهار که این روز را ضایع نکنی و هر دقیقه‌ای از آن گوهری است گرانباه که با آن گنجی می‌توان خرید؛ ای نفس!

قدر وقت ارشناسی تو و کاری نکنی

بس خجالت که از آن حاصل اوقات بری

چنان که در اخبار آمده است در برابر هر شبانه روزی در آن عالم بیست و چهار خزانه خلق شده است. هر خزانه در مقابل ساعتی که انسان عبادت و طاعت خدا نموده است از نور اعمال حسنه مملو گردیده و شعاع آن به اطراف و اکناف تنق کشیده است؛ در آن هنگام چنان فرح و انبساطی به وی دست دهد که از وصف بیرون است. اگر به جای حسنات معاصی و نافرمانیها کرده باشد؛ چنان الم و شکنجه‌ای او را فرا گیرد که از رنج و تعفّض آن معذب شود. سپس در خصوص هفت عضو خود: چشم، زبان، گوش، دست و پا و شکم و فرج (شرمگاه مرد یا زن) به نفس خود سپارد و سفارش کند به محافظت کردن آنها از معصیت و گناه و نیز وصیت کند نفس را که هر وقت اراده امری می‌کنی در عاقبت آن تأمل کنی.

دوم مراقبه است: و آن عبارت است از اینکه در تمام شبانه روز متوجه نفس

حسابهایش را با شریک یا شرکاء خود روشن می‌کند و این امری است که بر هر کس که معتقد به روز جزا باشد واجب است. صالحان گذشته نیز در محاسبه نفس بسیار سختگیر بوده‌اند.

مسلمان باید حساب خود را با نفس روشن کند، اگر اعمال خیری انجام داده از خداوند متعال و نفس خود که شریک تجارت اوست سپاسگزار باشد و اگر معصیتی کرده است او را به تدارک و جبران وادارد و مورد خطاب و عتابش قرار دهد. نفسی را که در اعمال خیر و عبادی کوتاهی کرده است باید به سختی و ریاضت وادارد و او را تنبیه کند. توبه کند، انابه کند و اگر در امور مالی و حقوق مردم خیانتی کرده است، هر چه زودتر جبران کند، رد مظالم نماید و به فقرا تصدق بسیار دهد.

دو راه دیگر برای رام کردن نفس و آماده کردن او برای اعمال خیر وجود دارد: یکی با خواندن و شنیدن کلام خدا و احادیث نبوی و ائمه معصومین علیهم‌السلام که ما را سخت از اطاعت نفس امّاره که دشمن اصلی ماست بر حذر داشته و جهاد با نفس را جهاد اکبر دانسته‌اند. دیگر مطالعه احوال گذشتگان از اولیاء و صلحاء که پیوسته سختی عبادت و ریاضت را بر خود هموار می‌کردند و گرد ملامتی و مناهمی نمی‌گشتند و معاشرت با کسانی می‌کردند که اهل عبادت و بندگی خدا هستند؛ نه غفلت زندگان بی خبری که لذت مناجات با خدا را در نیافته و زیبایی و لطافت خلوص در عبادت را درک نکرده‌اند:

آه ازین صفرائیان بی هنر چه هنر زاید ز صفراف؟ درد سر!
این نه مردانند، اینها صورتند مرده نمانند و کشته شهوتند

کراهت و محبت: کراهت عبارت است از تنفر طبع از چیزی که دریافتن آن سبب المی و تعبی گردد. کراهت گاه نسبت به چیزی است که عقلاً و شرعاً مستحسن و نیکوست. کراهت از چنین چیزی از اخلاق رذیله و پست است.

ضد کراهت، محبت است و آن عبارت است از میل و رغبت طبع به چیزی که

دریافتن آن سبب لذت و راحت باشد. لازمه کراهت و محبت ادراک و معرفت است. به همین جهت کراهت و محبت در جمادات نیست. هر چیزی که طبع را از آن ادراک المی باشد مکروه است و هر چیزی ادراک آن همراه با لذت و راحت باشد آن چیز محبوب است.

امور محبوب آدمی برخی جزو محسوساتند که با چشم ادراک می‌شوند؛ مانند: صورتها و مناظر زیبا، آب روان و سبزه و گل و گیاه - برخی با گوش ادراک می‌شوند؛ مانند: آوازهای خوب، نغمه‌های موزون. - بعضی به وسیله شامه ادراک می‌شوند؛ مانند: بوهای دلپذیر و نسیمهای معطر. - برخی به قدرت ذائقه محسوس می‌شوند؛ مانند: طعمهای لذیذ برخی بوسیله لامسه ادراک می‌شوند؛ مانند: نرمی و نازکی به ملامسه و لمس کردن.

اما امور غیر محسوس بر دو نوع‌اند: یکی به حواس باطنه ادراک می‌شود مانند: صورتهای جزئی خیالی و وهمی. دیگری به قوه عاقله و نفس باطنی، تعقل آنها ممکن است مانند: ادراک معانی کلی و معارف حقه، اخلاق و صفات پسندیده و آداب نیکو که انسان از آنها لذت می‌برد و صاحب آن را دوست دارد. محبتی که بنده نسبت به خداوند متعال دارد از این قبیل است؛ زیرا به قوه عقل و ادراک وجود و صفات کمال و جلال او را درک می‌نماید و آن ادراک موجب لذت و فرح و سرور می‌گردد. اصولاً لذات خیالی و وهمی از لذات حسی قوی‌تر است؛ به این جهت لذتی که آدمی از صورت جمیلی در خواب می‌بیند نیرومندتر است از آن که مثل او را در بیداری ببیند و نیز به این سبب لذت ریاست و شهرت از سایر لذات حسی قوی‌تر است به همین جهت فرد ریاست طلب بسیاری از لذتهای حسی را فدای لذت ریاست می‌کند. لذات عقلی نیز از لذات حسی و خیالی و وهمی بالاتر است و محبت عقلی نیز از انواع دیگر محبت شدیدتر می‌باشد و نیز کراهت.

در بیان سبب محبت: محبت ممکن نمی‌شود مگر به سببی از اسباب. چون اسباب محبت بسیار است به همین جهت دوستی و محبت نیز بسیار زیاد است.

نفس جمال را نیز لذتی است روحانی که به خودی خود محبوب است. برخی از محاسن تنها به عقل ادراک می‌شود و آدمی بالطبع به آنها و صاحب آنها محبت دارد؛ مانند خلقِ حَسَن و نیکو. نیز صاحبان قلوب سلیم، طبیعتاً انبیا و اولیاء خدا را دوست دارند؛ اگر چه به شرف لقای آنها مشرّف نگشته‌اند.

و بسا باشد که مردمانی به صاحب مذهبی چنان محبت داشته باشند که حاضر باشند در راه او جان و مال و فرزندان خود را فدا کنند. باری هر که را دیده باطن از دیده ظاهر روشنتر است و نور عقل او بر آثار حیوانیش غالب است لذت و محبت او به محاسن عقلیه بالاتر می‌باشد از آنچه از حسن ظاهر ادراک می‌شود.

پنجم: گاه محبت بین دو نفر است که مناسبت معنوی پنهانی با یکدیگر دارند و نسبت به هم بدون ملاحظه جمالی یا طمع جاه و مالی بلکه تنها مناسبت ارواح ایشان سبب محبت است. پیغمبر اسلام ﷺ می‌فرماید: الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجْتَدَهٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اِتَّخَفَ وَ مَا تَنَا كَرِمْنَا اِخْتَلَفَ؛ «روانها همچون لشکریان سازوار و همجنسی هستند که وقتی با هم آشنایی داشتند به یکدیگر می‌پیوندند و هرگاه ناشناس بودند به یکدیگر پشت می‌کنند».

ششم: محبت میان کسی با دیگری که میان ایشان در بعضی جاها در اجتماع الفتی حاصل شده است مثل همسفر بودن دو نفر یا چند نفر در سفری دور و دراز. حکمت نمازهای جماعت و جمعه و عید فطر و قربان نیز از جهت ایجاد محبت بین مسلمانان است. در سایر ادیان مراسم جمعی ایجاد چنین محبتی می‌کند؛ به درجات متفاوت.

هفتم: محبت بین افراد به مناسبت‌های ظاهری مثل محبت طفل با طفل، پیر با پیر و جوان با جوان و تاجر با تاجر...

هشتم: محبت هر علتی به معلول و هر صانع به مصنوع خود. علت این امر آن است که چون هر معلول و مصنوع رشحه‌ای و جلوه‌ای از علت و صانع است و بین علت و معلول مناسبتی وجود دارد؛ هر علتی به معلول خود علاقه دارد. محبتی و

اول: محبت انسان نسبت به وجود و بقاء خود. این شدیدترین نوع محبت است زیرا محبت چیزی در انسان حاصل نمی‌شود مگر به سبب ملایمت آن چیز با طبع و اتحاد میان محبت و محبوب و شکی نیست که هیچ چیز ملایم و موافق‌تر به کسی از خود او نیست. پس به این جهت هر کسی خود را از همه چیز دوستتر دارد.

یک سبب محبت اولاد نیز راجع به محبت بقای خود است. آدمی فرزند خود را دوست دارد و به جهت او متحمل مشقتهای بی‌اندازه می‌شود؛ اگر چه نفعی و لذتی از آن فرزند به او نرسد. این بدان جهت است که هر کس فرزند را جانشین خود در وجود خویش می‌داند و قائم مقام بقای خود را نیز دوست دارد. محبت نسبت به قوم و عشیره را نیز محبت به کمال خویش می‌داند؛ چه خود را بوسیله ایشان عزیز و قوی می‌یابد و نیز محبت نسبت به دوستان.

دوم: محبت انسان نسبت به غیر خود به جهت حصول لذت جسمانی حیوانی مانند: محبت زن و مرد و محبت غذاها و طعامهای لذیذ و لباسهای فاخر. این نوع محبت بسیار زودگذر است و پست‌ترین مراتب محبت می‌باشد.

سوم: محبت آدمی به غیر به جهت احسانی که از وی دیده است. زیرا انسان بنده احسان است. هر کس احسان دیگری را نسبت به خود احساس کند؛ او را دوست می‌دارد و هر کس که نسبت به او بدی کند او را دشمن می‌دارد. محبت در این قسم در حقیقت محبت به کمال خود است. محبت به کمال، خود سبب محبت لذتهای خود می‌شود، و محبت نسبت به لذتهای خود سبب محبت احسان می‌شود. محبت احسان سبب محبت نسبت به کسی می‌شود که به او احسان می‌کند؛ به همین جهت به سبب کم شدن احسان او؛ محبت هم کم می‌شود.

چهارم: محبت نسبت به چیزی به جهت ذات آن چیز بدون اینکه منظور خاصی داشته باشد بلکه منظور خود آن چیز باشد مانند محبت جمال و حسن زیرا جمال و حسن به خودی خود محبوب‌اند؛ و ادراک آنها عین لذت است. مانند محبت نسبت به طلوع ماه، منظره طبیعت، آب روان و سبزه‌زار. به هر جهت ادراک

رحمتی که خداوند قادر متعال به بندگان خود دارد از این جاست. و نیز محبت پدر و مادر نسبت به فرزندان و معلم نسبت به شاگرد و متعلم خود. بدین جهت والدین می‌خواهند که کمال بیشتری در فرزند ببینند همچنان که معلم هم از کمالات متعلم و شاگرد مسرور می‌شود و نسبت به وی محبت دارد.

پدر سبب حیات جسمانی فرزند است ولی معلم سبب حیات روحانی وی. از اسکندر پرسیدند: که پدرت را بیشتر دوست داری یا معلمت را؟ جواب داد: معلم را. زیرا که معلم سبب حیات باقی من است و پدر سبب حیات فانی من. بنابراین محبت نسبت به موجد اصلی، یعنی خداوند متعال بالاتر از همه محبت‌هاست زیرا که او خالق ماست و زندگی ظاهری و باطنی ما از اوست.

نهم: محبت دو نفر که در یک علت شریک‌اند مانند محبت برادران و خواهران به یکدیگر. هر چه این علت نزدیکتر باشد معلولها هم - به علت اشتراک در آن - به یکدیگر بیشتر محبت دارند.

هر که خدا را شناخت و همه موجودات را منسوب به او دانست و ربط خاصی که میان خدا و مخلوقاتست دریافت، از جهت شرکت در آفرینش به همه مخلوقات محبت به هم می‌رساند و به همه عالمیان - به جهت انتساب به خالق - عشق می‌ورزد.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
و مخفی نماند که اکثر اقسام محبت فطری و طبیعی است و احتیاج به کسب و تحصیل ندارد. پس هر کس در این اقسام محبت ناقص باشد به همان اندازه فطرت او معیوب و فاسد است.

دلی نیست که از محبت خالی باشد: قوام همه موجودات به محبت منوط و وابسته است و انتظام سلسله ممکناب بدان مربوط می‌باشد. هیچ دلی نیست که از لمعه محبت در آن نوری نباشد و هیچ سری نیست که از نشئه محبت در آن شوری

نباشد:

ز عشق است آمد شد ماه و مهر درنگ زمین و شتاب سپهر
همه ذرات عالم مجذوب یکدیگرند:

ذره ذره کاندترین ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهرباست
جویبار زلال عشق و محبت در همه ارکان وجود جریان دارد:
سر حُب ازلی در همه اجزا ساری است

ورنه بر گل نزدی بلبل بیدل فریاد
محبتی که شرعاً مستحسن و پسندیده است و از جمله صفات حسنه است و سر فصل و گل سرسبد محبت‌هاست، محبت به خداست و آنچه منسوب به اوست. اگر کسی دیگر بجز خداوند متعال شایسته محبت باشد به جهت انتساب به اوست. همه چیز از آثار قدرت حق است و ازین حیث شایسته محبت است.

اگر آدمی به خود و آنچه ازوست محبت دارد از جهت آن است که وجود و هستی او از خداست. هستی اصلی ازوست و ما همه هستی‌نما هستیم که به طرفه‌العینی به اشاره او نابودیم. اگر خدا لحظه‌ای دامن بی‌نیازی از کون و مکان بر چیند گرد نیستی بر فرق عالمیان نشیند. چگونه می‌شود که انسان خود را دوست داشته باشد و آنکه را کل هستی و قوام وجود در دست اوست دوست نداشته باشد؟ مگر جاهل، غافل و یا کافر باشد. هیچ لذتی نیست که از ثمره شجره او باشد و هیچ احسانی نیست که نه در خوان عطای او باشد. هر نعمتی از دریای بی‌انتهای او قطره‌ای است و هر راحتی از بحر بیکران نعمتهای او جرعه‌ای؛ اسباب عیش و شادی از او آماده و خوان خرمی او نهاده:

چنان پهن خوان کرم گسترده که سیمرخ در قاف روزی خورد
ز ابر افکند قطره‌ای سوی یم زصلب آورد نطفه‌ای در شکم
از آن قطره لؤلوی لالا کند وزین صورتی سرو بالا کند
سبب دیگر در محبت به ذات بی مثال حضرت معبود حسن و جمال و تمامیت

و کمال باشد که جمال خالص و کمال مطلق منحصر در ذات پاک حق جلّ شأنه است. پس اگر جمالی که آمیخته به چندین نقص است سزاوار محبت باشد؛ چگونه خواهد بود آن کمال کامل و جمال مطلق که همه کمالها و جمالها پرتوی از ذات مقدّس اوست:

گرغالیه خوشبو شد در گیسوی او پیچیده

ور وسمه کمانکش شد در ابروی او پیوست

غایت کمال مخلوق که به آن سزاوار محبت و دوستی می‌شود؛ معرفت خدا و علم به صفات او و شناختن قدرت و صنایع افعال اوست. اوج کمال انسان قرب به درگاه سبحانی می‌باشد. پس اگر کمال و جمالی شایسته محبت باشد، مخصوص ذات باری تعالی خواهد بود.

فضیلت انسان به نفس ناطقه و موهبت عقل است و این نفس و عقل شعله‌ای است از مشعل جلال حق و پرتوی است از اشعه جمال مطلق؛ گلی است از گلزار عالم قدس و سبزه‌ای است از جویبار چمن انس روح انسانی از امر پروردگار است، و یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي؛ «ای پیامبر از تو در باره روح می‌پرسند بگو روح از امر پروردگار من است» (اسراء/ ۸۵).

از سوی دیگر آدم عَلَيْهِ السَّلَام خلیفه خداوند در زمین است: اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً؛ «همانا که من در روی زمین خلیفه‌ای می‌گذارم» (بقره / ۳۰) و آدم و فرزندان آدم بدین مناسبت مستحق آفسر عبادت گردیدند و به همین جهت بندگان وقتی به مصیبتی گرفتار شوند بی اختیار متوسّل پروردگار خود می‌گردند و بر اثر عبادت و بندگی به مرحله تقرب می‌رسند و به این افتخار نائل می‌گردند که به دوستی حق می‌پیوندند و از طریق محبت به او نزدیک می‌شوند.

دیگر از مناسبت‌هایی که بین خالق با مخلوق است و سبب محبت به رب العزّه می‌شود؛ آن است که نمونه بسیاری از اخلاق الهیه و صفات ربوبیت مانند علم، نیکی و احسان و لطف و رحمت در بندگان وجود دارد. حقیقت اعلا و مراتب

والای این صفات در حضرت حق جمع است و تنها اوست که به جهت این صفات کمال خالی از نقص، مستحق محبت است. تنها پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام و اولیاء حق‌اند که می‌توانند بدور از عالم شهوات و آلودگیها کوس محبت خالق زند و متصل به عالم قدس شوند و می‌رسند به جایی که مستغرق مشاهده جمال و محو مطالعه جلال و خیر محض می‌شوند و چنان بهجت و لذتی برای آنها حاصل می‌گردد که همه بهجتها و لذتها در جنب آن مضمحل می‌گردد؛ مانند نور ستارگان در برابر خورشید عالمتاب:

امروز در آن کوش که بینا باشی حیران جمال آن دل آرا باشی

و این حالت استغراق دست نمی‌دهد مگر به حصول تجرّد از بدن. بدین جهت است که اولیاء حق مشتاق مرگ‌اند و انس آنها به مرگ بیش از انس کودک است به پستان مادر.

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است

روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

و این محبتی که برای چنین نفسی حاصل می‌شود؛ نهایت درجات عشق و غایت کمالی است که برای نوع انسانی تصوّر می‌توان کرد و این، اوج مقامات و اصلاص و کاملان است. و این مقام، عشقی است که عرفا به نظم و نثر آن را بسیار مدح و ستایش کرده‌اند و سعادت را در همین عشق و محبت به ذات یگانه حق دانسته‌اند که همه چیز از آن است و مقصود از ایجاد کائنات و مطلوب از آفرینش مخلوقات است:

جز محبت هر چه بودم، سود در محشر نداشت

دین و دانش عرض کردم کس به چیزی بر نداشت

فساد قول کسانی که محبت به خدا را انکار می‌کنند: می‌گویند محبت خدا

ممکن نیست مگر به طاعات خدا و چون حقیقت محبت متوقف و وابسته به جنسیت است؛ به این جهت انس و شوق و لذت مناجات پروردگار را نیز فاقداند. در صورتی که دوستی خدا و رسول ﷺ از واجبات عینی است و در آیات و اخبار بسیار از محبت خدا به بندگان و محبت بندگان نسبت به خدا سخن گفته شده است. از جمله: الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ؛ «آنها که اهل ایمانند کمال محبت و دوستی را فقط به خدا مخصوص دارند» (بقره / ۱۶۵).

در آیه دیگر می‌فرماید: قُلْ إِنْ كَانَ آبَاءُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ؛ «بگو، امت را که ای مردم اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی که جمع آورده‌اید و مال التجاره‌ای که از کساد آن بیمناکید و منازلی که بدانها دل خوش داشته‌اید، بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست دارید منتظر باشید تا امر نافذ و قضای الهی جاری گردد. خدا ستمکاران و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.» (توبه / ۲۴).

از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که فرمود: هیچکس از شما مؤمن نیست مگر اینکه دوستی خدا در دل او بر دوستی غیر خدا غالب باشد.

و نیز روایت است که چون ملک الموت نزد حضرت ابراهیم خلیل الرحمن ﷺ برای قبض روح او آمد؛ جناب ابراهیم ﷺ فرمود: هَلْ رَأَيْتَ خَلِيلًا يُمِيتُ خَلِيلَهُ؟ آیا هرگز دیده‌ای که دوستی دوست خود را بمیراند؟ از سوی حضرت باری تعالی خطاب رسید: هَلْ رَأَيْتَ مُجْتَبَأً يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ؟ آیا دیده‌ای که دوستی از ملاقات دوست خود کراهت داشته باشد؟

ابراهیم ﷺ عرض کرد: خدایا! امر کن مرا قبض روح کند؛ تا به لقاء تو نایل آیم.

یکی از یاران خدمت سرور کاینات ﷺ رسید و گفت: مَتَى السَّاعَةُ؟ قیامت چه

وقت است؟ حضرت فرمود: برای قیامت چه مهیا کرده‌ای؟ گفت: نماز و روزه‌ای قابل نیندوخته‌ام؛ اما خدا و رسولش را دوست دارم. حضرت رسول ﷺ فرمود: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ؛ هر کس با دوست خود محشور خواهد شد.

به حضرت داوود ﷺ خطاب شد: ای داوود به مردم بگو: من دوست می‌دارم هر که مرا دوست دارد؛ و انس دارم با کسی که به من انس دارد. هر که مرا برگزیده من نیز او را برگزینم.

حضرت علی ﷺ در دعای کمیل می‌گوید: خدایا من بر عذاب تو در روز قیامت صبر می‌کنم اما فراق و دوری تو را چگونه تحمل کنم؟ فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ؟ «خدایا! تاب دوری تو را ندارم! چه کنم؟».

حضرت امام زین العابدین ﷺ در مناجاتهای خود بارها از محبت و شوق خود به لقاء پروردگار سخن گفته است: از جمله به تضرع می‌گوید: وَ لِقَاءَكَ قُوَّةٌ عَيْنِي وَ وَصْلَكَ مِنِّي نَفْسِي وَ الْيَكُ شَوْقِي وَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ لَهْيِي وَ الْوَالِي هَوَاكِ صَبَابَتِي وَ رِضَاكَ بُعْيَتِي؛ «خدایا! دیدار تو روشنی چشم من و وصال تو آرزوی دل غم‌دیده من است و بسوی تو اشتیاق جان من و...».

خاک درت بهشت من، مهر رخت سرشت من

عشق تو سر نوشت من، راحت من رضای تو و نیز عرض می‌کند: إِلَهِي مَنْ دَالَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مُنْبَكَّ بَدًا لَأَوْمَنْ دَالَّذِي اَنْسَ بِقُرْبِكَ فَابْتَغَى عَنكَ جِوَالًا؛ «خدایا! کیست که شیرینی محبت تو را چشیده و غیر تو را دوست گرفته و کیست که به نزدیکی تو انس داشته و روی به دیگری آورده است».

هر کس که تو را شناخت جان را چه کند؟

فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟

پس کسی که در دنیا خدا را نشناخت و در این عالم لذت معرفت او را نیافت؛ چگونه در آن عالم به بهجت مشاهده جمال حق می‌رسد؛ حشر هر کسی به نحوی است که بر آن مرده و مردن هر کسی به طریقی است که بر آن زیسته: و مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا؛ «هر کس در دار دنیا کور باشد (و دچار جهل و ضلالت) در دار آخرت نیز کور و گمراه خواهد بود.» (اسراء / ۷۲).

از این جا روشن می‌شود که اصل همه سعادت‌ها و مایه همه بهجت‌ها و سرورها معرفت خداست که در شریعت مقدّس از آن به ایمان تعبیر می‌شود.

طریق تحصیل محبت خدا: چون فضیلت و شرافت محبت خدا را دریافتی؛ سعی کن تا این گوی از میدان بریایی و به این افسر کرامت مکرم گردی:

به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی که سودها کنی را این سفر توانی کرد
طریق تحصیل محبت خدا دو چیز است:

اول - دوام فکر و ذکر و مداومت بر یاد خدا و تفکر در عجایب صنع و اندیشیدن در صفات کمالیه و جمالیه و جلالیه و آنچه از نعمت‌های بی پایان خود برای بندگان آفریده؛ و مناجات با او در خلوت و مواظبت نمودن بر طاعات و عبادات بشرطی که دل را از علایق دنیوی پاک سازد و خانه دل از غیر محبت حق بپردازد.

دوم: تحصیل معرفت خدا و مسلط ساختن معرفت او بر خزانه دل با طاعت و عبادت و تضرع و ابتهال به درگاه خداوند متعال: وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ «پیوسته به عبادت خدا مشغول باش تا یقین (مرگ) بر تو وارد شود» (حجر / ۹۹).
خداوند متعال به بندگان وعده فرموده است که اگر در راه معرفت او گام بر دارند؛ آنها را به سر چشمه هدایت می‌رساند: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا؛ «آن کسانی که در راه معرفت ما جهاد کردند؛ آنان را به راه هدایت می‌بریم و هدایتشان می‌کنیم.» (عنکبوت / ۶۹).

راه دیگر اندیشیدن در مظاهر صنع و آثار قدرت الهی است که از حد شمار

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

در جای دیگر عرضه می‌دارد: بارالها! مرا از جمله کسانی قرار بده که در جویبار سینه ایشان درخت اشتیاق تو استوار گشته و شعله محبت تو اطراف دل‌های ایشان را فرو گرفته و از سر چشمه صدق و صفای تو جرعه‌ها می‌نوشند. ای خدای من! چه شیرین است بر دل‌ها یاد تو و چه نیکوست طعم محبت تو و چه صافی و گواراست زلال قرب وصال تو! از سوی دیگر محبت نسبت به ذات پاک ذوالجلال لذیذترین لذات است. و چون لذات تابع ادراکاتند و انسان جامع قوای چندی است که برای هر یک از آنها لذتی است. از جمله قوه عاقله که آن را بصیرت باطنی نیز می‌گویند، مقتضای آن، معرفت حقایق اشیاء و احاطه علمی موجودات می‌باشد؛ لذت آن در علم و معرفت است. منتهای کمال انسانی و اشرف صفات، علم می‌باشد و لذت هر علم به قدر شرف آن علم است و شرافت هر علم به قدر شرافت معلوم می‌باشد. از این جا نتیجه می‌شود که اگر دیده بصیرت باطنی کور نباشد؛ لذت شناخت خالق کلّ و مربی کاینات قوی‌ترین لذات است.

اما کسی که به لذت معرفت خدا و مطالعه جمال و جلال کبریا نرسیده باشد همچون کوری است که لذت نگاه به صورت و منظره جمیلی را ادراک نکرده است. به همین جهت گفته‌اند: مَنْ ذَاقَ عَرَفَ: هر که چشید فهمید. به همین جهت آفاق عالم ربوبیت که غیر متناهی است میدان ادراک اهل محبت و معرفت است. هر که این لذت را چشید، همه غم‌های او زایل و جمله خواهش‌های او باطل می‌شود و دل او مستغرق لجه عظمت و معرفت می‌شود. دل او به یاد یک کس بسته و از همه یادها و فکرها رسته می‌شود.

سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض

به هوای سرکوی تو برفت از یادم

رسیدن به درجه لقاء و مشاهده، موقوف است به تحصیل معرفت در دار دنیا.

بیرون است و احاطه عقول و افهام به آن ممکن نیست و اگر عمرها در بیان آن صرف شود به انجام نمی‌رسد. در جهان هستی هیچ موجودی نیست از محسوسات و معقولات و حاضر و غایب مگر این که شاهی است صدق بر وجود او. اما شدت ظهور سبب خفای او از بعضی دیده‌های ناتوان است. چنان که دیده خفاش به جهت شدت ظهور آفتاب از درک آن عاجز است:

جلوه گریبی پرده روی او ولی هیچکس را طاقت دیدار نیست

علاوه بر این، چون شناختن اشیاء به اضداد است و روز بدون شب و سیاهی بدون سپیدی شناخته نمی‌شود و خداوند متعال را نمی‌تواند ضد و ندی باشد و این امر برای ذات واجب الوجود ناممکن است؛ تنها از طریق تحصیل معرفت و شناخت مظاهر ربوبیت که ظاهرتر از همه چیز است و سبب وضوح کل است میسر می‌باشد:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رخ متاب

در قرآن کریم آمده است: **قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا**؛ «ای رسول ما به امتت بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، پیش از آن که کلمات الهی به آخر رسد، دریا خشک خواهد شد هر چند دریایی دیگر ضمیمه آن کنند» (کهف / ۱۰۹).

چه نشانه‌هایی برای دوستی خداوند در بندگان وجود دارد؟ - شاید هر کسی چنان پندارد که او خدا را دوست دارد؛ اما در حقیقت دوستی و محبتی نیست؛ بلکه پنداری است و گاه غرور و خود فریبی. برای اینکه حقیقت محبت محب صادق روشن شود؛ نشانه‌هایی چند در محب ذات حق باید وجود داشته باشد:

اول: آن که طالب لقاء و شایق مشاهده و عیان بوده باشد و چون وصول به این مرتبه بر مرگ موقوف است باید مشتاق مرگ باشد و اصلاً مرگ بر او گران نباشد. مگر کسی از جهت طاعت و عبادت بیشتر می‌خواهد که مرگش به تأخیر افتد تا آمادگی بیشتر برای وی فراهم گردد. صداقت این امر از اعمال خیر و عبادات چنین

شخصی روشن می‌گردد.

دوم: آن که طالب رضای خدا باشد و خواسته او را بر خواسته‌های خود برتر بداند. نشانه چنین طالبی ترک معاصی و اختیار عبادت و طاعت است.

سوم: آن که پیوسته به یاد خدا باشد و دلش مشغول به ذکر حق باشد و بجز حدیث او نشنود و به غیر از نام او نخواند و نجوید. با کتاب آسمانی او انس گیرد و اوقاتی در شنیدن احادیث بگذراند.

چهارم: آنکه همیشه میل به خلوت داشته باشد که مناجات با خدای خود کند. زمانی به او راز گوید، ساعتی عذر تقصیرات خواهد، گاهی آرزوهای خود را باز گوید:

گریزانم از آن، از انجمنها که در دل خلوتی بایار دارم

در اخبار آمده است که: دروغ می‌گوید هر که دعوی محبت خدا کند و چون ظلمت شب فرا رسد به بستر خواب رود و از یاد محبوب غافل باشد و خدای خود را در نهانخانه دل به فراموشی سپارد.

خواب بر عاشقان حرام بود خواب، آن کس کند که خام بود

پنجم: آن که بر هیچ چیز از امور دنیا که از دستش برود افسوس نخورد و متالم نگردد. در مصائب و بلیات صابر و شاکر باشد و جزع و بی‌تابی نکند و اگر همه دنیا به او روی آورد فرحناک نگردد؛ بلکه غم و فرح او از محبوب لم‌یزل و لایزال باشد و بس.

عاشقان را شادمانی و غم اوست دستمزد و اجرت خدمت هم اوست ششم: آن که بر همه بندگان خدا مشفق و مهربان باشد. دوستان خدا را دوست بدارد و دشمنان خدا را دشمن.

هفتم: از هیبت و عظمت الهی خائف باشد و در زیر لواء کبریا و جلال خداوند متذلل و مضطرب باشد. همچنانکه معرفت جمال الهی موجب محبت می‌گردد، درک عظمت و جلال او باعث خوف و دهشت می‌شود.

وجهی ادراک آن شده باشد. بالاترین مراتب شوق، شوق به خدا و لقای اوست. و چون شوق رسیدن به آنچه اجمالاً وجود آن را دانسته و تفصیل آن مجهول است؛ نهایت آن وقتی است که برای بنده عظمت و کبریا و جمال و جلال و صفات و افعال و احکام الهی کشف شود و این امر نه در دنیا و نه در آخرت امکان ندارد؛ بدین جهت هرگز آتش شوق بنده مشتاق فرو نمی‌نشیند. این شوق مایه بهجت و لذت است و پیوسته در ترقی است و می‌خواهد به مرتبه بالاتر برسد.

در اخبار حضرت داوود علیه السلام وارد است که من دل‌های مشتاقین را از نور خود آفریده‌ام. پس چون به میدان شوق قدم‌گذاری آرزوها و مرادهای دنیا را واداع کن و هواهای نفسانی را ترک نما:

سرکویش هوس داری هوا را پشت پایی زن

در این اندیشه یک رو شو دو عالم را قفایی زن

و اما انس عبارت است از اشتغال دل به ملاحظه محبوب و محو شدن آن در

شادی قرب و مشاهده حضور و نظر به مطالعه جمال بدون التفات به دیگری.

کسی که به مقام انس رسید طالب خلوت و عزلت می‌گردد و دوری از مردم را

می‌خواهد؛ زیرا مصاحبت مردمان دل او را از توجه تام به خدا مشغول می‌سازد.

حبّ فی الله و بغض فی الله: از جمله محبت‌های پسندیده حبّ فی الله است که

دوستی در راه خدا باشد؛ همچنان که بغض فی الله از عداوت‌های مستحبّه است و

فضیلت و ثواب این دو بسیار است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باشید که هر

که دوست داشته باشد در راه خدا و دشمن داشته باشد در راه خدا و عطا و منع او

در راه خدا باشد، او از جمله برگزیدگان خداست.

سخط و انکار و اعتراض بر اراده و تقدیر الهی: این صفت منافات با توحید و

ایمان دارد و موجب خشم و سخط پروردگار عالم است. بنده عاجز ذلیل بی‌تمیز را

که به اسرار قضا و قدر جاهل است و به مقتضای حکمت پروردگار غافل چه جای

اعتراض بر خداوند حکیم و خبیر است؟

هشتم: این که محبت خود را پوشیده دارد و در نزد مردمان به دعوی محبت بر نخیزد که اینها با تعظیم محبوب و هیبت و جلال او مخالف است. دوستی، سرّی است که بین محبّ و محبوب می‌باشد و فاش نمودن آن سزاوار نیست.

باری، دوستی خداوند نه کاری سرسری است. دوست باید درین راه تسلیم فرمان محبوب شود و به آن چه فرماید، عمل کند. چون ابراهیم خلیل علیه السلام که در خواب دید باید فرزند عزیزش حضرت اسمعیل علیه السلام را در راه خدا قربانی کند. این رؤیا را با هاجر در میان گذاشت. گفت: ای هاجر! موهای فرزندت را شست و شو بده و شانه‌بزن و لباس نو بر او بپوشان که می‌خواهم او را به دوست هدیه کنم. هاجر چنین کرد و چهره‌اش را بوسید و با او وداع کرد. ابراهیم علیه السلام دست فرزند را گرفت و او را به قربانگاه عشق برد تا فرزند عزیز خود را در پیشگاه حق ذبح کند. اسمعیل علیه السلام به پدر گفت: یا اَبَتِ افْعَلْ ما تَوَمَّرَ آن چه بدان مأموری انجام بده.

ابراهیم علیه السلام کارد بر گلوی فرزند نهاد نبرید. اسمعیل علیه السلام گفت: فرمان حق را بجا آورد. ابراهیم علیه السلام گفت: چه کنم؟ کارد نمی‌برد. اسمعیل گفت: پدرجان! سرکارد را در خلقم فرو بر. در آن وقت آواز بر آمد که: ای ابراهیم. قد صدقت الرؤیا. به خوابت جامه راستی پوشیدی. دست از اسمعیل بدار و این گوسفند را به جای وی قربان کن. آری:

شوریده نباشد آن که از سر ترسد عاشق نبود آن که ز خنجر ترسد

عاشقان کشته معشوق‌اند و در مقام تسلیم و رضا در برابر محبوب آماده اجرای

فرمان‌اند.

۶۱ ■ در بیان حقیقت شوق

از جمله ثمرات محبت به خدا شوق لقای او و انس به ذات اقدس اوست. اصل شوق عبارت است از میل به چیزی و رغبت به امری در حال غیاب آن. پس شوق به امری که حاصل و حاضر است معنی ندارد. شوق به چیزی پیش می‌آید که از

ما بنده ایم و عاجز او حاکم است و قادر

گر می کشد به زورم و می کشد به زاری

در خبر قدسی آمده است که منم خدایی که بجز من خدایی نیست؛ پس هر که صبر نکند بر بلای من و راضی نشود به قضای من و شکر نکند از برای نعمتهای من خدایی بگوید سوای من. ضد سخط رضاست و آن عبارت است از ترک اعتراض بر مقدرات الهی در باطن و ظاهر قولاً و فعلاً صاحب مرتبه رضا پیوسته در لذت و بهجت و سرور و راحت است؛ زیرا فقر و غنا و عزت و ذلت و مرض و صحت و حیات و ممات در نزد چنین بندهای مساوی است و هیچ کدام بر دل او گران نیست. همه چیز را از خدا می داند و از جهت عشق و محبتی که به ساحت کبریائی دارد، از آن چه بدو می رسد راضی است:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ ای عجب من عاشق این هر دو ضدّ ناخوش او خوش بود بر جان من جان فدای یار دل رنجان من مقام رضا افضل مقامات دین و اشرف منازل مقررین است.

حضرت رسول ﷺ از عده ای از اصحاب خود پرسید: چه نوع کسانیید؟ گفتند: مؤمنانیم. رسول ﷺ فرمود: چه چیز علامت ایمان شماست؟ گفتند: صابریم در وقت بلا شاکریم در هنگام نعمت و راضی هستیم به موارد رضای خداوند. حضرت رسول ﷺ فرمود: به خدای کعبه قسم که مؤمن هستید.

موسی بن عمران عليه السلام به خداوند گفت: بارالها! مرا به امری ره نمای که در آن رضای تو باشد. فرمود: رضای من در آن است که تو به قضای من رضا دهی.

از حضرت سیّد الساجدین عليه السلام منقول است که فرمود: صبر و رضا رأس همه طاعات است. و هر که صبر کند و راضی شود در آنچه خدا برای وی مقدر کرده است و راضی شود به قضای حق، خدا نیز از برای او مقدر نمی کند مگر آنچه خیر اوست.

رضای خدا از همه چیز بالاتر است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ؛ «(اهل ایمان) را در عمارات نیکوی بهشت منزل دهد و برتر و بزرگتر از هر نعمت مقام رضا و خشنودی خدا را به انسان کرامت فرماید (توبه / ۷۲).

مقام رضا از ثمرات محبت است: زیرا محبت با کسی رضایت به افعال محبوب را در پی دارد. دوستی محب صادق به مرتبه ای رسد که مستغرق در دوستی خدا گردد و مشاهده جمال محبوب او را چنان به خود مشغول سازد که اگر درد و المی بر او وارد شود مطلقاً الم آن را احساس نکند، بلکه در دل خود احساس بهجت و سرور نماید. شکی نیست که محبت خداوند سبحان بالاترین محبتها و مشغولی دل به پیشگاه والای حق بزرگترین مشغولیهاست. آنکه از باده محبت چنین محبوبی مدهوش گردد خویشتن را از یاد می برد و حتی احساس لذت می کند و می گوید:

در بلا هم می چشم لذات او مات اویم مات اویم، مات او

گاه محب احساس درد و ادراک الم می کند و لیکن به علت استغراق در محبت دوست به مرتبه ای می رسد که به آن راضی و راغب و شائق است و اگر بندبندش از هم جدا کنند، مسرور و مبتهج باشد و زبانش به این مقال مترنم:

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش بهر خشنودی شاه فرد خویش در عالم عشق و محبت شگفتی هاست. در سرگذشت عاشقان حق عجایب و غرایبی است که تا کسی به آن وادی قدم نهد نمی تواند باور کرد:

اگر به اقلیم عشق روی آری همه آفاق گلستان بینی

آنچه ناگفتنی است آن شنوی آنچه نادیدنی است آن بینی

از مضیق حیات درگذری وسعت ملک لامکان بینی

آنچه داری اگر به عشق دهی کافرم گرجوی زبان بینی

زنان مصری آن چنان محو جمال یوسف شدند که دستهای خود را به جای

ترنج بریدند و نفهمیدند. چون است حال آنکه محو جمال شاهد ازلی شود و از

تنگنای جهان به ملک لامکان قدم گذارد؟

رضا با دعا منافات ندارد: زیرا خداوند متعال ما را به دعا کردن امر فرموده است: **أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**؛ «مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم.»

دعا کلید سعادت و مفتاح حاجات است. نفس انسانی از دعا روشن و منور و آیینیه دل با دعا از زنگ کدورتها پاک و پاکیزه می‌شود. اگر نوشیدن آب برای رفع تشنگی و خوردن غذا برای دفع گرسنگی با دعا منافات داشته باشد، دعا کردن هم با رضا مخالفت خواهد داشت. همچنین انجام دادن طاعات و عبادات و امر به معروف و نهی از منکر و دوری از معصیت خداوند متعال و بقیه امور تکلیفی و عبادی با فضیلت رضا و شرف آن منافات نخواهد داشت. رضا در اموری است که از ساحت اقدس الهی و به امر او بر بندگان وارد می‌شود و مقتضای حکمت بالغه خداوند است.

در بیان تحصیل رضا: طریق تحصیل مقام رضا آن است که سعی کند با ادامه ذکر و یاد خداوند در قلب و فکر در آثار و عجایب صنع او و تدبیر در حکمتها و مصالحی که در مخلوقات قرار داده محبت خداوند را بدست آورد. از طریق مواظبت بر طاعات و عبادات و تضرع و زاری و مناجات با محبوب ازلی انس و محبت خود را نسبت به خالق جهان و خداوند رحمان و رحیم افزایش دهد؛ علائق دنیوی و نفسانی را کم نماید تا محبت او به مرتبه‌ای رسد که محو خیال دوست گردد و در برابر مصائب و بلاها صبور و شاکر باشد و رضا به امر دوست دهد و از آنچه بر او وارد می‌شود - از غم و شادی و محنت و نعمت - راضی و مسرور باشد و بگوید:

بر نمی‌دارم از این در سر خود ای دربان

صد ره از سنگ جفای تو گرم سرشکند

سرگذشت محبتان و دوستان حق را مطالعه باید کرد و دید آنان چگونه در برابر شدائد ایستادگی کرده و در راه دوست سر و جان فدا کرده و تا آخرین لحظه دم از رضایت حق زده‌اند و شوکران محنت نوشیده‌اند.

باید طالبان مرتبه رضا آیات و اخباری که در رفعت مرتبه اهل بلا و مقام اهل رضا رسیده است ملاحظه و احادیثی که در اجر و ثواب آنها وارد شده است مطالعه کنند. و نیز باید برای تحصیل رضا در این نکته تأمل کند که خود به عاقبت هر امری جاهل است و خالق او به خیر و صلاح هر امری نسبت به هر کسی احاطه کامل دارد؛ پس آنچه در حق هر کسی مقدر فرموده؛ البته خیر و مصلحت او در آن است اگر چه سر آن را نفهمد. علاوه بر این آیا از سخط و عدم رضایت او چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ آیا به خاطر او تغییر قضا و قدر داده می‌شود. و اوضاع کارخانه هستی به میل او می‌گردد؟ پس باید بگوید:

در دایره هستی ما نقطه تسلیمیم

رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

در سرگذشت مقربان الهی و بار یافتگان بارگاه ربّانی می‌خوانیم که به انواع بلاها گرفتار بودند و در بادیه محبت، خارهای مصیبت به پای آنها خلیده و چهره آنان از خوناب جگر سرخ شده است. پس به امید تحصیل محبت و رضای خداوند باید صبر بر شدائد کند و دشواریهای راه قرب الهی را بر خود سهل و آسان نماید. حزن و اندوه: و آن عبارت است از حسرت بردن و متالم بودن به جهت از دست رفتن مطلوبی یا فقدان محبوبی که مربوط به امور اخروی باشد؛ درین صورت حزن و اندوه از صفات حسنه و موجب اجر و ثواب است مانند: قضا شدن نماز و ... و اگر حزن و اندوه مربوط به امور دنیوی باشد؛ چون این حزن و اندوه همراه با کراهت و اعتراض بر مقدرات الهی است؛ صفتی است ناپسند و بی‌ارزش؛ چون مقاصد دنیوی و مشتتهای عالم محکوم به فنا و زوال است. این نوع حزن و اندوه دل را می‌میراند و آدمی را از طاعت و عبادت باز می‌دارد. جز کمالات نفسانی و اموری که در مراتب عالی هستند همه چیز از حیوان و جماد و امتعه و کالاها و اموال و اهل و عیال همه در معرض فنا و زوال‌اند. کدام گل در چمن روزگار شکفت که دست باغبان حوادث آن را نچید و کدام سرو در جویبار این

عالم سر برکشید که اژه آفات آن را از پا در نیاورد، هر شام پدری در مرگ فرزند می نالد و هر صبح فرزندی در عزای پدر یا مادر جامه چاک می زند:

خیاط روزگار بر اندام هیچکس پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد
هرگاه انسان به دیده عبرت و بصیرت به این مرحله بنگرد و فنای همه چیز را -
هر روز و هر ساعت ببیند؛ غم و حسرت او برگزیده زایل می شود و به امور عقلیه و سعادت حقیقیه بیشتر توجه می کند و به دنبال تحصیل مقامات معنوی گام بر می دارد. بر عاقل لازم است که بر وجود چیزی که شأن او فناست شاد نشود و از زوال آن اندوهناک نگردد. علی علیه السلام به دنیا می فرمود با درهم و دینار و متاع فریبندها نمی توانی مرا فریفته کنی. برو و از من دور شو که من تو را سه طلاقه کرده ام و به تو رجوع نمی کنم:

نه لایق بود عیش با دلبری که هر بامدادش بود شوهری

هر دسته ای از مردم به چیزی دل خوش کرده و بدان مسرور و مبهتج و از فقدان آن غمگین اند؛ تنها خردمندان که به کمالات نفسانی راضی اند و غایت نشاطشان به عبادت و مناجات با خداست و این مرتبه تابدان جا می رسد که مردان حق هیچ ابتهاج و شادی جز انس با حضرت حق و استغراق در لجه انوار جمال جمیل مطلق ندارند؛ و بقیه امور در نظر آنان همچون سرابی است فریبنده و چشم نواز ولی در باطن هیچ و پوچ.

جهان ای برادر نماند به کس دل اندر جهان آفرین بند و بس
چه بندی دل خود برین ملک و مال که هستش کمی رنج و بیشی ملال
چه نیرنگ با بخردان ساخته است چه گردنکشان را سرانداخته است
آنچه ما را از ملک و مال و سایر زخارف دنیا داده اند امانتی است که فردا آن را باید باز پس دهیم و عاقل چگونه به سبب رد امانت محزون و غمناک گردد.

سقراط حکیم گفته است: من هرگز محزون نگشته ام زیرا که دل به هیچ چیز نیسته ام که از فوت آن محزون شوم.

جهان از نام آن کس ننگ دارد که از بهر جهان دل تنگ دارد
بی اعتمادی بر پروردگار و اطمینان داشتن به وسائل و وسایط: این صفت
رذیله از مهلکات و منافی ایمان است. دنیا و آخرت بنده از بی اعتمادی نسبت به خداوند رحمن که نوعی شرک است تباہ می گردد. در قرآن کریم آمده است: **إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ**؛ «همانا کسانی که جز خدا را می پرستید آنها قادر بر رزق شما نیستند؛ پس از خدا روزی طلب کنید و او را پرستید...» (عنکبوت / ۱۷).

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که طلب عزت کند بواسطه بندگان، خدا او را ذلیل می سازد.

در بیان توکل و اعتماد به خدا: ضد بی اعتمادی به خدا توکل بر اوست. توکل عبارت است از اعتماد کردن و مطمئن بودن دل بنده در جمیع امور خود به خدا و تکیه کردن بر حول و قوه الهی نمودن. این صفت شریف مبتنی است بر اعتقاد کامل به اینکه هر کاری که در کارخانه هستی روی می دهد؛ همه از جانب پروردگار است و هیچکس را جز او قدرت بر هیچ امری نیست و عنایت و مهربانی او نسبت به بندگان از هر چه تصور شود بالاتر و افزونتر است. و کسی که این اعتقاد را داشته باشد؛ اعتماد او به خداست و بس!

پس توکل تمام نمی شود مگر به قوت یقین و قوت نفس که با این هر دو امر سکون و اطمینان حاصل می گردد.

توکل یکی از منازل راهروان راه سعادت و یکی از مقامات اهل توحید و افضل درجات اهل ایمان است بلکه از واجبات بر افراد با ایمان می باشد. خداوند بزرگ در قرآن مجید می فرماید... و **عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ**؛ «و باید همه صاحبان مقام توکل هم بر او توکل کنند» (یوسف / ۶۷) و نیز می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ**؛ «خداوند همه کسانی که بر او اعتماد کنند دوست دارد» (آل عمران / ۱۵۹) و نیز فرمود: **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ**؛ «و هر که (در همراهی) بر خدا توکل کند خدا

او را کفایت خواهد کرد» (طلاق ۳/).

در تقسیم امور بندگان: اموری که بر بندگان وارد می‌شود بر دو قسم است:

اول: اموری که از قدرت و وسع بندگان بیرون است. در این نوع امور حق آن است که آن را حواله به پروردگار نمایند و افکار دقیق و تدبیرات خفی پنهان در خصوص آنها نکنند.

دوم: آن که بیرون از قدرت ایشان نیست و برای انجام شدن آن اسباب و وسائلی است که امکان تحصیل آن اسباب فراهم است. در این قسم امور سعی در خصوص آن با توکل منافات ندارد به شرط آن که اعتماد او به سعی خود و اسباب و وسایط نباشد؛ بلکه اطمینان او به خداوند قادر متعال باشد. رها کردن کار و کسب به بهانه توکل، بسیار نادرست و از خرد بدور است:

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

گر توکل می‌کنی بر کار کن کشت کن، پس تکیه بر جبار کن

همچنان که خداوند بندگان خود را به عبادت و بندگی امر کرده است تا به سعادت جاوید برسند همچنین از ایشان خواسته است در پی طلب روزی حلال کار و فعالیت کنند و در هر حال اعتماد و توکل بر خدا داشته باشند و حتی در عبادات و طاعات تکیه بر فضل و رحمت خدا باید نمود نه بر اعمال عبادی مانند نماز و روزه و حج و امثال آنها.

در بیان درجات توکل: برای صفت توکل در ضعف و قوت سه درجه است:

اول: آن که حال او در حق خداوند متعال و اعتماد به عنایت پروردگار مثل حال او باشد نسبت به کسی که وکیل او باشد و این حال منافاتی با سعی و تدبیر شخص ندارد.

دوم: آنکه حال او با خدا مثل حال طفل باشد نسبت به مادر. طفل جز مادر کسی را پناهگاه خود نمی‌شناسد و بر زبان او در حضور و غیاب جز مادر جاری نمی‌شود. چنین شخصی غرق توکل خود است و حتی از توکل خود نیز غافل

است. در این حال همه تدبیرات و سعیها منافی این مرتبه است مگر چنگ در زدن به دامن حق با دعا و تضرع.

سوم: این که آدمی در نزد خدا همچون میّت است در دست غسل. چنین شخصی همه حرکات و سکنات خود را از خدا می‌داند. این بالاترین درجات اعتماد و توکل است. مانند توکل حضرت خلیل الرحمن علیه السلام که در هنگام افکنده شدن در آتش حتی از جبرئیل علیه السلام کمک نخواست. این مرتبه یقین است. این حال بسیار نادر اتفاق می‌افتد و وصول به این درجه منافی همه تدبیرات و صاحب آن واله و شیدا است.

رفتن یا نرفتن به سوی اسباب روزی برای چنین کسانی که در توکل و اعتماد به حق غرق گشته‌اند یکی است و اگر دست به کسب و اسباب هم بزنند مطلقاً توکل آنها به ذات باری تعالی می‌باشد؛ نه اسباب و وسایط.

در بیان تحصیل صفت توکل: طریقه تحصیل صفت توکل آن است که آدمی سعی در تقویت اعتقاد خود نماید تا همه امور خود را از حضرت آفریدگار بداند. اندیشه کند که از زمانی که نطفه‌ای بیش نبود چگونه در رحم مادر پرورش یافت. بعد از حالت رحم، چه کسی به او مکیدن پستان مادر آموخت، دندانهایش بتدریج رویید و به خوردن غذا عادت کرد. و چه کسی برای او اسباب زیستن فراهم کرد، از هوا و آب و آفتاب حواس ظاهری و قوای باطنی. با این همه، خالق متعال نسبت به او از مادر مهربانتر است و کفایت امور او را کرده و می‌کند و در قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» «هر کسی بر خدا توکل کند، خدا او را بسنده است» آیا می‌توان تصوّر کرد که اگر چنین بنده‌ای جریان امور خود را به خدا واگذار کند، آیا خداوند او را مهمل می‌گذارد و به خود رهاش می‌سازد؟ از سوی دیگر در قصص بسیار می‌خوانیم که خداوند متعال یتیمی فقیر را با عنایت خود به بالاترین مقامات رسانده و ثروتمندی صاحب قدرت را در لحظه‌ای بر خاک ذلت نشانده است. آری خداست که شایسته توکل است و اوست که عزّت و

ذلت می‌دهد:

یکی را به سر تاج شاهی نهد یکی را به دریا به ماهی دهد
اگر تکیه گاه بنده خدا باشد و در عین سعی و عمل چشم به الطاف ذات حق
بدوزد، خدای متعال مهمات او را کفایت می‌کند:

دامن آن گیر ای یار دلیر کو منزّه باشد از بالا وزیر
جیذا آن مطبخ پر نوش و قند کاین سلاطین کاسه لیسان ویند
گر بسوزد باغت، انگورت دهد در میان ماتمی سورت دهد
از علامات توکل آن است که اصلاً اضطراب از زوال اسباب نفع یا مضرت در او
پیدا نگردد و آرامش و سکون خود را در سایه توکل بر خدا حفظ کند و زبان
حالش این باشد:

دل من در هوس روی تو ای مونس جان

خاک راهی است که در دست نسیم افتاده است
کفران نعمت: و آن عبارت است از شناختن نعمت کسی و شاد نبودن به آن و
صرف نکردن آن در مصرفی که منعم به آن راضی است. کفران نعمت آدمی را در
دنیا و آخرت به شقاوت می‌رساند. در دنیا مایه حرمان آدمی از نعمت می‌گردد. در
قرآن کریم آمده است: **فَكَفَرْتُ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ؛** «اهل
آن شهر کفران نعمتهای خدا کردند پس خداوند طعم گرسنگی و بیمناکی را به آنها
چشانید و بر قامت آنها لباس گرسنگی و خوف برید.» (نحل / ۱۱۲).

ضد کفران، شکر نعمت است و آن شناختن نعمت است از منعم و از آن شاد
بودن و نعمت او را در راهی مصرف کردن که موجب رضایت اوست. شکر منعم
حقیقی که خداوند متعال است، آن است که همه نعمتها را از او بدانیم و او را منعم و
ولی خود بشناسیم و همه وسایط را مسخر او بدانیم یعنی اگر کسی دیگر به ما نیکی
کرد این نیکی را از خدا بدانیم که قلب او را برای این نیکی مهیا کرده است. شادمان
بودن به نعمتهای خداوند نیز نه از آن جهت که نعمتها را وسیله کامرانی خود قرار

دهد؛ بلکه از آن جهت که می‌تواند به وسیله آن نعمتها رضایت خداوند را به دست
آورد؛ و خود را به قرب او برساند.

بنده باید در دل و زبان حمد خداوند متان را بجای آورد. حمد دل، آن است که
خیرخواه جمیع مخلوقات خدا باشد و نیکویی ایشان را بجوید و حمد زبان آن
است که پیوسته شکرگزار خداوند متعال باشد. ارزش نعمتهای خدا را بشناسد و
آنها را در راههایی بکار برد که رضای حق تعالی در آن است. اعضا و جوارح را
در طاعت حق بکار برد و از عصیان و معصیت بپرهیزد. گوش را از غیبت شنیدن و
زبان را از غیبت کردن و تهمت زدن به دیگران نگهدارد. فایده شکر بر زبان اظهار
رضامندی از منعم خود است. در ملاقات یکدیگر باید از سلامت و عافیتی که خدا
به ما ارزانی فرموده است شکر گزاری کنیم.

فضیلت شکرگزاری: شکر افضل منازل سعادت و بهترین توشه سفر به عالم نور
و بهجت است. سبب رفع بلا و باعث زیادتی نعمتهاست. خداوند در قرآن کریم
می‌فرماید: **مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ أَمُنْتُمْ؛** «اگر شکر خدا بجای آورید و
به خدا ایمان داشته باشید، شما را عذاب نمی‌کند» (نساء / ۱۴۷).

در جای دیگر می‌فرماید: **لَنْ شُكْرْتُمْ لَازِيْدُكُمْ؛** «اگر شکر خدا بجای آورید
نعمت شما را افزون می‌کنیم» (ابراهیم / ۷). از صفات خداوند: شکور است: **وَاللَّهُ
شَكُورٌ حَلِيمٌ؛** «خداوند بر شکرگزاری بندگان بسیار پاداش دهنده است و در برابر
ناسپاسی آنها بردبار می‌باشد» (تفاین / ۱۷).

حضرت صادق عليه السلام فرمود: سه چیز است که با وجود آنها ضرری به انسان
نمی‌رسد: دعا کردن در هنگام اندوه بلا، استغفار در موقع ارتکاب گناه و
شکرگزاری در زمان نعمت. توفیق شکر نعمت نیز نعمتی است که بر آن شکری
واجب است و این شکرگزاری تا به حدی است که بنده به عجز خود در بیان شکر
اعتراف می‌کند:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید

معرفت چیزهایی که رضای منعم حقیقی، خدای تعالی، در آنهاست: بنده شاکر باید چیزهایی را که رضای الهی در آنهاست بشناسد و نیز آنچه را که خلاف رضای اوست بداند. برای چنین شناختی دو راه وجود دارد: اول عقل و دیگری شرع.

عقل اگر چه می‌تواند به بعضی حکمتها و مصالح عالم پی برد که همان حکمتها مقصود از خلق آنهاست و استعمال آنها در آن حکمتها محبوب حضرت باری تعالی می‌باشد؛ اما بعضی حکمتها در پهنه عالم ظاهر است و هر کسی با هر مقدار عقل و شعوری به حکمتهای آن پی می‌برد؛ مانند گردش آسمان و زمین، شب و روز و چهار فصل سال و حرکات خورشید و ماه و ... اما بعضی دیگر خفی و پنهان است و تنها عقلا و حکما و دانشمندان می‌توانند به اسرار و حکمتهای آنها پی‌برند. اما شرع مقدّس که در باب معرفت جهان آدمی را به تدبّر و تفکر واداشته، امور شرعی را به واجبات و مستحبات و مکروهات و محرمات تقسیم فرموده و در حکمتهای اوامر و نواهی الهی و آنچه موجب رضایت حق می‌شود و درباره چیزهایی که سخط و غضب خداوند متعال است به تفصیل بر زبان رسول مکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام و پیروان مکتب آنان سخن رفته است و نکته‌ای فرو گذار نشده است. پس هر کسی که به وظایف شرعی خود آگاه نباشد نمی‌تواند به معنی حقیقی کلمه، شکرگزار خدا باشد و حق معرفت حق تعالی را ادا کند. انجام دادن اعمال واجب و اهتمام بر بجای آوردن مستحبات و اجتناب از محرمات و مکروهات همه شکر منعم است که رضایت خداوند در آنهاست؛ مثلاً اگر طلا و نقره‌ای که باید در بین مردم در جریان باشد [یا پول رایج کشور اسلامی] را ذخیره کنند و یا از طلا و نقره ظروفي بسازند و در آنها غذاها یا مایعات صرف کنند خلاف حکمت و دستور خداوند متعال است که می‌فرماید: **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ «کسانی که طلا و نقره را انباشته می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند به آنان عذاب دردناک الهی را بشارت بده» (توبه / ۳۴).**

سایر احکام عبادی نیز چنین است. پس شکرگزاری خداوند بزرگ در شناخت حکمتها و راههای عمل بدانهاست. بدون این شناخت اعمال خودسرانه و کم بهاست.

شناختن نعمتهای الهی: نعمت عبارت است از هر خیر و لذت و هر سعادت و مطلوب. نعمتها به طور کلی بر دو نوع‌اند:

اول: نعمتهایی که مطلوب‌اند اما نه به جهت خیر دیگر یعنی غرض از آن وصول به مطلوب دیگر نیست. چنین نعمتهایی مخصوص‌اند به لذات عالم آخرت مانند لذت مشاهده جمال الهی و لذاتی که فنا ندارد و شادایی که غمی در پی ندارد و غنایی که فقر به دنبال آن نیست.

اینها همان لذاتی هستند که خداوند به بندگان نیکوکار خود وعده فرموده است. و پیامبر ﷺ فرمود: عیشی نیست مگر عیش آخرت.

دوم: نعمتهایی که وسیله خیر و لذتی دیگر می‌شوند؛ خواه به خودی خود مطلوب باشند یا نه. و اینها نیز اقسامی دارد:

قسم اول - اخلاق فاضله و صفات حسنه و از آنها قبلاً سخن گفته‌ایم و جامع همه چهار صفت است: علم، عفت، شجاعت و عدالت. این صفات با آنکه خود مایه بهجت و شادایی و وسیله رسیدن به لذات حقیقی اخروی نیز می‌باشند و در دنیا و آخرت باعث راحت و سعادت‌اند و ادراک آنها مخصوص به انسان است.

قسم دوم - نعمتهایی است که متعلق به بدن انسان است مانند: صحت، قوت، طول عمر و جمال (بدور بودن از نقص و عیب و داشتن استقامت اعضاء و تناسب آنها).

قسم سوم - نعمتهای دنیوی خارج از بدن مانند: مال و جاه و اهل و قبیله و فرزندان و...

قسم چهارم - اسباب و وسایلی که مناسبتی با اخلاق حسنه و فضایل ربّانی دارد و نیز هر یک از این اسباب موقوف بر اسبابی دیگر است. چنان که نعمت

صحت موقوف است بر تغذیه و رشد و بدست آوردن نیروی لازم و استقامت کافی. بدست آوردن غذای مطلوب و رغبت بدان و خوردن و جویدن و هضم کردن و دیگر مراحل تا غذا جزء بدن گردد. و این نعمت غذا خوردن موقوف است بر حواس باصره و ذائقه و شامه و لامسه. با قوه عاقله و بصیرت، انسان می فهمد چه چیزی را بخورد و از چه چیزهایی اجتناب کند و نیز مهارت در پختن طعامها و ترکیب آنها با مواد دیگر و این سلسله امور و بیان نعمتها هر کدام وابسته به دیگری است که شرح و بیان آنها از قدرت بشر خارج است.

طلب غذا و فایده بخشیدن آن موقوف بر رغبت و میل است؛ چنانکه بیمار غذا را می بیند اما در او رغبتی بر انگیخته نمی شود. بنابراین خوردن غذا به حدّ ضرورت و گرسنگی و سیری هر کدام در حدّ خود نعمتی است که بر آنها شکری واجب است. خدا به انسان دست و دهان و دندان و خاصیت مضغ و بلع و به پرندگان بال و منقار و به درندگان چنگال و داندانهای تیز و به هر جانوری بر حسب ضرورت و نیاز و ساختمان وجودی - برابر حکمت خود - اسباب و آلاتی برای جذب غذا و دفع دشمن که غذا را ممکن است از او برباید عطا فرموده است. در هوا، در خشکی در دریا جانوران بی اندازه با غرائز مختلف و طبایع متفاوت آفریده و به هر یک راه تحصیل غذا را بخشیده است.

پیداست که هر چه از زمین می روید برای خوردن صالح نیست مگر آنکه در آن تغییراتی داده شود: سرگذشت یک دانه گندم را در نظر آورید که از زمان افشاندن شدن در زمین، آب و حرارت و گرما خوردن تا رشد کردن و به خوشه‌هایی تبدیل شدن و بعد به خرمن برده شدن و جدا گردیدن دانه از کاه، آسیا کردن دانه‌های گندم، آرد شدن، خمیر شدن، به تنور رفتن و آماده و پخته شدن، چه مرحله‌ای را طی می‌کند. همکاری حرفه‌های دیگر با زارعی که این گندم را می‌کارد مانند: کارآهنگر، نجار، باربر، خمیرگر، نانوا، ترازودار و افراد دیگری که در انجام دادن این امر همکاری دارند. این صنع الهی در رشد و نمو گندم است و از طرف

دیگر الفتی که بین طبقات مختلف ایجاد فرموده که کاری به انجام برسد، همه و همه از نعمتهای بی انتهای خدایی است.

از سوی دیگر خداوند متعال ملائکه و فرشتگان بی شماری خلق فرموده و آنها را مأمور اجرای مصالح بندگان قرار داده است. ملائکه زمین، ملائکه آسمان، ملائکه حَمَلَه عرش الهی که اصناف مختلف دارند و بسیاری از امور به امر خداوند منان به وسیله آنها انجام و اجرا می‌شود و هدایت جمیع ایشان از حضرت مهیمن قدوس است که منفرد است به مُلک و ملکوت. خداوند هر یک از اعمال طبیعت و کارهای عالم را به ملکی خاص واگذار فرموده است. در عبادات نیز هر کدام بر نوعی از عبادت مجبول‌اند. برخی راکع‌اند و بعضی ساجدند و برخی به تسبیح و تنزیه خداوند متعال مشغول‌اند. هر یک در پی کاری‌اند و مأمور بدان می‌باشند. اگر بنده‌ای طاعت و اطاعت پروردگار کرد؛ فرشتگانی بروی درود می‌فرستند و اگر عسیان و معصبت کرد او را لعنت می‌کنند که قدر نعمتهای بیشمار الهی را ندانسته است. نعمتهایی که ما هنوز به بسیاری از آنها پی نبرده‌ایم و شماره آنها را نمی‌دانیم. خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید: **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا؛** «اگر خواهید که نعمتش را شمار کنید نتوانید [که بشر کافر نعمت و ستمکار است]» (ابراهیم / ۳۴).

گر سر هر موی من یابد زبان
شکرهای تو نیاید در بیان
در بیان سبب تقصیر مردم در شکرگزاری: علت کوتاهی مردم در شکرگزاری باری تعالی یا کمی معرفت ایشان است به اینکه همه نعمتها از خدای تعالی است یا کمی معرفتشان به اقسام نعمتها یا به سبب جهلشان به حقیقت شکر. بسیاری از مردم گمان می‌کنند حقیقت شکر گفتن: الحمد لله یا الشکر لله است. یا به علت غفلت کلی از ادای شکر. یا از جهت آنکه عموم یا برخی از نعمتهای الهی برای همه کس است مانند هوا و آب و ... آنها را نعمت نمی‌شمارند و به اهمیّت آنها واقف نیستند و تا زوال نعمت پیش نیاید قدر آن نعمت را نمی‌دانند؛ مثل این که تاکسی

اما چنین نیست که بلا و مصیبت برای همه کس بهتر از عافیت باشد. پس نباید کسی از خدا طلب مصیبت و بلا کند. پیامبر عظیم الشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سایر انبیاء اوصیا همیشه از خدا خیر دنیا و آخرت می طلبیدند و می گفتند: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً و فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً؛ «پروردگارا در دنیا و آخرت به ما نیکویی عنایت فرما». و می فرمود: پیوسته از خدا عافیت طلب کنید که بعد از معرفت و یقین افضل نعمتهای الهی است. نزول بلا و محنت و مصیبت بر حسب میزان صبر و شکر تفاوت می کند. گاه بندگان در مصیبت و بلا عنان اختیار خود را از دست می دهند و جزع و ناله می کنند؛ سبب کلی این امر ضعف نفس است و این کاری است که شایسته مؤمن نیست زیرا جزع و ناله کردن در مصیبت در حقیقت انکار قضای الهی است. ضدّ این صفت راضی شدن به قضای خداوند و صبر کردن بر آن است.

روایت شده است که حضرت زکریا عَلَيْهِ السَّلَام از شرّ کفّار به درختی پناه برد. کفّار به تعلیم شیطان ازّه بر درخت نهادند تا به فرق حضرت زکریا عَلَيْهِ السَّلَام رسید. بی اختیار ناله کرد. پس وحی آمد که اگر ناله دیگری کنی؛ نام تو را از دیوان انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام محو می کنیم زکریا دم در کشید و درد را تحمل کرد:

گفتم از درد دل خویش به جانم چه کنم؟

گفت: تا جان بودت در دل اظهار مکن در صبر و شکیبایی: صبر عبارت است از ثبات نفس و اطمینان آن و مضطرب نگشتن در بلا و مصیبت و مقاومت کردن با حوادث و شدائد. نگهداشتن زبان از شکایت کردن و جزع نمودن.

صبر اقسامی دارد: صبر در جنگها و معرکهها که از افراد شجاع ظاهر می شود؛ صبر در حال غضب که حلم است، صبر در برابر مشقّات عبادت و طاعت، صبر در برابر شهوات نفسانی و هوا و هوس که لشکریان شیطان اند. اگر نفس به چنان پیروزی دست یافت که لشکریان شیطان را مغلوب کرد و به آرامش و اطمینانی رسیده، به خطاب مستطاب: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً

کور نشود قدر نعمت بینایی را متوجّه نیست. خوب است بنده خدا به نعمتهایی که در دست است مانند: صحّت، امنیّت و قوّت توجّه کند. و البته زوال آنها را هم پیش نظر آورد تا به اهمیّت آنها بیشتر پی برد. و یقین کند که اگر تا آخر عمر به هر یک از نعمتهای بزرگ الهی مانند ایمان و صحت عمر خود را به شکر گزاری بگذراند؛ ادای شکر نکرده است. اولیاء و بزرگانی بوده اند که اگر به ازاء یک جزء از معرفت و ایمان آنها همه ممالک دنیا را به آنها می بخشیدند حاضر نمی شدند ایمان و معرفت خود را از دست بدهند. زیرا ارزش این نعمتها از حدّ بیرون است.

طریق تحصیل شکرگزاری: طریق بدست آوردن صفت شکرگزاری به چند امر است:

۱- معرفت و تفکر در صنع باری تعالی و انواع نعمتهای ظاهری و باطنی او.

۲- نظر کردن به پست تر از خود در امر دین.

۳- مردگان و در گذشتگان را به نظر آورد که به حساب و عقاب گرفتارند. و حاضرند برای چند ساعتی یا چند روزی به دنیا برگردند تا جبران گذشته کنند؛ و از بدیهایی که کرده اند توبه و استغفار نمایند.

۴- از بلاهایی یاد کند که بر او گذشته و خداوند او را از آن بلاها نجات داده است. و از بلاهایی یاد آورد که از آنها نجات یافته در صورتی که امید نجاتی نداشت.

۵- هر بلایی که بر او وارد شده شکر کند که بلایی بالاتر از آن بدو نرسیده است. اگر عقوبتی به او روی آورد شکر کند که عقوبت او در برابر گناهی که کرده است بوده و دیگر در آخرت از عقوبت آن گناه نجات خواهد یافت. و نیز بداند که اگر به عقوبتی در دنیا دچار شود به اجر و پاداشی دست یافته که از آن بلا بسی بیشتر است و به جهت آن باید شاکر باشد. بندگان در دنیا به بلا یا و مصائب دچار می شوند در نتیجه محبّت و علاقه به دنیا بر دل آنان کم می شود و آرزوی لقای پروردگار می کنند و این نعمت بزرگی است که باید شکر آن را بجای آورد.

حضرت باقر ع به جابر بن عبدالله انصاری که پیری و شکستگی بر او غلبه کرده بود فرمودند: چگونه می بینی حال خود را؟ عرض کرد: فقر را از غنا، و مرض را از صحت و مرگ را از حیات بیشتر دوست دارم. اما حضرت باقر فرمود: ما اهل بیت محبوبتر نزد ما چیزی است که از خدا بر ما وارد می آید. جابر بن عبدالله برخاست و میان دو چشم حضرت را بوسید و گفت: راست فرمود پیامبر ص که ای جابر به خدمت یکی از فرزندان من خواهی رسید که اسم او موافق اسم من است و او حقیقت علمها را می شکافد.

صبر در رفاه و نعمت: همچنان که صبر در بلا و مصیبت وجود دارد. در رفاه و غنا و وسعت رزق و آنچه موافق خواهش طبع است نیز صبر باید باشد. زیرا اگر انسان نتواند در برابر ثروت و نعمت خود را ضبط کند؛ کارش به طغیان و عصیان می کشد. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: **إِنَّ الْإِنْسَانَ كَيْطَعِي أَنْ رَأَاهُ اسْتَفْنَى؛** «حقاً که انسان نافرمانی می کند هرگاه خود را بی نیاز ببیند.» (علق / ۷ و ۶)

مؤمن می تواند بر بلا صبر کند ولی در رفاه و کثرت مال و اموال جز صدیق نمی تواند صبر کند. قرآن کریم خطاب به کسانی که به مال و رفاه دست یافتند می فرماید: شما را اموال و اولاد از ذکر خدا غافل و مشغول نسازد. علت برتری صبر بر رفاه و ثروت بر صبر در فقر و بلا این است که صبر در رفاه اختیاری است؛ اما صبر در مصیبت اجباری و اضطراری می باشد.

آدمی باید بداند که اموال و اولاد یا منصب و مقام موقتی است و در دست وی عاریه و امانتی است که زود از دستش خارج می شود.

اما اموری که موافق خواهش طبع نیست بر سه قسم است:

اول: اموری که به اختیار بنده و قدرت اوست مثل طاعت و معصیت.

هیچ عبادتی خالی از مشقتی نیست و از این جهت محتاج صبر است؛ خصوصاً که باید سعی نماید در خالص ساختن نیت خود برای خدا و دوری از ریا و حضور قلب و کوشش کند که در حین عبادت یا بعد از آن عجب و خودبینی بر او مسلطه

مَرْضِيَّة؛ «ای روح آرامش یافته خشنود و پسندیده بسوی پروردگارت باز گرد؛ و در زمره بندگان من داخل شو، و به بهشت من در آی.» (فجر / ۲۷ / ۲۸ / ۲۹ / ۳۰). سرافراز می گردد. و اگر در این مبارزه خواه بر نفس شیطانی غلبه کند یا مقهور و منکوب هواهای نفسانی شود؛ مصداق این آیه شریفه خواهد بود: **خَاطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخِرَ سَيئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ؛** «[به گناه خود اعتراف کردند] که اعمال نیکو را با کارهای زشت آمیخته اند شاید خدا توبه شان را بپذیرد.» (توبه / ۱۰۲).

شاید خداوند متعال ایشان را به سوی خود باز گرداند و از گناهانشان بگذرد. صبر در بلا و مصیبتها به چند نوع جلوه می کند:

۱ - صبری که برای تظاهر و وانمود کردن خود اظهار نمایند و هدف تنها تحسین خلق باشد.

۲ - صبری که برای تحصیل ثواب و رحمت خدا و امید وصول به درجات رفیعه در آخرت باشد. این صبر زهاد و پرهیزگاران است که در حق آنان خداوند متعال می فرماید:

إِنَّمَا يُوقِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ «مزد صابران بی حساب و کامل ادا می شود.» (زمر / ۱۰).

۳ - صبر اهل محبت و معرفت است که در برابر آنچه از دوست حقیقی می رسد از بلا و مصیبت صابرند و از آن لذت می برند:

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش بهر خشنودی شاه فرد خویش اینان کسانی هستند که خداوند متعال در حق آنها می فرماید:

وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ؛ «شکیبایان را بشارت ده کسانی که چون مصیبتی به آنها رسید، گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می گردیم، صلوات و رحمت پروردگارش بر آنان باد» (بقره / ۱۵۵ و ۱۵۶).

نشود و خودنمایی نکند که طاعت او باطل گردد و بالاتر از همه خشوع و خضوع در مقابل ذات حق است.

صبر از معصیت نیز دشوار است زیرا معاصی از چیزهایی است که نفس به آنها راغب و مایل است. صبر نمودن بر معاصی که بدان معتاد شده است بسیار دشوار است؛ زیرا خواهش نفس و عادت دست به دست یکدیگر می‌دهند و آدمیان را مغلوب می‌سازند. و نیز صبر کردن بر معصیتی که ارتکاب آن آسان است بسیار دشوارتر است مانند: غیبت کردن و هرزه‌گویی به همین جهت سفارش شده است پیش از سخن گفتن بیندیشید اگر سخنی غیبت و نامی و هرزه‌گویی باشد از آن زبان را حفظ کنید و در گفتن تأمل و صبر کنید. و اگر نمی‌توانید سعی کنید از آمیزش با مردمان هرزه‌درای پرهیز نمایید و دل را به یاد خدا مشغول سازید.

دوم: صبر کردن بر اذیت و آزاری که به او رسیده است و قدرت بر انتقام هم دارد ولی اگر از انتقام صرف نظر کند و ترک مکافات کند نیکوتر خواهد بود. این عمل از مراتب عالیة صبر است. خداوند متعال به پیامبر گرامی خود می‌فرماید: **فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ**؛ «پس پایداری کن، همچنان که پیامبران اولوالعزم پایداری کرده بودند» (احقاف / ۳۵).

در جنگ احد که کفار عمومی گرامی پیامبر اکرم حضرت حمزه را شهید کردند و بسیار بر رسول گرامی **ﷺ** ناگوار آمد؛ از جانب خداوند متعال وحی آمد: **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ**؛ «اگر عقوبت می‌کنید، چنان عقوبت کنید که شما را عقوبت کرده‌اند. و اگر صبر کنید، صابران را صبر نیکوتر است.» (نحل / ۱۲۶).

در موردی که پیامبر **ﷺ** سخن ناگوار می‌شنید؛ مامور به صبر گردید: **فَأَصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ**؛ «بر آن چه کفار می‌گویند شکیبایی کن.»

سوّم: صبر بر بلاهایی که از اختیار بشر خارج است. این نوع صبر بسیار گران و سهمناک است و تنها عمل صدیقین و مقربین می‌باشد و موقوف است بر معرفت

کامل و یقین تام.

پیامبر بزرگوار از خدا یقینی را درخواست می‌کند که جمیع مصیبت‌های دنیوی را بروی سهل و آسان گرداند.

ثمرات و نتایج صبر: صبر بر بلا و محنت از منازل دین و از مقامات رفیع موخّذین است. بواسطه صبر، بندگان در سلک مقربان قرار می‌گیرند. تا آدمی جرعه‌ای از جانم بلا نکشد؛ قطره‌ای از ساغر محبت نچشد:

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
صبر، بنده را به مقامات ارجمند می‌رساند و بر مسند عزت می‌نشانند:

صبر تلخ آمد و لیکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت

خداوند متعال در هفتاد و چند جا از کتاب آسمانی خود، قرآن، از صبر یاد فرموده و اوصاف بسیار برای صابرين بر شمرده و اجر ایشان را بی حساب قراردادده است. پیامبر **ﷺ** فرمود: صبر نصف ایمان است. هر که در راه خدا صبر کند به تمام ثواب خود ظفر یافته است. پیامبر **ﷺ** فرمود: خداوند متعال هرگاه بنده‌ای را به مرضی مبتلا سازد باید که صبر کند و شکایت خود را به عیادت کنندگان باز نگوید. اگر صبر کرد خداوند متعال بنا به حکمت خود اگر به وی شفاعت‌ایت کرد گناهان او را می‌آمرزد و اگر از دار دنیا چشم پوشید او را بسوی رحمت واسعه خود انتقال می‌دهد. پس بهتر است بنده مؤمن صبر کند و شکایت ننماید:

دل را اگر زردد به جان آورد کسی بهتر که درد دل به زبان آورد کسی

کسی را که صبر نیست ایمان نیست؛ زیرا نسبت صبر به ایمان مانند نسبت سر است به بدن. ارزش بدن به سر است، ارزش ایمان به صبر.

حضرت عیسی **ﷺ** به حواریین فرمود: شما نمی‌رسید به آنچه دوست دارید مگر این که صبر کنید بر آنچه از آن کراهت دارید.

حضرت موسی بن جعفر **ﷺ** به یکی از اصحاب خود فرمود: اگر در بلا و مصیبت صبر کنی صرفه می‌بری و اگر صبر نکنی خدا مقدرات خود را جاری

خواهد فرمود خواه راضی باشی یا نه.

در بیان اموری که طالب صبر باید مراعات نماید: اول: آن که بداند که خداوند در برابر هر مصیبتی گناهی از بنده محو می‌کند و بر درجه او می‌افزاید.

حضرت رسول ﷺ فرمود: گاه است که خدا می‌خواهد بنده خود را به درجه‌ای برساند که به عمل هرگز بدان درجه نمی‌رسد، پس خداوند او را مبتلا می‌گرداند. گاه خداوند برای اینکه بنده خود را از آلودگیها پاک سازد او را به بلا مبتلا می‌کند. آری بلا و مصیبت آدمی را در مرتبه عبودیت صاف و پاک می‌کند و غرض از خرابی ایشان آباد کردن است:

کرد ویران خانه بهر گنج زر ساختش زان گنج زر معمورتر
پوست را بشکافد و پیکان کشد پوستی نو بعد از آتش بر دمد
قلعه ویران کرد و از کافر ستد بعد از آن بر ساختش صد برج و سد
گندمی را زیر خاک انداختند پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند
از پیامبر ﷺ مروی است که هرگاه کسی را ببیند که هر چه می‌خواهد خدا به او می‌دهد و او به معاصی خدا سرگرم است؛ بدانید که خدا او را به خود واگذاشته است و مصداق این آیه شریفه است: **فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً**؛ «چون همه اندرزهایی که به آنها داده شده بود فراموش کردند، همه درها را به روی‌شان گشودیم تا از آنچه یافته بودند شاد شدند، پس بناگاه فرو گرفتیم‌شان...» (انعام / ۴۴).

دوم: آن که ملاحظه کند که زمان مصیبت و بلا اندک است و وقت آن کوتاه و عنقریب از آن راحت شده به نعیم ابدی آخرت خواهد رسید و دوران خوشی و تنعم دنیا - با همه عصیان و آلودگی - نیز درگذر است.

غم و شادمانی بسر می‌رود به مرگ این دو از سر بدر می‌رود
غم از گردش روزگاران مدار که بی ما بسی بگذرد روزگار
سوم: آن که بی صبوری و جزع سودی ندارد؛ آنچه مقدر است شده و می‌شود.

جزع وزاری، ثواب آدمی را ضایع و وقار او را ساقط می‌کند.

حضرت علی رضی الله عنه فرمود: اگر صبر کنی آنچه مقدر است خواهد شد و تو ثواب خواهی داشت. و اگر جزع کنی مقدر الهی انجام خواهد شد و از برای تو وزر و وبال خواهد ماند.

چهارم: آن که در احوال کسانی بنگرد که پیشتر از او و بیشتر از او به مصائب و بلاها دچار شدند صبر کردند و شکر الهی را بجای آوردند و نیز بدانند که مصیبت و ابتلای او دلیل فضل و سعادت و رنج و محنت او علامت قرب و عزت اوست:

هر که درین بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند
پنجم: آن که بر اثر مصائب و بلاها استقامت او بیشتر می‌شود و سکون و آرامش بدست می‌آورد و به لطف خدا دل او قویتر می‌شود؛ و نیز بدانند که بعد از هر محنتی راحتی و پس از هر غمی شادایی است:

در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است
بنده باید بداند که اگر مصیبتی به او می‌رسد از جانب خداست که دوستترین هر کس نسبت به اوست و خیر و صلاح او را از هر کس بهتر می‌داند ولی عقل بنده از ادراک عواقب آن قاصر است:

هر نیک و بدی که در شمار است چون در نگری صلاح کار است
در برابر خداوند قادر متعال و هر چه او بپسندد راضی و شاکر باشد و روی درهم نکشد. از شرایط محبت آن است که هر چه محبوب برای او بپسندد از آن دلشاد باشد.

مزن زچون و چرا دم که بنده مقبل

قبول کرد به جان هر سخن که سلطان گفت

ششم: در احوال مقربان و بار یافتگان درگاه ربوبیت از اولیاء و انبیا و ابتلای ایشان، مطالعه کند و ببیند که دوستان خدا ضربت بلا را چون شربت عطا به جان خریدند و بار اله و محنت را کشیدند؛ هزار جام مصیبت و قدح محنت نوشیدند و

هرگز ذره‌ای نخروشیدند.

هر کس عارف به خدا باشد و دانا به اسرار و حکمت قضا و قدر او، بیقین می‌داند که هر امری از جانب حق تعالی روی داد و از او صادر شد و بندگان خود را به آن مبتلا فرمود؛ از مصیبت و شادمانی، همه بر وفق حکمت و مقتضای مصلحت است و خود را به قضا و قدر الهی راضی می‌سازد و گشادگی در سینه او حاصل می‌گردد و جزع کردن و جامه دریدن را که در اختیار آدمی است ترک می‌کند، اما سوختن دل و جاری شدن اشک از دیده که از مقتضای بشریت است؛ بنده را از حد صبر بیرون نمی‌برد. چون ابراهیم پسر حضرت رسول ﷺ وفات کرد، اشک از چشم مبارک پیامبر جاری شد. یکی از اصحاب عرض کرد: آیا شما ما را منع نمی‌فرمودید؟ حضرت رسول ﷺ فرمود: این ترحم و مهربانی است. و خداوند ترحم و مهربانی بندگان خود را دوست دارد، دل می‌سوزد و اشکی از چشمها می‌ریزد ولی سخنی گفته نمی‌شود که مایه غضب پروردگار شود.

اما کمال صبر آن است که درد و مصیبت خود را پوشیده دارد و آن را اظهار نکند.

اما مرتبه بالاتر آن است که از آن چه بر او وارد شود؛ لذت یابد و در هر حالتی شاد و مسرور باشد. این هنگامی دست می‌دهد که بنده به مرتبه انس با خدا کامیاب شود و انوار محبت حق بر سراج دل او پرتو افکند و از آنچه به او می‌رسد راضی و شاکر باشد و مطلوب او رضای دوست باشد و گوید:

گر قصد جفا داری؛ اینک من و اینک سر

در راه وفاداری جان در قدمت ریزم

چنین بنده‌ای شکستگی در کوی او را خوشتر از درستی در کوی دیگران دارد:

ای جفای تو ز دولت خوبتر انتقام تو زجان محبوبتر

نال و ترسم که او باور کند و زترحم جور را کمتر کند

۶۲ ■ در فسق و عبادت

فسق عبارت است از بیرون رفتن از طاعت پروردگار و عبادت ضد آن است که طاعت کردن و بجا آوردن انواع عبادات شرعی مانند: طهارت، نماز و ذکر و دعا و تلاوت قرآن و روزه و حج و ادای حق معروف مانند زکات و خمس و صدقات، حال به آنها در زیر اشاره می‌کنیم:

اول: طهارت و نظافت که مهمترین امری است برای عبادت؛ زیرا طهارت ظاهر وسیله حصول طهارت باطن است. خداوند متعال می‌فرماید: **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**؛ «خدا طهارت کنندگان را دوست دارد». پیامبر گرامی ﷺ فرمود: دین بر پایه طهارت استوار شده است.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: پاکیزگی غم و حزن را بر طرف می‌کند.

برای طهارت چهار مرتبه است:

۱- پاک نمودن بدن از کثافات و آلودگیها.

۲- پاک نمودن اعضا و جوارح از معاصی و گناهان

۳- پاک نمودن نفس از اخلاق ناپسند و صفات رذیله.

۴- پاک ساختن دل از آنچه غیر از خداست (ماسوی الله) و این طهارت انبیا و

صدیقین است.

دل از غیر خدا پاک نمی‌شود تا نفس او از اخلاق ذمیمه و صفات ناپسندیده پاک نگردد و نفس از آنها پاک نمی‌شود تا اعضا و جوارح از گناهان پاکیزه نشود و اعضا از گناهان طاهر نمی‌شود تا از ظاهر بدن خبث و ناپاکیه دور نشود. اما کسی را که دیده بصیرت نایبناست از طهارت تنها شستن بدن و اعضا و جامه را مقصد اصلی می‌داند و از طهارت باطن غفلت دارد؛ و اگر کسی را ببیند که اندک جامه او چرکین یا خاک آلوداست از او نفرت می‌کند. باید به این مراحل که تطهیر باطن است توجه خاص کرد:

اول: توجه به آداب باطنی طهارت: آدمی نیاز دارد که کثافات و قاذورات را از

خود دور کند و اندرون آکنده از مدفوع خود را خالی نماید. درین هنگام به یاد آورد که باید اندرون دل را نیز از اخلاق رذیله پاک سازد تا از شر آنها سبک بار و آسوده شود و اهلیت وصول به حرم قرب رب العزّه را پیدا کند.

و نیز درین هنگام بیندیشد که آنچه از او دفع می‌شود؛ همان طعامهای لذیذی بوده است که در تحصیل آنها چه رنجها برده است و از راه حلال یا حرام آنها را بدست آورده پس سعی کند که برای لقمه‌ای طعام خود را به ورطه حرام نیندازد و به عذاب الهی دچار نگردد.

دوم: توجه به آداب طهارت برای عبادت خالق متعال: از جمله آداب باطنی طهارت وضو و غسل است. توجه به این امر لازم است که برای عبادت پروردگار باید دل بنده نیز از صفات رذیله پاک شود. در وضو ابتدا باید صورت را که محل اکثر حواس ظاهره است پاک سازد، سپس دستها را که مباشر بیشتر کارهای دنیوی است تطهیر نماید. با مسح پیش سر مرکز اکثر خیالات فاسده را پاک کند؛ سپس پاها را که قدم بسوی معاصی برداشته پاکیزه کند و خود را از جهت همه اعضا و جوارح آماده مناجات حضرت حقّ سازد.

اگر به غسل نیاز دارد - چون پست‌ترین امر حیوانی و شهوی را انجام داده، باید تمام بدن و موهای بدن با آب پاک شود و آماده عبادت گردد.

اگر آب در دسترس نبود با تیمم کردن به وسیله خاک صورت و دستها را با خاک شستو دهد و نهایت خضوع خود را با خاک مالیدن بر صورت و دستها نشان دهد و آماده عبودیت پروردگار شود و نفس خویش را با تازیانه ذلت و خواری برای خضوع در برابر حق تعالی آماده نماید.

در روزهای جمعه سنت است موهای زیادی بدن و ناخنها را بچیند. در حمام، در آب گرم از گرمی آتش جهنم یاد کند و لحظه‌ای از یاد خدا دل را غافل نسازد. در آداب باطنی نماز: همچنان که وجود آدمی زاده از روح و جسم مرکب شده است؛ نماز نیز روحی و جسمی دارد. روح نماز نیت قربت و اخلاص و حضور

قلب است. ارکان آن تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و قیام است و سایر اعمال واجبه آن از تلاوت فاتحة الكتاب و سوره و ذکر رکوع و سجود و طمأنینه و تشهد و غیر اینها از واجبات که نماز به ترک آنها باطل می‌شود از روی عمد نه سهو و اعمال مستحبّه مانند قنوت و تکبیرات زایده نماز هدیه‌ای است که به پیشگاه حق تعالی می‌بری باید سعی کنی که از هر جهت بی نقص و عیب باشد، در بیان حقیقت نماز: حقیقت نماز هفت چیز است:

۱ - اخلاص و نیت قرب و خالی بودن از شائبه ریا.

۲ - حضور قلب تا بداند که چه می‌کند و چه می‌گوید و با چه کسی سخن می‌گوید تا فکر او به جایی دیگر نرود و این را خشوع دیگر نیز گویند. دل خشوع جوارح که مقابل قبله راست بایستد باوقار و خضوع، دستهای خود را بر رانهای خود گذارد و پاهای خود را تا یک وجب گشاده بر زمین نهد و انگشتان پاها رو به قبله باشد. چشم بر موضع سجده نهد و به چیز دیگر نگاه نکند و با ریش و دستها بازی ننماید و خود را به امر دیگری مشغول نسازد.

۳ - معنی آنچه می‌گوید بفهمد. این غیر از حضور قلب است زیرا ممکن است کسی حضور قلب داشته باشد ولی معنی لطایف قرآنی را درک نکند. افراد از جهت فهم معانی مختلف‌اند.

۴ - تعظیم نماز و آداب آن بطور کامل.

۵ - هیبت و سبب آن خوفی است که از عظمت و جلال خداوند در دل حاصل می‌شود.

۶ - امیدواری - بنده باید در حال نماز از تقصیرات خود خایف و به ثواب الهی امیدوار باشد.

۷ - حیا - سبب آن تقصیرات و گناهان خود است و از اینکه با این گناهان و عصیانها در مقام مخاطبه و مکالمه حضرت ذوالجلال ایستاده و با او سخن می‌گوید.

آن بنده بظاهر قدرتمند را می‌تواند به لحظه‌ای نابود سازد این همه غافلگی و سهل‌انگار، این نیست مگر بر اثر ضعف یقین و سستی ایمان بنا بر این باید سعی در تقویت یقین و ایمان خود بنمایی.

توجه به معانی کلماتی که بر زبان می‌آوری تو را بیشتر به حضور قلب در برابر خداوند متّان می‌نماید بویژه اگر افکار پریشان را از ذهن دور کنی و خاطر را به اندیشه‌های دیگر پریشان نسازی، اَمَّا تَعْظِيم، حالتی است که نتیجه دو معرفت است: یکی معرفت جلال و عظمت خداوند متعال، دیگر حقارت و ذلّت خود را در برابر حضرت باری تعالی به نظر آوری که نتیجه این دو معرفت مسکنت و خشوعی است که آن را تعظیم گویند.

اَمَّا هَيْبَت و خوف که بر اثر معرفت قدرت خدا و نفاذ امر و بی‌نیازی در نفس بوجود می‌آید. هر چه معرفت خدا و صفات جمال و جلال خداوند در دل بنده بیشتر شود خشیت و هیبت بیشتر می‌گردد. و اَمَّا امید و رجاء سبب آن لطف و کرم خدا و شناختن صدق وعده او در عطا و بخشش و اجر و ثوابی که برای نماز گزاران مقرر فرموده است.

و اَمَّا حیا نتیجه تقصیر بنده است در بندگی و عجز از ادای حق تعظیم الهی و معرفت عیوب نفس خود و آگاهی به خباثت باطن و اینکه خداوند متعال به باطنها و ظاهرهای بندگان واقف می‌باشد.

برای این که توجه خاصی به نماز شود؛ علاوه بر خالی کردن دل از جمیع مشاغل دنیوی و وساوس شیطانی و توجه به جلال و عظمت بی‌انتهای حق تعالی، باید از جهت ظاهر نیز اسباب ظاهری را فراهم کند:

چشم را از دیدن برخی چیزهای زائد بریندد و فقط به سجده گاه نگاه کند، یا در خانه تاریکی نماز بخواند یا روبروی دیوار بایستد. گوش خود را از شنیدن چیزهایی که موجب پریشانی حواس می‌شود بر بندد و در موضعی که جمعیت بسیار رفت و آمد دارند؛ نماز نخواند. برای مصلی و نماز خانه اتاق خاصّی،

اموری که یاد شد در حقیقت روح نماز و مقصود اصلی از آن است و غرض کلی از عبادات و طاعات، صفای نفس و روشنی دل است.

نمازی که ستون دین و معراج مؤمن است و او را به پیشگاه قرب الهی می‌برد و اوج می‌دهد و روح او را تصفیه و تزکیه می‌کند، نمازی است باحضور قلب و خشوع کامل. خداوند متعال در مورد کسانی که رستگار می‌شوند و به بهشت خداوندی راه پیدا می‌کنند فرموده است: **وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ**؛ «و آنان که بر نمازهای خود مواظبند». (مؤمنون / ۹).

نمازی که غافلان و تاریک دلان بخوانند ارزشی ندارد. نمازی که دستخوش فراموشی شود اعتباری نخواهد داشت.

قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ؛ «پس وای بر آن نماز گزارانی که در نماز خود سهل انگارند» (ماعون / ۴).

آنچه از پیشوایان دین نقل شده است از عظمت و شکوه نماز بسیار است از جمله از حضرت سیدالسااجدین امام زین العابدین علیه السلام نقل گردیده که به آن حضرت عرض کردند چرا هر وقت وضو می‌سازید رنگ شما زرد می‌شود؟ فرمود: آیا نمی‌دانید که در خدمت چه کسی می‌ایستم؟

بدرستی که نماز بنده به درجه قبول نمی‌رسد مگر به قدری که دل او مستوجه خدا باشد.

در بیان اسباب آداب باطنی: اَمَّا حضور قلب سبب آن اهتمام به نماز است زیرا دل هر کسی تابع چیزی است به آن اهتمام دارد. پس برای حضور دل باید تمام همّت را بر آن صرف کرد و این امر حاصل نمی‌شود مگر به یقین کامل به اینکه خانه آخرت بهتر از دنیا و پاینده‌تر از آن است و نماز وسیله وصول به آن است. چه گونه است که وقتی به حضور یکی از صاحب منصبان و قدرتمندان دنیا می‌رسی تمام همّت خود را صرف شنیدن و توجه کردن به او می‌نمائی و از دیگر چیزها غافلگی. حال چگونه است که در برابر ذات اقدس خداوند متعال که مالک الملک و

خلوت اختیار کند.

اما اگر دل را از افکار دنیوی و وساوس شیطانی پاک نسازد خانه خلوت هم تأثیری در ایجاد حضور قلب نمی‌بخشد. تعلقات دنیوی همچون مرض مزمنی است که باید بر اثر ریاضت، کم‌کم، درمان شود تا حضور قلب در نماز حاصل گردد.

در بیان اسرار و اشارات مربوط به نماز: برای کسی که طالب آخرت و شایق رتبه سعادت باشد باید که به اسرار آن را اشارات توجه کند:

۱ - چون صدای مؤذن را بشنوی به یاد هول منادی روز محشر افتی که خلائق را به عرصه محشر فرا می‌خواند، به سوی نماز شتاب کنی که در روز قیامت به لطف خداوند، از جمله کسانی باشی که با آنها مدارا خواهند کرد. اگر به شنیدن نماز دلشاد می‌شوی بدان که در روز قیامت به تو پیام رستگاری خواهد رسید. حضرت رسول ﷺ در وقت نماز به بلال مؤذن می‌فرمود: ارحنا یا بلال: ای بلال ما را با بانگ نماز به راحت انداز. چون صدای (الله اکبر) را بشنوی تعظیم خدای را بجای آوری و بدانی که اول هر چیز اوست و آخر هر چیز نیز ذات مقدس اوست و او از هر چه تصوّر کنی بزرگتر است. و چون ندای اشهدان لاله‌الله را بشنوی بدانی که هر معبودی غیر از خداوند متعال نابود و باطل است. و چون صدای: اشهد ان محمداً رسول الله را بشنوی با ادب تمام نام او را بر زبان آری و صلوات بر او و خاندانش بفرستی و به گفتن حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ و حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ دل و جان خود را متذکر این معنی ساز که نماز مایه رستگاری است و بهترین اعمال است با شوق و شتاب بسوی آن برو و در دل بشاشتی و شادایی از آمدن وقت نماز احساس کنی و بدانی که این وقتی است که خدای برای تو مقرر کرده است. اذان و اقامه را با نام خدای بزرگ آغاز کن و پایان بده و خدا را در همه حال ناظر بر اعمال خود بدان. هیچ حول و قوه‌ای جز ذات مقدس او نیست که تو به یاری او بر می‌خیزی و می‌نشینی. پس اعتماد خود را بر خدا قرار بده و وقتی روی بسوی قبله می‌کنی انگار از همه برگشته و به خدا پناه آورده‌ای. اوست که به

تو توفیق عبادت ارزانی می‌دارد و رحمت خود را شامل حال تو می‌کند. خداوند نسبت به بندگان رؤف و مهربان است.

وقتی روی ظاهر و روی دل را بسوی خدا گردانیدی به یاد آور که در حضور پروردگار ایستاده‌ای و او مطلع بر احوال توست. در حین نماز خشوع و انکسار کن و از تکبر و سرکشی بیزاری بجوی. زنه‌ها! وقتی که روی دل به جانب خدا می‌کنی و می‌گویی: وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ «و می‌گویی من مسلمانم و مشرک نیستم مباد به خدای تبارک و تعالی که از دل‌های و باطنها خبر دارد دروغ بگویی.

در آغاز حمد ابتدا از دشمنترین دشمنان خود به خدا پناه بر و بگو: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. چون بگویی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ باید قصد تریبک و تیسمن به نام پروردگار خود کنی. وقتی بگویی الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی جمیع انواع حمد و شکر مختص ذات پروردگار عالمیان است. هر نعمتی که به تو مستقیم یا غیر مستقیم می‌رسد بر اثر احسان و عنایت اوست. وقتی گفתי مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ باید متوجه روز هولناک قیامت و حساب و عذاب آن روز عظیم شوی. وقتی می‌گویی: اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ یعنی ترا - تنها - می‌پرستم و تنها از تو یاری می‌جویم. در این حالت عجز و انکسار و ناتوانی خود را پیش نظر آوری. پس از حمد و سوره در برابر عظمت خداوند پشت خم کنی و بگویی: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ پروردگار خود را که عظیم است تسبیح می‌کنم و حمد و ستایش را انجام می‌دهم. سپس می‌گویی سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ: خداوند اجابت کرد و شنید حمد کسی که او را ستایش کرد. وقتی به سجده می‌روی باید نهایت خشوع و خضوع خود را با نهادن بهترین جای صورت خود یعنی پیشانی بر پست‌ترین عناصر یعنی خاک ابراز کنی و بگویی: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى و بحمده یعنی تسبیح پروردگار بلند مرتبه خود را باکمال عجز می‌گویم و او را حمد و سپاس می‌کنم. شاید که با این عجز و لابه و خشوع خداوند بر تو نظری از سر رأفت و مرحمت کند:

در کوی دوست شوکت شاهی نمی‌خرند

اقرار بندگی کن و دعوی چاکری

چون سر از سجده برداشتی تکبیر بگویی و استغفار کن.

از حضرت امیرالمؤمنین پرسیدند از حالت سجده: فرمود سجده اول یعنی ما را خداوند از خاک آفرید و زنده کرد. سجده دوم اشاره به این است که مجدداً بازگشت به خاک می‌کنیم و برای حساب و سنجش اعمال سر از خاک بر می‌داریم. در پایان نماز با شهادت دادن به واحدائیت حق و رسالت رسول مکرم ﷺ و صلوات و درود فرستادن بر محمد و آل او - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - به ذیل لطف الهی در آویزی و به دامن محمد و آل او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ چنگ در زنی و امید قبولی نماز خود را داشته باشی.

در آداب باطنی ذکر و دعا: ذکر عبارت است از یاد خدا کردن. نفع آن در صورتی است که دوامی داشته باشد تا این که یاد او در دل قرار گیرد و انوار عظمت او بر دل بتابد و از اشراقات خورشید جمال او سینه گشاده گردد و بتدریج با نام خالق بی‌مثال انس گیرد و محبت حق در دل او ریشه کند و از غیر او منقطع شود و بجز یاد خدا در دل او باقی نماند و چون ساعت مرگ فرا رسد؛ از هر چه او را از یاد خدا جدا می‌کرد دور شود و به چهره مرگ لبخند زند. گویی از زندان دنیا رها شده و به خلوتخانه دوست راه پیدا کرده است. اگر چه ذکر به زبان هم - اگر به قصد قربت باشد - ثواب بسیار دارد؛ اما اثر انس و محبت بدون حضور قلب و یاد خدا در دل حاصل نمی‌گردد. اذکار بسیار است که باید بر زبان و دل باشد. مثل **لااله الا الله - سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله و تسبیحات اربع و اسماء الله و هر ذکری که دلالت بر عظمت و جلال خداوند متعال کند، فضیلت بیشتر دارد.** گفته‌اند: **لااله الا الله افضل از همه اذکار است.**

در بیان شرایط و ذکر و دعا: دعا مغز همه عبادات است. در کتب ادعیه، دعاهایی ذکر شده است. طالب باید به آنها رجوع کند. دعاها آداب و شرایطی دارد که باید رعایت شود تا نورائیت دعا ظاهر شود و دعا مستجاب گردد، اینک شرایط

دعا:

اول: آنکه اوقات شریفه را برای دعا انتخاب کند؛ مثل روز عرفه، ماه رمضان،

روز جمعه وقت سحر و شبهای قدر و شبهای جمعه و ...

دوم: در حالتی که سفارش شده است مانند: حال آمدن باران، بعد از نمازهای واجب و میان اذان و اقامه .

سوم: وضو یا غسل داشته باشد. و رو به قبله باشد. دستهای خود را بالا برد و بعد از دعا بر روی خود بکشد. دستها را مانند گدایی که برای طلب کمک دراز می‌شود بالا کشد.

چهارم: آن که نه دعا را بسیار بلند بگوید نه بسیار آهسته، بین جهر و اخفاف، دعا گوید.

پنجم: در دعا متوجه سجع و موزون بودن کلمات نشود که منافی خضوع است. دعا را بازاری و تضرع همراه سازد. چنان دعا کند که گویی دعایش مستجاب خواهد شد.

قبل از دعا ذکر و حمد خدا بگوید و صلوات بر محمد و آل او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بفرستد. ششم: اقرار به گناهکاری خود کند و توبه کند و عزم بر ادای مظلومه‌ای که بر گردن او می‌باشد. کند یا توفیق ادای آن را از خدا بخواهد.

هفتم: به تمام همت رو به خدا آورد و از بقیه وسایط قطع امید کند. لباس و مکان و غذای او از مال حلال باشد، حاجت خود را نام ببرد، دیگران را هم در دعا شریک سازد. گریه وزاری کند. دعا را بتأخیر نیندازد، در وقت نعمت و آسانی دعا کند تا خدا او را در وقت سختی به فریاد رسد. امید جز بر خدا نداشته باشد.

در بیان آداب تلاوت قرآن: بدان که ثواب تلاوت قرآن از حد بیرون و قدر و فضیلت آن از حد بیان افزون است. از پیغمبر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مروی است که هیچ شفیی در روز قیامت بلند مرتبه‌تر از قرآن نیست. و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: دلها زنگ می‌گیرد چنان که آهن زنگ می‌گیرد. یکی از اصحاب عرض

کرد: جلا و صیقل آن چه چیز است؟ فرمود: تلاوت کلام الله و یاد مرگ. قرآن کلام خداست که به وسیله روح الامین بر قلب مبارک پیامبر ﷺ نازل شده و کلامی در حد اعجاز مشتمل بر حقایق و معارف دینی و دستوره‌های اخلاقی و احکام است. پس بر کسی که از اهل ایمان باشد مواظبت بر تلاوت آن واجب است.

آداب ظاهری تلاوت قرآن: از جمله آداب تلاوت قرآن این است که با وضو باشی و با سکون و وقار نشسته یا ایستاده رو به قبله و سرپیش افکنده مانند کسی که در نزد بزرگی جلیل‌الشأن می‌نشیند، بنشیند یا بایستی و کلمات را شمرده و با تأنی بخوانی که در یک ماه یک ختم قرآن کنی. اگر قاری در جایی باشد که ایمن از ریا باشد باید اندکی صدای خود را بلند کند. صدای خود را زینت دهد اما نه به نحوی که مشتمل بر ترجیع باشد. حق آیات را مراعات کند. چون به آیه سجده رسد سجده کند. چون به آیه عذاب رسد؛ به یاد عذاب آخرت افتد و به خدا پناه برد و اگر به آیه رحمت رسد از خدا رحمت و عنایت بخواهد و نعیم بهشت را از خدا آرزو کند. چون به آیه استغفار رسد از خدای متعال طلب غفران کند. در آغاز بگوید: اَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. در آخر هر سوره بگوید: صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

در بیان آداب باطنی تلاوت قرآن: در آداب باطنی قرآن چند نکته را باید در نظر گیرد:

اول تذکر عظمت کلام خدا و علو مرتبه آن و یاد آورد که خداوند متعال چنین کلامی را از عرش جلال خود امر به نزول فرموده و آن را در ظرف الفاظ و کلمات ریخته است تا به فهم بندگان نزدیک شود والا چه کسی را یارای شنیدن و فهم آن بود؟ درباره قرآن خداوند متعال می‌فرماید: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ؛ «اگر این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده می‌دید» (حشر / ۲۱).

وقتی این کلام مجید را می‌خوانیم یقین کنیم که خداوند خالق جهان با ما سخن

می‌گوید.

دوم: این که در وقت تلاوت قرآن متوجه تعظیم صاحب کلام گردد. دل و زبان خود را از آلودگیها پاک سازد و قبل از تلاوت قرآن لحظه‌ای چند در صفات و افعال الهی تفکر کند تا قلب او مستغرق عظمت الهی گردد.

سوم: آنکه با حزن و رقت قلب، قرآن را تلاوت نماید. امام صادق علیه السلام فرمود: قاری قرآن را سه چیز بایسته است: دلی خاشع، بدنی فارغ و مکانی خلوت، وقتی چنین حالی را دریافت باطن او با خدا انس می‌گیرد و نور قرآن بر دلش می‌تابد؛ چه در آن وقت خوش بی‌واسطه با پروردگار خود در مناجات است. در این حالت باید حضور قلب داشته باشد؛ و از وسوسه‌های باطل کناره‌گیری کند.

چهارم: در آیات قرآن تدبیر و تعقل کند. در قرآن مجید آمده است: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؛ «آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا بر دل‌هایشان قفل‌هاست؟» (محمد صلی الله علیه و آله / ۲۴).

برای تدبیر بیشتر لازم است که آیات را مکرر بخواند و تأمل کند.

پنجم: به فهم معنی ظاهری آیات اکتفا نکند؛ بلکه سعی کند تا حقیقت معانی بر او مکشوف گردد. چون به آیه‌ای رسد که مشتمل بر صفات الهی باشد مثل: وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و یا: هُوَ اللَّهُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ در معانی این اسماء و صفات نیکو تدبیر کند و چون افعال الهی در قرآن پیش آید: از خلقت آسمان و زمین و ملائکه و آدم و ستارگان و شمس و قمر؛ در عظمت جلال خداوند بیندیشد. وقتی به سرگذشت انبیاء و قصص آنها و عاقبت اقوام متمدن سرکش می‌رسد؛ تصوّر کند که اینها برای عبرت اوست و این پندها برای بیداری او گفته شده است.

قاری قرآن نباید تنها به الفاظ ظاهری و مخارج حروف دلخوش باشد، بلکه باید سعی کند که از الفاظ به معانی بپردازد و فهم آیات را وجهه همت سازد.

ششم: آن که تعصب و کج طبعی در فهم و تفسیر آیات نداشته باشد؛ بلکه

تفسیر مختلف را بخواند و آنچه مبتنی بر تفسیر اهل البیت علیهم السلام است پیش نظر آورد تا تعصّب مانعی برای او در فهم آیات بیّنات قرآنی نگردد. از تفسیر به رأی و مذاق خود پرهیزد و به عجز خود در هر حال توجّه داشته باشد.

از هر آیه به مناسبت مطلب ذوق و حالتی خاص پیدا کند. اگر به اوصاف بهشت می‌رسد بهجت و سروری در دل احساس نماید و از خدا بخواهد او را مشمول عنایت و لطف خود قرار دهد و اگر سخن از جهنم و عذابهای الهی است به خدا پناه برد و از او آمرزش و غفران طلب نماید.

بتدریج با قرآن چنان انس بگیرد که پیوسته در حین تلاوت به صاحب کلام توجّه کند و مستغرق جمال حق باشد و پروای غیر او نداشته باشد.

در آداب روزه: ثواب روزه بسیار و اخبار درباره فضیلت آن بی شمار است ما به آداب ظاهری و باطنی روزه اشاره‌ای می‌کنیم: سزاوار روزه‌دار آن است که چشم خود را از حرام ببوشاند. زبان خود را از غیبت و تمامی و هر چه مایه گناه است نگاه دارد. گوش خود را از هر چه حرام یا مکروه است حفظ کند. و شکم خود را از خوردن خوراکیهای حرام یا شبهه ناک و اطعمه الوان نگهدارد؛ چه هدف از روزه این است که قوه شهویه مقهور و ضعیف شود و تسلط شیطان کمتر گردد و درانسان آثار تجرّد و روحانیت حاصل شود و از جمله آداب روزه آن است که در هنگام افطار دل او مضطرب باشد در میان خوف و رجاء زیرا نمی‌داند که آیا روزه او ارزش قبولی داشته است یا خیر؟ حضرت امام حسن علیه السلام به جماعتی فرمودند: خداوند ماه رمضان را برای آن قرارداده است که بندگان در آن ماه بر یکدیگر در عبادت و طاعت سبقت جویند.

درجات روزه: برای روزه سه درجه است:

اول - روزه عوام و آن این است که شکم و فرج خود را از طعام و شهوات حفظ کنی. این نوع روزه تنها مایه استخلاص از عذاب الهی تواند بود.

دوم: علاوه بر محافظت فرج و شکم روزه‌دار چشم و گوش و زبان و دست و

پای خود را باید از معاصی و گناهان حفظ کند. برای چنین روزه‌ای ثوابهای بسیار خواهد بود.

سوم: روزه خواص و آن روزه‌ای است که علاوه بر نوع اول و دوم که محافظت شکم و فرج و اعضاء و جوارح است؛ دل خود را از اشتغال به افکار دنیوی حفظ کند و در اندیشه و دل او جز یاد خدا نگذرد. این روزه انبیاء و صدیقین و مقربین است؛ و نتیجه آن لقای جمال الهی و رسیدن به مقام فوز و فلاح و خلاصی از عذاب اخروی است. برای چنین کسی صفای نفسی حاصل می‌شود که باعث استجابت دعاها و وی می‌گردد. و اگر از اهل معرفت باشد بعضی از اسرار ملکوتیه بر وی کشف می‌شود.

در بعضی آداب حج: حج اعظم ارکان دین و از عمده‌ترین چیزهایی است که آدمی را به حضرت رب العالمین نزدیک می‌سازد. در این جا به بعضی از آداب ظاهری و باطنی حج اشاره می‌کنیم: می‌دانیم غرض اصلی از خلقت انسان شناختن خدا و وصول به مرتبه محبت و انس به اوست. این امر بستگی دارد به صفای نفس. حصول صفای نفس موقوف است بر دوری از شهوات و بازداشتن آن از لذات شهویه و ترک متاع و زخارف دنیوی و صرف جوارح و اعضا به جهت خدا در اعمال شاقّه و مداومت بر یاد او. به همین جهت خداوند متعال قرار بر عباداتی نهاد که بندگان به وسیله آن عبادات به خدا تقرّب جویند. بعضی از عبادات متضمن ترک مال و متاع دنیوی است مانند: زکات و خمس برخی متضمن ترک شهوات است مانند روزه بعضی بر یاد خدا مشتمل است و متوجّه شدن به او و صرف کردن اعضا در عبادات مانند نماز؛ اما حج مشتمل بر همه این اعمال است به اضافه تحمّل مشقّات و ترک وطن و تجدید میثاق الهی و انجام مناسکی که از طرف خداوند متعال تعیین شده است.

اعمال و مناسک حج از قبیل طواف، سعی بین صفا و مروه به صورت هروله و سنگریزه افکندن بر شیطان و ... را اسراری است که مردمان با آنها انس نگرفته‌اند.

اما آن چه بدان امر شده است و باید انجام داده شود، کمال بندگی و غایت ذلت است و بجا آوردن آنها اطاعت امر و بندگی مولاست؛ زیرا بندگی حقیقی آن است که در فعل آن سببی جز اطاعت مولا نباشد:

بنده ایم و پیشه ما بندگی است بندگان را با سببها کار نیست
می نخواهد کار بنده علّتی جز که فرموده است مولا خدمتی
اما تعجب مردم از انجام دادن اعمال عجیبه حج تنها از جهل و نادانی آنهاست.
مکه و مدینه که اولی قبله همه مسلمانان و دومی که مدفن مقدّس رسول
مکرم ﷺ و دخت گرامی و ائمه معصومین ﷺ در آن جاست، مرکز نزول وحی
الهی بوده، قدم به قدم می توان شمیم خوش و رایحه دننواز حضرت ابراهیم
خلیل ﷺ که با پسر ارجمندش اسمعیل ﷺ آن را بنا کردند و پیامبر عالیقدر ﷺ
را که در کوی و برزن همین دو شهر مقدس زیسته اند؛ به نظر مجسم نمود و در آن
ساحت اقدس از خداوند متعال توفیق طاعت و بخشایش و عفو الهی را درخواست
کرد؛ خود سببی بزرگ است که مسلمانان از شهرهای مختلف از راههای دور و
نزدیک در موسم حج گرد یکدیگر جمع شوند و حل مشکلات خود را از خداوند
متعال بخواهند.

در بیان اموری که درین سفر باید رعایت کرد: رعایت چند امر در این سفر
مقدّس لازم است:

اول: اینکه نیت خود را برای خدا خالص کند و جز امتثال دستور الهی چیزی
دیگر مانند تجارت و سیاحت و خود نمایی و ... در دلش راه پیدا نکند.

دوم: از گناهایی که کرده است توبه خالص کند. اگر حق التّاسی و حق الهی در
ذمه اش مانده است؛ آنها را ادا کند. تصوّر کند این سفر بی بازگشت است. باید
وصیت خود را به بازماندگان بگوید یا بنویسد و از خانواده و فرزندان و اموال و
تعلقات دنیوی کلاً دل برکند و آنها را به خدا سپارد.

سوم: آنکه به رفعت درجه بیت الله و مدینه منوره کاملاً توجه کند و بداند که به

کجا سفر می کند. این سفر از جهت معنوی با سایر سفرها فرق بسیار دارد. بداند که
این سفر سیرالی الله است، از خود بریده و به دوست پیوسته است. پس شرط اول
قدم آن است که ترک علایق کند و تنها هدفش قرب الهی باشد.

چهارم: آنکه سعی کند توشه سفر او در راه حج از ممرّ و مسیر حلال باشد. از
اسراف و خوش گذرانی بپرهیزد؛ اما بداند که در اعانت به دیگران اسراف نیست
زیرا اسراف در خیر نمی باشد.

پنجم: آنکه در این سفر مقدّس اگر رنجی در راه پیش آید تحمل کند و زبان به
شکایت نگشاید. با دوستان و همسفران خود با شیوه خوبی برخورد کند. تواضع و
شکستگی و فروتنی از خود نشان دهد و برای آنها یار شاطر باشد نه بار خاطر. از
گفتن سخنان ناشایست پرهیز کند از جدال و پرخاش بپرهیزد و گذشت و ایثار
نماید.

اگر بتواند در برخی مواضع و مواقف پیاده راه برود؛ مانند رفتن به منی و
قربانگاه یا از عرفات به مشعرالحرام. سعی کند در پیشگاه خانه مالک الملک
نهایت تواضع، ذلت و انکسار را از خود بروز دهد. امید است خداوند متعال او را
مشمول الطاف خود قرار دهد و گناهان گذشته او را عفو نماید.

در بیان اسرار باطنی حج: چون بنده قصد زیارت خانه خدا کند؛ در هر یک از
منازل و مراحل به یاد عرصه قیامت افتد و خدا را به یاد آورد. وقتی لباس احرام
که مانند کفن است می پوشد به یاد قبر و مرگ افتد و بداند که با همین یکتا پیرهن
برانگیخته خواهد شد و به صحرای محشر حاضر خواهد گردید. وقتی آمادگی خود
را برای اجابت دعوت خدا با گفتن لبیک اللهم لبیک بیان می کند، همچون ائمه
معصومین ﷺ، خائف باشد که مبادا در برابر لبیک او، لالیبیک و لاسعدیک پاسخ
آید.

وقتی طواف می کند، بداند که همه مردمان از سفید و سیاه و هر نژاد همچون
پروانه گرد شمع بارگاه ربوبیت اظهار ربوبیت و طاعت و اطاعت می کنند و با

ملائکه الهی که بر گرد بیت المعمور طواف می‌کنند؛ شریک است. وقتی استلام حجر الاسود می‌کند گویی با دست مالیدن و بوسیدن آن دست خدا را می‌گیرد و می‌بوسد و با خدا عهد و میثاق تازه می‌کند و پیمان می‌بندد که دیگر گرد گناه نگردهد. هنگامی که به خانه کعبه می‌نگردد و چنگ در دامن آن می‌اندازد با نهایت خضوع و انکسار و تواضع از خدا غفران و آمرزش گناهان گذشته را بخواهد و زاری و التماس کند.

وقتی به صحرای عرفات و مشعر وارد می‌شود؛ هزاران نفر را از پیر و جوان و از نژادهای مختلف می‌بیند که دست نیاز به درگاه بی‌نیاز بر آورده‌اند؛ از صمیم قلب دعا و زاری کند و رضای خداوند را بجوید. در منی هنگامی که رمی جمرات و انداختن سنگریزه را بر شیطان انجام دهد باید حال حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام را پیش نظر آورد که به امر خدا شیطان را با رمی جمرات از خود دور کرد و بر نفس غالب شد. زائر بیت الله هم باید نفس خود را بکشد و آن را در قربانگاه به قصد تقرب به حق؛ قربان کند و شکر و سپاس نعمتهای بی‌منتهای او را انجام دهد. وقتی سر می‌تراشد گویی همه ناپاکیها را از خود دور می‌سازد و جسم و جان خود را در راه معبود جلا می‌دهد.

در آداب زیارت بعضی از مشاهد مشرفه: در فضیلت زیارت قبور مطهره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام اخبار بسیار رسیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که قبر مرا بعد از وفات زیارت کند مانند آن است که در حیات من بسوی من هجرت کرده باشد و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا ابوالحسن خدای تعالی قبر تو را و فرزندان تو را بقرعه‌هایی کرده است از بقرعه‌های بهشت و دل‌های خلق و برگزیدگان خود را به آنها مایل ساخته است. از آن جا که در زیارت این بزرگان اظهار اخلاص و تجدید عهد ولایت است و باعث سرور ایشان؛ تاکید شده است بر زیارت قبر مطهر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام وقتی زیارت مؤمن اجر جزیل و ثواب فراوان داشته باشد، پس چگونه خواهد بود زیارت برگزیدگانی که

جهان به خاطر وجود آنان خلق شده و از هرگناه و نافرمانی بر کنار بوده‌اند و صراط و دلیل و امین بر مملکت الهی و پیامبر خدا و پیشوایان و خلفاء الهی در بین مردم‌اند. بنابر این تمام وفای به عهد ایشان زیارت، قبور ایشان است.

پس باید وقتی عازم بر زیارت هر یک از پیشوایان عظیم‌الشأن شوی با غسل یا وضو باشی و نهایت فروتنی و تواضع را در تشرف به بقعه منوره آنها ابراز کنی. وقتی چشمت بر منظره شهر مدینه افتد به یاد آوری که پیامبر عظیم‌القدر اسلام صلی الله علیه و آله در همین شهر اساس شریعت را بنیاد نهاده و در کنار همین شهر پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار و بدخواهان چه جهادها کرده و برای استقرار دین چه تلاشها نموده است. به یاد آوری که این بقعه منوره جایگاه دفن پیامبری است که روح الامین بر او قرآن کریم را نازل فرموده و آن را معجزه باقیه پیامبر صلی الله علیه و آله تا روز رستخیز کرده. چون در حالت زیارت باشی تضرع بسیار کن و از خدا بخواه که تو را در قیامت از شفاعت آن حضرت بهره‌مند فرماید.

وقتی به نجف اشرف مشرف می‌شوی بدانی که آن وادی سلام و محل ارواح مؤمنان است و بقعه‌ای است منور که خدا آن را زیارتگاه وصی پیامبر خود قرار داده. وقتی بدان جا رسی آدابی که گفتیم رعایت کنی و عظمت شأن وصی پیامبر صلی الله علیه و آله را پیش نظر آوری و شفاعت خود را به اذن خداوند از او بخواهی.

وقتی به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرف شدی و به سرزمینی رسیدی که تربتش شفابخش مرضی می‌باشد مقام و عظمت شهید کربلا حضرت ابا عبدالله علیه السلام را پیش نظر آوری که یزیدیان چگونه سر مقدس نوه پیامبر صلی الله علیه و آله را از تن جدا کردند؛ و آن حضرت و فرزندان و یاران با وفای آن جناب را چگونه با لبه‌های تشنه شهید نمودند و زنان و فرزندانشان را به اسارت به کوفه و شام بردند و انواع خواری بر آنها روا داشتند. زیارت این شهیدان بزرگوار را با گریه و ناله و تضرع و زاری همراه کن و در عالم باطن با آن عزیزان همدردی نما. باشد که مورد عنایت خداوند متعال و حضرت سیدالشهداء علیه السلام قرار بگیری.

در قبرستان بقیع در مدینه قبور منوره چهار امام معصوم: حضرت امام حسن علیه السلام حضرت امام زین العابدین علیه السلام حضرت امام باقر علیه السلام و حضرت امام صادق علیه السلام را با خضوع و قصد قربت به خالق اکبر زیارت نما.

قبر منور حضرت رضا علیه السلام را در طوس، مشهد، با خلوص تمام زیارت کن که ثواب زیارت آن حضرت بسیار است. قبور سایر ائمه دین علیهم السلام را اگر توانستی از نزدیک و اگر متمکن نبودی از راه دور، به قصد قربت، و با کمال فروتنی و عرض اخلاص زیارت نما و از فیض زیارت و سلام بر آنها - که حیات و مماتشان یکی است و در مقامی هستند که بر همه دوستان و زائرانشان اشراف و آگاهی دارند، بهره مند شو. خدایا ما را از شفاعتشان در روز قیامت بهره مند فرما.

رَزَقْنَا اللّٰهَ وَاَيُّكُمْ شَفَاعَتَهُمْ يَوْمَ الْوُرُودِ بِحَقِّ الْمَلِكِ الْوَدُودِ. آمین.